



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اندوخته خداوند

چهل حدیث درباره قدرت کبریا

مؤلف:

مادری نجفی



ترجمه و توضیح:

حویا جهانگیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندوخته خداوند

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

حروفیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	إهداء
۲۳	تمهیدِ ترجمان
۲۳	۱. إسلام ناب: إسلام تَقَلُّبِن
۲۹	۲. مَهْدَى الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ (علیه السلام)
۳۲	۳. غَیْبِت و مَهْدَوِیَّت در نگرشها و نگارشها
۴۲	۴. چهل حدیث و چهل حدیث نگاری
۴۸	۵. درباره این چهل حدیث و ترجمه آن
۵۳	پینوشتها
۶۵	پیشگفتار
۶۵	اشاره
۶۶	نخستین کسی که درباره حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است
۶۶	از خاصه
۶۷	از عامه
۷۳	فصلِ نخست: گفتارها
۷۳	اشاره
۷۵	حضرت مهدی (عج) در باورِ امامیه
۸۵	مهدی (عج) نزد اهل سنت و جماعت
۹۱	پینوشتها
۱۰۳	فصلِ دوم: أَحَادِیْث
۱۰۳	اشاره

- ۱۰۵ حدیثِ نخست: حدیثِ لوح
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۱۳ پینوشتها
- ۱۲۱ حدیثِ دوم: نصّ خداوند بر حضرت قائم (عج)
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۵ پینوشتها
- ۱۲۷ حدیثِ سوم: نصّ پیامبر _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۳۱ پینوشتها
- ۱۳۳ حدیثِ چهارم: نصّ امام علی _ عليه السلام _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۵ پینوشتها
- ۱۳۷ حدیثِ پنجم: نصّ امام حَسَن _ عليه السلام _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۴۱ پینوشتها
- ۱۴۳ حدیثِ ششم: نصّ امام حُسَيْن _ عليه السلام _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۵ پینوشتها
- ۱۴۷ حدیثِ هفتم: نصّ امامِ سَجَاد _ عليه السلام _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۵۵ پینوشتها
- ۱۵۷ حدیثِ هشتم: نصّ امامِ باقر _ عليه السلام _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۶۱ پینوشتها
- ۱۶۳ حدیثِ نهم: نصّ امامِ صادق _ عليه السلام _ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۶۳ اشاره

- ۱۶۷ پینوشتها
- ۱۶۹ حدیث دهم: نصّ امامِ کاظم _ علیه السلام _ بر حضرتِ قائم (عج)
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۱ پینوشتها
- ۱۷۳ حدیث یازدهم: نصّ امامِ رضا _ علیه السلام _ بر حضرتِ قائم (عج)
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۸۵ پینوشتها
- ۱۹۳ حدیث دوازدهم: نصّ امامِ جواد _ علیه السلام _ بر حضرتِ قائم (عج)
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۷ پینوشتها
- ۱۹۹ حدیث سیزدهم: نصّ امامِ هادی _ علیه السلام _ بر حضرتِ قائم (عج)
- ۱۹۹ اشاره
- ۲۰۱ پینوشتها
- ۲۰۳ حدیث چهاردهم: نصّ امامِ عسکری _ علیه السلام _ بر فرزندش،
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۷ پینوشتها
- ۲۰۹ حدیث پانزدهم: نصّ حضرتِ قائم (عج) بر خویشان و ردّ
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۷ پینوشتها
- ۲۱۹ حدیث شانزدهم: حضرتِ قائم (عج) از فرزندانِ امیرمؤمنان
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۱ پینوشتها
- ۲۲۳ حدیث هفدهم: حضرتِ قائم (عج) از فرزندانِ سرورِ زنانِ جهان _ علیها السلام _ است
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۵ پینوشتها
- ۲۲۷ حدیث هجدهم: حضرتِ قائم (عج) از فرزندانِ بیبُطین _ علیهما السلام _ است

۲۲۷ اشاره

۲۳۳ پینوشتها

۲۳۷ حدیث نوزدهم: حضرت قائم (عج) نهمین نسل از فرزندانِ امام حسین _ علیه السلام _ است

۲۳۷ اشاره

۲۳۹ پینوشتها

۲۴۱ حدیث بیستم: هر که حضرت قائم (عج) را انکار کند، اُتَمَه پیش از

۲۴۱ اشاره

۲۴۳ پینوشتها

۲۴۵ حدیث بیست و یکم: هراسِ جباران از حضرت قائم (عج)

۲۴۵ اشاره

۲۴۷ پینوشتها

۲۴۹ حدیث بیست و دوم: حضرت قائم (عج) دو غیبت دارد

۲۴۹ اشاره

۲۵۱ پینوشتها

۲۵۳ حدیث بیست و سوم: حضرت قائم (عج) را غیبتی طولانی است

۲۵۳ اشاره

۲۶۵ پینوشتها

۲۷۰ حدیث بیست و چهارم: علّتِ غیبت

۲۷۰ اشاره

۲۷۴ پینوشتها

۲۷۶ حدیث بیست و پنجم: سود بردن و بهره مندی مردمان از حضرت قائم (عج) در زمانِ غیبت

۲۷۶ اشاره

۲۸۲ پینوشتها

۲۸۴ حدیث بیست و ششم: تمسک به دین در زمانِ غیبت

۲۸۴ اشاره

۲۸۶ پینوشتها

- ۲۸۸ حدیث بیست و هفتم: عبادت در روزگارِ غیبت، از عبادت در زمانِ ظهورِ افضل است
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۹۴ پینوشتها
- ۲۹۸ حدیث بیست و هشتم: پاداشِ منتظر
- ۲۹۸ اشاره
- ۳۰۰ پینوشتها
- ۳۰۲ حدیث بیست و نهم: کسانی که حضرت قائم (عج) را دیده اند
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۸ پینوشتها
- ۳۱۳ حدیث سی ام: شمائلِ حضرت قائم (عج)
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۵ پینوشتها
- ۳۱۷ حدیث سی و یکم: طولِ عمرِ حضرت قائم (عج)
- ۳۱۷ اشاره
- ۳۲۳ پینوشتها
- ۳۲۸ حدیث سی و دوم: علاماتِ ظهورِ حضرت قائم (عج)
- ۳۲۸ اشاره
- ۳۳۲ پینوشتها
- ۳۳۴ حدیث سی و سوم: دَجَال
- ۳۳۴ اشاره
- ۳۴۲ پینوشتها
- ۳۴۶ حدیث سی و چهارم: زمینه چینی برای حضرت قائم (عج)
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۸ پینوشتها
- ۳۵۰ حدیث سی و پنجم: قُم پیش از ظهورِ حضرت قائم (عج)
- ۳۵۰ اشاره

- ۳۵۲ پینوشتها
- ۳۵۴ حدیث سی و ششم: حضرت قائم (عج) زمین را از قسط و عدل پُر می کند
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۶ پینوشتها
- ۳۵۸ حدیث سی و هفتم: حضرت قائم (عج) پیشنماز حضرت عیسی بن مریم <ع> می شود
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۰ پینوشتها
- ۳۶۲ حدیث سی و هشتم: رَجَعَتِ مُؤْمِنَانِ (۱) در ظهور حضرت قائم (عج)
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۴ پینوشتها
- ۳۶۶ حدیث سی و نهم: بیعت با حضرت قائم (عج)
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۸ پینوشتها
- ۳۷۰ حدیث چهلیم: حضرت مهدی (عج) در نهج البلاغه
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۴ پینوشتها
- ۳۷۶ نیایش
- ۳۸۲ مهمترین منابع تألیف
- ۳۸۶ فهرست پاره ای از مآخذ ترجمه
- ۳۹۷ درباره مرکز

اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی، هادی، - ۱۳۴۲

عنوان و نام پدیدآور: اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان) / تالیف هادی نجفی؛ ترجمه و توضیح جویا جهانبخش

مشخصات نشر: تهران: حروفیه، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ص ۳۷۱

یادداشت: عنوان اصلی: الاربعون حدیثی من یملا آ الارض قسطا و عدلا.

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان

موضوع: اربعینات -- قرن ۱۴

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- احادیث

موضوع: مهدویت -- انتظار -- احادیث

شناسه افزوده: جهانبخش، جویا، ۱۳۵۶ - ، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۴۳/۹/ن۳ الف ۴۰۴۱ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۱۴۰۱۴

ص: ۱

اشاره

نام کتاب: اندوخته خداوند

تألیف: هادی نجفی

ترجمه و توضیح: جويا جهانبخش

حروفچینی و صفحه آرائی: رضا سُلگی و محمود خانی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۲

تیراژ: ۳۱۰۰ نسخه

شابک:

قیمت:

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر لیلی

ناشر: انتشاراتِ حروفیه

تهران، ص. پ: ۵۳۳ _ ۱۶۳۱۵ _ تلفن: ۰۹۱۱۲۳۸۰۲۶۳ _ ۳۱۳۶۴۰۴

ص: ۴

ای اندوخته خداوند در زمین و ای حجتِ خدا بر بندگانش! ای ابوالقاسم محمد بن حسنِ عسکری! این رساله را که سرمایه اندک من است به تو پیشکش می کنم.

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِنِضَاعِهِ مُرْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

(ای عزیز! ما و کسان ما را سختی رسیده است؛ و سرمایه ای اندک آورده ایم؛ پیمانۀ ما را تمام و کمال پیما، و به ما دِهش کن؛ همانا خداوند دِهش کنندگان را پاداش می دهد).

به امید آنکه پذیری

مؤلف

ص: ۵

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَعْرَاضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

(سوره انبیاء، ۱۰۵ / و در زبور، از پس ذکر [به قولی: تورات]، نوشته ایم که زمین را بندگان شایسته من میراث برند).

ص: ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَّمِ

الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

السَّلَامُ عَلَى الْإِسْلَامِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا

تمهید ترجمان

۱. اسلام ناب: اسلام ثقلین

از بهترین آفریدگان و سرور پیمبران، حضرت مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، مروی است که فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا يَبْدَأُ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» (۱) (یعنی: اسلام غریب آغاز شد و زودا که - بدان سان که آغاز گردید - غریب گردد؛ پس خوشا به حالِ غریبان!).

هم لفظ این حدیث با لختی تفاوت باز هم روایت گردیده (۱) و هم به گونه های مختلف تفسیر و تبیین و توجیه شده است. فی الجملة، حدیث مشهور و پُربرکتی است که اندیشه گرانِ اسلامی و مُشْفِقانِ اَقَالِمِ قَبْلَه، در اَدوارِ مختلف،

میوه های رنگین و شیرین از شاخسار آن فراستانده اند.

شیخ جلیل دیرین، صدوق (۳۱۱ - ۳۸۱ ه. ق.) _ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ _ ، تقریری دلپسند از معنای مُسْتَفَادِ خَوِشِ به دست داده و این حدیث را چونان نگینی بر تارکِ انگشتی نهاده، که دریغم می آید در اینجا باز گفته نیاید. شیخ صدوق بیان می کند که حالِ پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ پیش از تَبَوُّتِ به حالِ إِمَامِ زَمَانِ ما عَلَيْهِ السَّلَامِ در این روزگار، می مانست؛ زیرا در آن روزگار تنها عُلَمَائِ دین و راهبان و شماری اندک از این دست که اَخْبَارِ کِتَابَهَائِ آسمانی و سخنانِ پیامبرانِ پیشین علیهم السَّلَامِ به ایشان رسیده بود، از بشارتِ تَبَوُّتِ آن حضرت آگاهی داشتند و اسلام در میان آنان غریب بود و اگر کسی از خداوند می خواست که زودتر بشارتش را مُحَقَّقْ گرداند و آن حضرت را مبعوث سازد، جاهلان و گمراهان او را موردِ خنده و استهزاء قرار می دادند و به او می گفتند: این پیامبر که معتقدید پیامبرِ شمشیر است و دعوتش مشرق و مغرب را فرامی گیرد و پادشاهان زمین به فرمانش گردن می نهند کی می آید؟! امروز هم جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید بی گمان ظهور می کند، کی می آید؟!؛ برخی مُنْكَرِ آن حضرت می شوند و برخی به حَقَائِیتِش اعتراف می کنند. باری، پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ فرموده است: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»، و اسلام در این روزگار (روزگارِ غِیْبَتِ کُبْرَى) بدانسان که آغاز شده بود، غریب گردیده و دیر نمی گذرد که _ چنان که با بعثتِ رسولِ خدا نیرو گرفت _ با ظهورِ ولی و حَجَّتِ خداوند نیرومند گردد و _ همانطور که دیده منتظرانِ رسولِ خدا پس از بعثت روشن شد _ چشمِ منتظران و معتقدانِ آن حضرت روشن شود؛ و خدایِ متعال وعده ای را که به اولیایش داده است، به انجام خواهد رسانید(۲).

آنگونه که شریفِ رضی (۳۵۹ - ۴۰۴ ه. ق.) _ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ _ ، در

شرح حدیثِ غربتِ اسلام، می گوید، پیامبرِ اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - اسلام را در آغازِ کارش به مردی غریب مانده فرموده اند که از یار و دیار دور و نابرخوردارست؛ زیرا اسلام در آغازِ ظهورِ خویش بر این صفت بود تا پایه هایش استوار و یارانش بسیار شد و قامت راست کرد و گردن افراشت. در عبارتِ «سَيَعُودُ غَرِيبًا» هم مُرادِ آن حضرت، این است که اسلام از حیثِ قَلتِ شمارِ کسانی که به شرائعش عمل کنند و هنجارهایش را پاس دارند، به همان حالِ نخستین و غُرَبَتِ پیشین باز می گردد(۳).

بطبع در چُنین حالی که مدعیانِ مسلمانی بسیار خواهند شد و عاملان و عالمان به شؤن و شعائرِ آن اندک، غُرَبَتِ قرینِ غُرابت است و اسلامِ راستین که امامِ غائب - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف - به آن دعوت می کند، در دیده مدعیانِ پُرشمار، غریب و بیگانه خواهد نمود و دعوتی نو خواهد بود؛ این همان معنایِ باریکی است که در برخی از مأثورات، همنشینِ یادِ اسلامِ غریب شده است(۴).

آری،

بهر این گفت آن نبیِّ مُسْتَجِيبِ رَمَزِ الْإِسْلَامِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ (۵)

در چُنین حال و هوائی که کسانی چون شیخِ جلیلِ دیرین، صِدُوق - قُدَّسَ سِرُّهُ - ، به آغازِ زمانه غُرَبَت و استقرارِ روزگارِ عُسْرَتِ گواهی داده اند، زیرکیِ مؤمنانه و اَدَبِ انتظارِ اقتضا می کند آدمی خود را به خیمه و خرگاهِ آن «غریبانِ خوش حالِ نیکو خصالِ دررساند، و اگر از آنان نشد، دستِ کم به ایشان مانند گی یابد؛ کسانی که «يُضِلُّحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ» (۶).

*

در جامعه کنونی ما، گروهها و رَوْندهایِ مختلفی، دانسته و نادانسته، کمتر غَرَضُ و رَزانه و بیشتر خیرخواهانه، دینِ و رَزِي عاطفی و دینِ گرائیِ احساسی را دامن می زَنند و در مجالس و محافل و گفتار و نوشتار، پیر و جوان را تشویق و مَدَد می کنند

ص: ۱۵

تا از راه عاطفه و احساس و شور و حیرت، آبی به آسیابِ دیانتِ خویش بریزند.

این دینِ ورزیِ عاطفی و احساسی _ که بیشتر از آبخورِ مفاهیم و وقایعِ حیرت افکن، چون قِصَص و کرامات و منامات، سیراب می شود _، در جایِ خویشِ حَسِناتی دارد و ضرورتی. لیک متأسفانه به آفاتی چند نیز دچار شده است و می شود که سیئاتِ این آفات را نمی توان و نباید دستِ کم گرفت.

نخستین آفت، آن است که چون دینِ ورزیِ عاطفی و احساسی، به اندازه دینِ ورزیِ معرفتی و استدلالی، میزان و هنجار و حدّ و مرز بر نمی تابد و باسانی مهار نمی شود، هر از چندگاهی در ورطه «عُلُو» و «تقصیر» فرومی غلظد و آبستنِ فرقه سازی و فرقه بازی و انشعاب می گردد.

دومین آفت، آن است که چون این نحوه دینداری، بیشتر باز بسته به دریافت و احساسِ خودِ شخص است و به آسانی قابل انتقال و توصیف و ترجمه نیست، و از همین رهگذر دفاع از آن و همچنین تبلیغ و ترویج و دعوت به آن نیز، با محدودیتِ روبروست، باسانی موردِ هجومِ خصوم واقع می شود و زود از پا درمی آید.

سومین آفت، آن است که شعله دینِ گرائیِ احساسی و دینداریِ عاطفی، همان طور که با یک بارِ قه و مشاهده زبانه می کشد، بسرعت و زودتر از آنچه انتظار می رود هم فرو می میرد و به سردی می گراید.

تجربه تاریخی به ما آموخته است کسانی که بخاطرِ شیفتگی به برخی اشخاص و رَوندهایِ مُتَسَبب به اسلام، در مسلمانی گزَمپو شده اند، اگر ذاتِ اسلام و نهادِ دیانت را نشناسند، با کوچکترین لغزش و ترکِ اولایِ آن اشخاص و رَوندها، از اسلام و اسلامیتِ سرخورده می شوند و حسابِ دین و دینداران را یک کاسه می کنند.

در حدیثی تَبَّه آفرین از امامِ صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت

فرمود: «مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أُدْخِلُوهُ فِيهِ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ» (۷) (یعنی: هر که با کسان [/ این و آن] در این دین درآید، کسان [/ این و آن] او را همانگونه که بدین دین درآورده اند از آن بیرون می‌برند؛ و هر که با کتاب و سنت در آن درآید، کوهها پیش از آن که او از جا برود، از جا می‌روند).

این حدیث شریف، آسیب‌شناسانه، بر گوشه‌ای از آفات دینداری سطحی کسانی انگشت می‌نهد که بخاطر این و آن، و نه به هدایت کتاب و سنت، به دین روی می‌آورند و از همین روی نیز درخت ایمان و عملشان شکوفا و استوار و ریشه دار نمی‌شود.

نکته‌ای که نباید ناگفته گذاشت، این است که دینداری مستفاد از «کتاب» و «سنت»، همانگونه که احساسی و عاطفی صرف نیست، استدلالی و برهانی محض نیز به شمار نمی‌رود؛ و اگر صرفاً استدلالی و برهانی و متکلمانانه و فیلسوفانه بود، از بن به همان جمود و خمود و خشکی و ملالت و بی‌طراوتی دینداری استدلالی صرف، دچار می‌آمد.

کتاب و سنت، هم کامه‌های استدلالی و معرفتی و برهانی دینداران را برمی‌آورد، و هم عشق و عاطفه و احساس را گرم می‌دارد و به تکاپو می‌افکند.

از یک منظر، سَرِّ تعادلِ اسلام کتاب و سنت، و دوری این گونه دین‌ورزی از افراط و تفریط و غلو و تقصیر، همین است. فقیهان و عارفان و متکلمان و سالکان و متفلسفان نیز، هرچند همه از سرچشمه خورشیدِ مسلمانی آب برگرفته و جان و دل و خرد خود را به فروغ «چراغِ مصطفوی (ص)» روشن داشته‌اند، تنها جلوه‌ای از جلوه‌ها و گوشه‌ای از گوشه‌های این حقیقتِ واجد ابعاد و أضلاع را دیده و ستانده‌اند.

درست از همینجا، سخن آن عزیز راهی به دِهی می بَرَد، که می فرمود: «نه متکَلِّم و نه مُتَفَلِّسِف و نه متصَوِّفم و نه متکَلِّف؛ بلکه مُقَلِّدِ قرآن و حدیث و تابعِ اهلِ بیتِ آن سِرور؛ از سخنانِ حیرت افزایِ طوایفِ اربعِ ملول و برکرانه، و از ماسوایِ قرآنِ مجید و حدیثِ اهلِ بیت، آنچه بدین دو آشنا نباشد، بیگانه» (۸).

باری «گر بگویم این سخن بیحد شود» (۹). ... درد و دریغ و تألم و تأمل در آن بود که موجی حیرت افکن و احساسِ پرور در جامعه ما روان گردیده است؛ اندک اندک ثمراتِ نامبارکِ این افراط رخ می نماید، و آسیب پذیری و استعداد انحراف که در این شورانگیزی بی محابا هست، دینداری دینداران را به مخاطره می افکند.

علی الخُصوص در مباحثِ مربوط به مَهدوئیت و حُجَّتِ مُنتَظَر - عَجَلِ اللّهِ تَعَالَى فی ظُهورِهِ -، عوامِ زدگان و عامی اندیشان گَرهپوئی می کنند و در سوک و سُرور و منبر و ... به فضائی دامن می زنند که مدعیان و شیادان و دجال کیشانِ فراوان در دلِ خود می پرورَد، و از مکتب، مکتب می سازد، و حقیقتِ قرآنی - حدیثی مَهدوئیت را در پسِ أهواء و أغراض و بانگ و هیاهوی غوغا، محجوب می دارد.

یگانه طریقِ مُفید و مُجَرَّب و مُسَلِّمِ بَدَرآمدن از این فتنه نقاب زده و إصلاحِ وضعِ موجود و إحياءِ حقیقتِ دینی مَهدوئیت، همان یگانه راه هر إصلاح و إحياءِ دینی دیگر، یعنی «بازگشت به کتاب و سنت»، است.

شیخِ بزرگوار، ابنِ اَبی زَینَبِ نُعمانی، تنها سببِ حیرانی و ابتلائی شماری از اهلِ روزگارِ خود را که عاقبت از مذهبِ حَقِ منحرف شده و به مذاهبِ اهلِ باطلِ گرویده اند، «قَلتِ روایت و علم، و عدمِ درایت و فهم» قَلَم می دهد (۱۰) و ایشان را سیئه روزانی می خواند که «در طلبِ علم نکوشیدند و خود را در فراستدن و روایتِ آن از معادِنِ صافی اش به زحمت یئفکنند؛ چه اگر هم روایت می کردند و به درایت نمی پرداختند، با روایت نکردنشان یکسان بود!» (۱۱).

این بلیه، بلیه خاصّ روزگارِ اینِ اَبی زَینب _ یعنی: سده چهارمِ هجری و دَمَدَمه هایِ غَیبتِ کُبری _، نیست؛ بلیه هر روزگاری است که در آن، شیعه از آموختنیهایِ راستین در دانشِ دینِ بازماند و به پیرامون و پیرایه هایِ پیرامونی مُشْتَغَل و سرگرم شود.

۲. مَهْدیُّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْکَلِمِ (عَلِیهِ السَّلَام)

اندیشه نجات بخشی و اشارت به موعودی که در آخرالزمان خواهد آمد و نظامی مُنطَبِق بر قانونهایِ اِلَاهی و آسمانی پدید خواهد آورد، به طورِ کلی در اُدیانِ اِلَاهی _ و حتّی به نوعی دیگر، در مکاتب و مَسَلکهایِ غیرِ اِلَاهی هم _ وجود دارد. اَمّا این که ویژگیهایِ این موعود چیست و چگونه ظهور خواهد کرد، در همه اُدیانِ اِلَاهی یکسان نیست. آنچه در این اندیشه مشترک و همسان است، این است که موعودِ آخرالزمان و مُنْجیِ انسان از خاندانِ تَبَوّت است و به دانش و پرهیزگاری و دیگر خوبیهایِ پسندیده آراسته و از کُزیها و کاستیها مُبراست (۱۲).

در هر روزگار، و در میانِ هر قوم و اُمّت، و در هر سرزمین که پیامبرانِ اِلَاهی علیه السّلام و حکیمانِ دینِ وُز و گُستراننده تعالیمِ دینی از «موعودِ آخرالزمان» سخن گفته اند، به تعبیر و اصطلاح و نامِ آشنایِ همان قوم و سرزمین و روزگار، و در حقیقت، از یک موعود، سخن رانده اند، و او مَهْدیُّ مُنْتَظَرِ صَلَوَاتِ اللّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ است (۱۳).

از بشارتها و اشارتهایِ اُدیان و پیام آورانِ پیشین گذشته، در حوزه اسلام و مَهْدوِیّتِ روشن و نابِ اسلامی نیز، باور به امام مَهْدی _ علیه الصّلاه و السّلام _ در سرتاسرِ آفاقِ زمانی و مکانیِ اسلام و در نگرشها و نگارشها و مسجد و مدرسه و خانقاه مَطْرَح و مَطْمَحِ نَظَرِ بوده و چه در میانِ مفسّران و محدّثان و چه فقیهان و

متکلمان، از مذاهبِ گوناگون، شناخته و آشنا به شمار می آمده است و می آید (۱۴).

به گفته یکی از دیده ورانِ این روزگار، هرچند شیعه به مهدیِّ مُنتَظَرِ علیه السَّلام اختصاص دارد، باور به مهدویت و هنجارِ انتظارِ مُختَصِّ شیعه نیست (۱۵).

تشیع و تسنن در باور به مهدی موعود _ علیه الصَّلاه و السَّلام _ به عنوانِ مُضِلِّ حِ فَاطِمِی تَبَارِ آخِرِ الزَّمان که در احادیثِ نَبَوِی به ظهور و فعالیت‌هایِ مُضِلِّحانه وی بشارت داده شده، همسان و همداستان اند و عالمانِ اهلِ تسنن نیز از تواترِ احادیثِ مَهْدَوِیَّت و قَطْعِیَّتِ این موضوع سخن گفته اند (۱۶). تفاوت اینجاست که بعضی از ایشان (برخلافِ بعضی دیگر)، در تعیینِ شخصِ این مُضِلِّحِ فَاطِمِی تَبَارِ، دچار اشتباه و یا إبهام شده اند. نمونه را، بعضی گفته اند که مهدی موعود علیه السَّلام هنوز متولد نشده است و البتّه بر مُدَّعایِ خود دلیلی ارائه نکرده اند (۱۷). این نه فقط مخالفِ عقیده و أدلّه و اَسنادِ شیعه است، که با بسیاری از اَسنادِ مهمِّ خودِ اهلِ تسنن نیز نمی سازد (۱۸).

به هر روی، شیعه اِمامیه، به عنوانِ طائفه مختص به آن حضرت، روشن‌ترین آگاهیها را درباره مهدی موعود _ علیه الصَّلاه و السَّلام _ فرا روی می نهد.

یکی از عللِ تردیدناپذیرِ روشن تر بودنِ آگاهیها و نشانیهایِ شیعه در این باب، نسبت به عمومِ اهلِ تسنن، مقوله نهی از نقل و کتابتِ حدیث است که مدتها جامعه سنی را از این رُکنِ عظیمِ معرفتِ اسلامی محروم داشت (۱۹).

علتِ دیگر نیز، آن است که شیعه از صافی ترین آبشخور و با بهترین واسطه _ یعنی: مواریثِ علم و معرفت که نزد اهلِ بیتِ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بود و هست _ از معارفِ نَبَوِی بهره مند شده است و سالهایِ متمادی از «بابِ مدینه عِلْم»، امیرمؤمنان علی علیه السَّلام، و اوصیایِ پس از آن حضرت، حدیث شنیده و دانش آموخته است (۲۰).

در درازنای تاریخ، هرچه طوائف دین و رز از معارف و حیانی و انبیائی و اوصیائی دورتر افتادند و بیشتر در ورطه تحریف و انحراف فروغلطیدند، از شناخت «مهدی اُمم و جامع کلم» علیه الصلاه و السلام محروم تر و محجوب تر گردیدند و زمینه ای فراخ از برای پیدائی مدعیان و سوءاستفاده کنندگان پدید آوردند. مدعیان مهدویت در جهان اهل تسنن، از ابهامهای عقیدتی عامه بهره بُردند و هر از چندگاهی در گوشه ای از جهان اسلام دست به تحرکات سیاسی و نظامی زدند.

در گزارشهای مسیحیان - بویژه به سبب تحریفهایی که در متون صورت گرفته - ابهام بیشتر و بیشتر می شود و بطبع زمینه سوءاستفاده نیز فراخ می گردد (۲۱).

از منظر فرهنگ اسلامی، این سردرگمی های موردی در عرصه سیاست و اجتماع و فرهنگ، در بر سردرگمی و راه ناشناسی شامل تر و کلان تری که نفس «ناشناختن امام» باشد، بس خرد است؛ زیرا «شناختن امام» است که به منش و کنش دین و رز معنا می بخشد.

حدیث نبوی مشهور «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (۲۲) - که آموزه ای متواتر و مقبول نزد فرق مختلف اسلامی را افادت می کند (۲۳) -، سخنی دلپذیرست از برای دلهای سخن پذیر، و هشیارگر همه کسانی که می خواهند از نعمت عظیم و منت جسیم مسلمان زیستن و مسلمان مُردن و بار دیگر مسلمان برانگیخته شدن برخوردار گردند.

در کتاب شریف کافی آمده است - و حدیث شناسان آن را «صحیح» قلم داده اند (۲۴) - که امام صادق علیه السلام فرمود: «اعرف امامک، فانک إذا عرفته لم یضربک: تقدّم هذا الأئمّة أو تأخّر» (۲۵) (یعنی: امام خود را بشناس، که چون او را شناختی، تو را زیان نرسد که این امر یعنی: ظهور دولت حق پیش افتد یا دیر).

چنان که در این تعالیم نیز ایضاح گردیده است، زیانکار راستین اوست که امامش

را نشانسد، نه آنکه ظهورِ دولتِ حق را در نیافته.

بدرستی نیز شناختنِ امامِ راستین است که آدمی را از خطرِ انکارِ پیشوایِ حق و پیوستن به پیشوایانِ باطل می رهاند.

در حدیثنامه ها از امامِ صادق روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنْ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَمَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْأَسْلَامِ نَصَبًا» (۲۶) (یعنی: سه کس اند که خداوند در روز رستاخیز با ایشان سخن نمی گوید و پاکشان نمی دارد و ایشان را عذابی دردناک است: کسی که ادعای امامتی از جانب خداوند کند که از آن او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خداوند منصوب باشد آگاهانه انکار کند، و کسی که معتقد باشد این دو را در اسلام نصیبی هست).

یکی از اسلام شناسان بزرگ این روزگار، پس از آن که در باب اشتراکِ ادیان در باور به مُنْجِيِ آخِرِ الزَّمَانِ سخن می راند، و از آموزه های آئینهای دیر و دور، تا آئین زردشتی، آئینهای هندوان، آئین بودا، یهودیت و مسیحیت در این باب یاد می کند، می نویسد:

«به همین دلیل حضور در فرهنگهای گوناگون، و در عقاید و کتابهای اُمتهای و ملتهاست، که در یکی از زیارتهای حضرتِ حُجَّه بنِ الحَسَن (ع) چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَّمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ.

سلام بر مهدی، که اُمتهای او سخن گفته اند، همو که همه اقوام و افکار را متحد می کند، و زیر یک پرچم گرد می آورد.» (۲۷).

۳. غیبت و مهدویت در نگرشها و نگارشها

آن اندازه در احادیثِ نبیِّ اکرم _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ و روایاتِ ائمه أهل البيت

عليهم السّلام درباره حضرت مهدي _ عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالَى فِي فَرَجِهِ الشَّرِيفِ _ سخن رفته است که هيچ جاي شَك و تردیدی در حق مهدي _ عَلَيْهِ السّلام _ و مهديويتِ اسلامي نمي ماند. در يك شمارش، چهارصد حديثِ نبوي از طُرُقِ اهلِ تسنن و بيش از شش هزار روايت از مجموع طُرُقِ شيعه و سُني درباره حضرت مهدي عليه السّلام احصا گرديده که رقمي غير عادي است و در بسياري از ديگر مسائلِ اسلامي معروف و قريب به بداهت چنين رقمي ديده نمي شود (۲۸).

چنان که شيخ بزرگوار، مفيد _ اَعْلَى اللّٰهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ _ ، خاطر نشان فرموده است، رواياتِ گواه بر وجودِ امامِ غائبِ عليه السّلام چندان مستحکم است که اگر کسی مُنکر آنها شود بايد همه رواياتِ مربوط به شريعتِ اسلامي را انکار کند (۲۹).

بدینسان و به سبب همداستانیِ مسلمانان بر ظهور و خروجِ آن حضرت عليه السّلام است که اين امر را از ضرورياتِ دينِ مُبينِ اسلام قلم داده اند؛ چنان که از شيخ بهاء الدينِ عاملي _ قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَهُ العَزِيزِ _ ، مشهور به شيخ بهائي (در گذشته به سال ۱۰۳۰ هـ . ق.)، پرسش شده که آیا خروجِ مهدي مُنتظر به طورِ مُطلق از ضرورياتِ به شمار مي رود و انکارش موجبِ ارتداد است؟ شيخ _ قَدَسَ سِرُّهُ _ نیز پاسخ داده که اين امر از ضرورياتِ و انکارِ آن کُفر است (۳۰).

شماری از عالمانِ اهلِ تسنن نیز تصريح کرده اند احاديثِ مهديويتِ در قالبِ رواياتِ متعدّد از صحابه و تابعان و پسینيانشان نقل گرديده و بر سرِ هم موجبِ «عِلْمِ قَطْعِي» است، بدانسان که ايمان به ظهورِ مهدي عليه السّلام را واجب و از اجزاءِ عقائدِ رسميِ اهلِ سنن و جماعت ساخته است (۳۱).

در پاره ای از منابعِ اهلِ تسنن از حضرتِ رسولِ اکرم _ صِلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ روايت گرديده است که فرمودند: «مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» (يعني: هر کس خروجِ مهدي را انکار کند کافر شده)؛ و به لفظِ ديگر: «مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ»

(یعنی: هرکس مهدی را دروغ شمرد کافر شده) (۳۲).

شواهد تاریخی متعدّد و گزارشهایی که از برخی گفتارهای صدرِ اسلام بازمانده است، نشان می دهد که مقوله مهدویت تا چه اندازه نزد صحابه و تابعان مُسلّم و تردیدناپذیر بوده (۳۳).

بطّبع، با رواج کتابت حدیث میانِ اهلِ تسنّن، این معنا و احادیث مربوط به آن در جوامع و کتابهای حدیثی نیز ثبت و ضبط گردید.

نمونه را، یکی از حدیثنامه های اهلِ تسنّن که حدیث مهدی علیه السلام و مهدویت در آن هست (۳۴)، حدیثنامه بخاری است و مؤلف این حدیثنامه، یعنی محمد بن اسماعیل بخاری، معاصرِ امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام، بوده و در زمانی حدیثنامه خود را نوشته که هنوز امام مهدی علیه السلام ولادت نیافته بود (۳۵).

رواج احادیث و اندیشه مهدویت در میان شیعه هم که شاید حاجت به یادآوری نداشته باشد. میزان طرح و بحث دائمی این اندیشه و احادیث، از جمیع کُتبی که به حدیث و تاریخ و فرق شیعه پرداخته اند، هویدا است.

قابل توجه است که این میزان نشر و رواج اخبار مهدوی، در حالی است که ائمه اهل بیت علیهم السلام بخاطر پاره ای تنگناهای سیاسی و اجتماعی با احتیاط و تحفظ لازم به طرح موضوع مهدویت می پرداختند و بناچار می بایست حرکتی انجام نگیرد که زمینه تعرّض حکومتی یا هرگونه سوء قصد به این جانشین شایسته امام یازدهم علیه السلام فراهم آید (۳۶).

پس از وفات هریک از ائمه اهل بیت علیهم السلام، اشتباه و یا سوء استفاده از احادیث و مفاهیم مهدویت، شماری از شیعیان را به سوی پنداری نادرست و یا مُدعیانی دروغین می کشاند و انشعاب و افتراقی کوچک یا بزرگ در بدنه جامعه

شیعی پدید می آورد. این امر خود بر خطورتِ موضوعِ مهدویت می افزود و طبیعی بود که ائمه علیهم السّلام و یارانِ دانا و دانشوران در راه تبیین هرچه بیشترِ شخصیتِ حضرتِ مهدی علیه السّلام بیشتر بکوشند و بدین سان بیش از پیش و با حساسیتِ فراوان از مهدویت‌هایِ دروغین و ادعائی و پندارهایِ باطل پرده برگیرند (۳۷).

وقوعِ ناگزیرِ غیبت، اگر با تمهیدات و زمینه‌چینیِ فرهنگی و شناختیِ کافی همراه نمی بود، می توانست جامعه شیعیِ خوگر به «حضور» را، بکلی متزلزل و نابود کند.

غیبتِ صُغری در درازنایِ تقریباً هفتاد ساله اش، اُمت را از تجربه پیوندِ مُستَمِر و نیمه مُستقیم با امامِ دوازدهم علیه السّلام برخوردار ساخت و وجودِ عینیِ او را برای نسل‌هایی از اُمت ملموس گردانید و خبرِ حضورِ وی را به نحوی تردیدناپذیر مُسَجَّل کرد؛ وجودی بیرون از ساحتِ منقولات و مآثورات و حضوری مؤثّر و راهگشا که امکانِ پرسش و پاسخ و داد و ستد با آن حضرت را ممکن می ساخت (۳۸).

اهمّیتِ تبیینِ پُرسمانِ غیبت و تثبیتِ عقیده به امامِ دوازدهم علیه السّلام، باعث آمد که یکی از ارکانِ اصلیِ فعالیتِ نائبانِ چهارگانه روزگارِ غیبتِ صُغری، رفعِ شکّ و تردید و پاسخ گفتن به پُرسشها و ابهامها در بابِ آن حضرت باشد. در همین راستا خودِ امامِ علیه السّلام نیز گاهِ ارشادات و بیاناتی فرموده اند؛ چنان که در میانِ توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت در دست هست برخی در پیوند با همین موضوع است (۳۹).

گزارشهایِ مورّخان و متکلمان و ملل و نحلّ نگاران نشان می دهد اکثرِ قریب به اتفاقِ انشعاباتِی که پس از درگذشتِ امامِ عسکری علیه السّلام در میانِ شیعیان پدید آمد، بزودی نابود و ناپدید شد و تنها مذهبِ شیعی که توانست حضورِ خود را در مرکزِ خلافتِ مسلمانان حفظ کند و با اکثریتِ قاطع به حیاتِ دینی و فرهنگی اش

إدامه دهد، همین تشیع دوازده امامی کنونی بود که به پیشوایی فرزندِ امامِ عسکری علیه السلام، یعنی: حضرتِ حجه بن الحسن - علیهما السلام -، قائل بوده و هست. این نشانگرِ آن است که اقداماتِ صورت گرفته و مُقدماتی که از پیش برای چُنین تحوّلِ عظیمی ترتیب داده شده بود، کامیاب بوده و از گرفتاریِ اکثریتِ شیعه در وادیِ تفرقه و انشعابهایِ مُخزّب جلوگیری کرده است (۴۰). با اینهمه، پی گرفتنِ این راه و تحکیم و تبیینِ عقائدِ شیعه در این باب همچنانِ خطیر و ضرور بود.

عالمانِ شیعه از همان آغازِ روزگارِ غیبت به تبیینِ مکتوبِ این حقیقتِ دینی اهتمام کردند و کوشیدند در نوشتارهایِ خویش شبهه ها و حیرت هایِ زاده در پیرامونِ غیبت را پاسخ بگویند و بزدایند. در این راستا، در سده هایِ نخستین غالباً از سه «أسلوبِ نگرشی - نگارشی» ویژه بهره بُردند:

۱. أسلوبِ محدثانهِ متکی بر اخبار و آثار:

در این شیوه نصوص و مرویاتِ واردشده در بابِ غیبت و باور به آن، گردآوری می شد و تواترِ این معنا - به نحوی که هیچِ انکاری را برنتابد و طُرُقِ رواییِ آن از شیعه و سنیِ فرا دید آید - خاطر نشان می گردید.

شیوخِ بزرگوار، کلینی و نُعمانی و صدوق، «غیبتِ نامه» هایِ خود را در همین قالب به قلم آوردند. عالمانِ سنی هم بدین روش کتابها و رساله هایِ درباره مَهدویت نگاشتند.

۲. أسلوبِ متکلمانهِ متکی بر اندیشه و استدلال:

در این شیوه با أدله عقلی و استدلال درباره رواییِ غیبت و عدمِ مُنافاتِ آن با اصولِ پذیرفته و فروعِ ثابتِ دینی گفتگو می شود و شبهات و تشکیکات را از این طریق پاسخ می گویند.

صدها متکلمِ بزرگِ شیعه، کسانی چون ابنِ قبه رازی و أبوسهلِ نوبختی و شیخ

مُفید و سید مرتضی و دیگران و...، از این منظر درباره غیبتِ امامِ زمان _ علیه السلام _ قلمفرسائی کرده اند.

۳. أسلوب جمع بین حدیث و کلام:

در این شیوه بین دو روش پیشگفته جمع می کنند؛ هم أدله و مناقشاتِ عقلی را یاد می کنند و هم آثار و اخبار را.

شیخ علی بن بابویه قمی، پدرِ صدوق، در کتابِ الإمامه و التَّبصُّرَه مِنَ الحَیْرَه، و شیخ طوسی در الغیبه، در این مَسَلکِ شلوک نموده اند.

البته باید دانست شیلوک در هر یک از دو مَسَلکِ پیشگفته نیز به معنای بیگانگی و بی بهرگی از مَسَلکِ دیگر نبوده و نیست. نَظَر، به صبغه غالبِ نگرش و نگارش است؛ ورنه، هم مُحَدِّثان در نگارشهای خویش استدلالاتِ متکلمانانه آورده اند، و هم متکلمان به احادیث و اخبار استناد کرده اند (۴۱).

*

احادیثِ مَهدوئیت که در حدیثنامه های شیعی و سنی نقل گردیده است _ مانند احادیثِ بسیاری از دیگر مباحثِ اسلامی _ (به اعتبارِ متن و سَنَد) شاملِ انواعِ مختلفِ حدیث می شود. در میانِ آنها هم حدیثِ صحیحِ مُتَّفَقٌ علیه هست، و هم حَسَن و هم ضعیف (۴۲).

پس جُزئیاتِ همه این احادیث به یک اندازه قابلِ استناد نیست. به عنوانِ مثال، در پاره ای از جُزئیاتِ احوالِ پس از ظُهور، ای بسا احادیثِ مختلف باشند و لزومًا نتوان در بابِ برخی از کیفیاتِ با قطع و یقین نظر داد. ولی کُلیاتِ بحثِ مَهدوئیت و غیبت و ظُهور، مُسَلَّم و تردیدناپذیر است. این کُلیات از احادیثِ صحیحِ قطعی، و نیز «قدرِ مشترکِ احادیث» که موردِ تواترِ معنوی است (۴۳)، مُسْتَفاد می گردد.

در بسیاری از دیگر معانی دینی نیز _ خواه اعتقادی و خواه عملی _، بدین حال

ص: ۲۷

بازمی‌خوریم که اصلِ معنا موردِ قطع و یقین و اتِّفاقِ آراء است ولی در بابِ جُزئیّاتِ آن آراء و وُجوهِ مختلفی مطرح شده و بابِ داوری و اجتهاد مفتوح مانده. نمونه را، «معاد» از شالوده‌های عقیدتیِ اسلامی است و مراتب و لوازمِ آن _ مانند «حساب» و «میزان» و «صراط» و «بهشت» و «دوزخ» _ همه قطعی و مُستدلّ به آیات و احادیثِ مُتواتر می‌باشد؛ لیک در تفصیلِ کیفیّات و جُزئیّاتِ آن اختلاف هست و بعضِ جُزئیّاتی هم که در پاره‌ای از روایات آمده است، از حیثِ وضوح و ثبوت و قاطعیّت چون کُلیّاتِ پیشگفته نیست. ازین رو، انسانِ مسلمان با قطع و یقین به مواردی چون کُلیّاتِ پیشگفته ایمان می‌آورد و آنها را از ضروریّات قلمداد می‌کند، لیک در پاره‌ای جُزئیّات و کیفیّاتِ بابِ اختلاف و أحياناً مناقشه را مفتوح می‌داند و این اختلاف نیز، به خودیِ خود، لطمه‌ای به ایمانِ مسلمان نمی‌زند (۴۴).

در مسأله مَهْدیِّ مُنتظر _ علیه الصّلاه و السّلام _ نیز چُنین است. کُلیّت و اصلِ آن موردِ اِجماع و اتِّفاقِ جمیعِ مسلمانان است و حتّی کثیری از جُزئیّاتِ آن موردِ اِتِّفاقِ مذهبِ شیعهِ اِمامی _ اَعْلَى اللّهُ کَلِمَتَهُ الْعَالِیَه _ است؛ لیک در پاره‌ای از کیفیّاتِ مربوط به خصوصیاتِ ظهور و حکومت و مدّتِ بقاء، جایِ اختلاف هست که چاره آن دَقّتِ نقّادانه تر در متن و سَیِّدِ اَخْبَار و اَحَادِیْثِ مربوط به این جُزئیّات است و ای بسا مکشوف شدنِ برخی از آنها نیز به پس از ظُهورِ اِمام _ عَجَلِ اللّهُ تَعَالَى فِی ظُهورِ الشَّرِیْف _ موکول شود. پیداست که مکتوم یا موردِ اختلافِ ماندنِ این جُزئیّات، به اصلِ موضوع و نَفْسِ عقیده و ایمانِ مسلمان گَزَنَدی نمی‌رساند (۴۵).

علائمی از برایِ ظُهورِ اِمامِ عَصْر _ عَجَلِ اللّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِیْف _ در روایاتِ متعدّد یاد شده. روایتهایِ برخی از علائم از حیثِ سَیِّدِ قَوی تر و بطّبعِ قابلِ اعتمادترند و روایتهایِ برخی از علائم بدان قوّت نیستند، و از این روی، هَمْچُنْدِ دسته نخست نمی‌توان بر آنها تکیه کرد (۴۶).

نکته مهمی که باید به یاد داشت، این است که پاره ای از اخبار مربوط به رخدادهای عظیم آینده بشر، خالی از نکات و مضامینی شگفت انگیز نیست. برخی ظاهرینان که میان «عقل» و «عادت» خلط می کنند، به محض برخورد به آنچه «عادی» نباشد، آن را غیر معقول و خردناپذیر می شمردند و نام این سهل انگاری و بی دقتی خود را نیز «نقد عقلی»ی اخبار می گذارند. این در حالی است که آنچه ایشان مخالف عقل خوانده اند، معمولاً نه با «مسلّمات عقلیه» ناسازگارست و نه به «مُحالات عقلیه» می انجامد، بلکه تنها با عُرف و عادت اختلاف دارد؛ عقل این امور را در بُقعه «إمكان» می نهد و مادام که بر امتناع وقوعشان «بُرهان» إقامة نشود، از ممکن بودن آنها شانه تهی نمی کند. اگر هم صحّت صدور خبر از «مُخبر صادق» ثابت گردد، چون صدق قول مُخبر صادق را عقل _ در علم کلام، با أدله عقلی _ تأیید کرده است، به وقوع این مُمکنات یقین می کند. پس اگر غرائب مذکور در پیشگوئیها، با «مسلّمات عقلی» منافات نداشته باشد و به «مُحال عقلی» نینجامد، همچنان در بُقعه «إمكان» است، و اگر معلوم گردد که آن پیشگوئی از «مُخبر صادق» است، عقل نیز بالتبع بر آن صحّه می گذارد (۴۷).

«ایمان به غیب» هم که دین از انسانها مُطالبه می کند، درست در همین ساحت است؛ نه خستو شدن به «مُحالات عقلی» و ستیز با «مسلّمات عقلی» _ که «دین» خود برای نفی آن مُحالات و تثبیت این مسَلّمات آمده و حافظ «عقل» و تهدیبگر مناهج و مسالک آن است.

در عین آگاهی از این نکات که: اولاً، غرابت محتوای حدیث به معنای مخالفت آن با عقل نیست؛ و ثانیاً، ضعف سَند یک حدیث نیز لزوماً به معنای مردود و سُست و غیر قابل اعتنا بودن محتوای آن نمی شود، باید بدین معنای مهم نیز مُتفطن بود که: در معارف اعتقادی، چون به علم و قطع نیاز هست، خبر مُتواتر و یا خبری

که شواهد قطعی بر صحّت آن هست، ملاک قرار می‌گیرد، و خبر واحدی که فاقد این خصوصیات است، در معارف اعتقادی حُجّت نیست (۴۸).

البته قبولِ پاره‌ای از آنچه در بعضی روایات مربوط به امام زمان علیه السلام و قیام آن حضرت آمده است، برای اذهان مردمان روزگاران پیش دشوارتر بود تا امروز. در روایات از توانایی‌های خارق العاده شخصِ امام زمان علیه السلام و گروهی از یارانشان در زمینه‌های اطلاع رسانی و نظامی سخن رفته است، که ذهنِ امروزی آشنا به پیشرفت روزافزون فناوریهای صوتی و تصویری و ... آنها را باسانی می‌تواند پذیرفت. انسانِ امروزی که با پوست و گوشت و استخوانش، اطلاع رسانی دقیق و سریع را در اقصای نقاط جهان لمس کرده است، در باب اینگونه اخبار کمتر به انکار و استبعاد می‌گراید (۴۹).

به هر روی، در نظر داشتن آن مبانی و معانی، از یکسو، و توجه به حدود و ثغور «قطعی» و «تردیدپذیر» در قلمرو نقلیات، از سوی دیگر، ما را در مواجهه با عموم احادیث، بویژه احادیث مشتمل بر پیشگوییهای شگفت‌انگیز، از افراط و تفریط مصون می‌سازد.

نمونه این مباحث، کیفیات مذکور در باب «دجال» است که در باب جزئیات و اوصاف آن، جای بحث و گفت و گو هست.

موضوع آمدن دجال در آخر الزمان و اوصاف و نشانه‌های او و دراز گوش او، خاص منقولات و مأثورات شیعه نیست؛ بلکه بیش از آنچه در روایات شیعه هست، از طُرُقِ اهل تسنن نقل گردیده؛ البته باید در فرصت مناسب اسناد و مدلولات این روایات بدقت مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و درباره صحّت و سقیم آنها داوری شود تا بتوان آنچه صحیح و معتبرست برگرفت و الباقی را به کناری نهاد (۵۰).

برخی کسان، از مفاهیم رمزی و کنائی در اخبار دجال سخن گفته‌اند (۵۱) که بطبع

پای تأویل را به عرصه فهم این اخبار می گشاید. لیک باید در تأویل این اخبار _ بسانِ دیگر عرصه های تأویلِ نصوص _ بغایت محتاط بود.

تطبیق دجال و اوصاف و نشانه های او و دراز گوشش، با برخی از اختراعات کنونی و آینده، یا رئیس دولتی که مادی و واجد دستگاه تبلیغاتی نیرومند باشد، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد (۵۲).

توجه به این نکات علی الخصوص از برای وُعاظ و مُبلغان و اهل منبر ضرورت دارد؛ زیرا در این ابواب حتی اگر صحت متن و سند و تفسیر حدیث نیز مُحَرَز باشد، ای بسا نفسِ تردید آفرینی و استبعادزائی آن در ذهن مخاطب، و عدم آمادگی مُسْتَمِع برای توجه به امکانِ عقلیِ مُفادِ آن، مانعِ مَتینی برای نقلِ آن به شمار رَوَد.

پیشوایان دین به ما آموخته اند که در تحدیث، حدودِ فهم و توانائی های ذهنی و معرفتی مخاطب را ملحوظ کنیم؛ حتی اگر سخنی حق است ولی ذهن و خردِ مخاطب، استعداد یا گنجائی پذیرش آن را ندارد و از سرِ جهل به تکذیبِ خدا و پیامبرش _ صلی الله علیه و آله _ می پردازد، از بیان این سخن و نشر این حقیقت دم فرو بندیم (۵۳).

متأسفانه در این روزگار، نه فقط در باب این ظرافت های فوق العاده، که درباره پاره ای از آداب و هنجارهای کلی تر و حتی پیش پا افتاده نقل حدیث نیز، اینجا و آنجا، شاهدِ غفلت و اِهمال هستیم.

به قول یکی از معاصران: پیشینیان برای اخذ یک حدیث، رنج سفرهای مصر و شام و دیگر بلاد را بر خود هموار می کردند، و برای آن که حدیثی را غلط نخوانند و یا روایات ضعیف را نقل نکنند، می بایست راههای هشتگانه تحمّل و تلقی حدیث (۵۴) را طی کنند؛ چه بسا همه کتاب را به طورِ سَماع و قرائت با استاد بخوانند و بشنوند... و اگر کسانی این اصول و ضوابط را رعایت نمی کردند... دست کم نقل و

سخنشان در نظرِ اربابِ قلم و اندیشه و قبیله کلمه _ که فنونِ این علم را می شناختند _ وزنی نداشت. در مقابل، امروز، این مسأله پُر اهمیتِ موردِ کمِ اعتنائی و فراموشی قرار گرفته و ای بسا حدیث، بدونِ توجه به صحت و سقیم و مأخذِ آن نوشته و خوانده می شود و معنا و مضمونش موردِ بحث و بررسی قرار می گیرد و گاه از این راه ابزارِ درازدستیِ فرهنگیِ دشمنانِ اسلام و مسلمین فراهم می شود (۵۵).

بعضِ معاصران گمان کرده اند که در بابِ احادیثِ مَهْدوئیتِ دَقّت و حَسَّاسِیَّتِ حدیثِ پژوهانه لازم نیست زیرا هیچ «فعل» یا «تَرک» _ و به تعبیرِ دیگر: ثمره محسوسِ عَمَلی _ بر آنها مترتب نیست! این گمان، خیالی خام و فاقدِ دَقّتِ محدّثانه و متکلمانه است (۵۶) که از جانبی، اثرِ عظیمِ «اندیشه» و «اعتقاد» را در «عَمَل» و رفتارهایِ کَلّی و جُزئی و برنامه ریزیهایِ حیاتیِ آدمی، مغفول نهاده، و از جانبِ دیگر، نَفْسِ مُسَاهَمَتِ «باورها» را در سَعادت و شَقاوَتِ نهائیِ انسان ملحوظ نساخته.

التزام به «انتظار» _ به عنوانِ یک برنامه پویا و پویائی آفرین در حیاتِ دینیِ آحادِ مسلمانان _ ، خود ناگزیر از دریافت و تصوّری روشن و معقول از مَهْدوئیت و غَیبت و ظهورِ حضرتِ مَهْدی _ عَجَلِ اللّهِ تَعَالی فَرَجُهُ الشَّرِیف _ است.

۴. چهل حدیث و چهل حدیث نگاری

در احادیثِ اسلامی «حفظِ چهل حدیث» بسیار موردِ ترغیب و ستایش قرار گرفته است.

از نَبیِّ اَکْرَم _ صِلَی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آله _ روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ عَلَی اُمَّتِی اَرْبَعِیْنَ حَدِیثًا مِنْ اَمْرِ دِیْنِهَا بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فِیْهَا وَ کُنْتُ لَهُ شَافِعًا وَ شَهِیدًا» (۵۷) (یعنی: هر که از برایِ اُمَّتِ مِنْ (۵۸)، چهل حدیث از اُمورِ دینِ اُمَّتِ را حفظ

کُند، خداوند در روزِ رستاخیز او را فقیه [= دین شناس] برانگیزد و من او را شفاعتگر و گواه باشم).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَيْدِيًّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهَا» (۵۹) (یعنی: هر که از احادیث ما چهل حدیث حفظ کند، خداوند در روز رستاخیز او را دانشور و فقیه [= دین شناس] برانگیزد).

این مضمون میانِ خاصه و عامه، مشهورِ مُستفیض، و به قولی: مُتواتر، است (۶۰).

در این باره که «حفظ» در اینجا به چه معناست، نظرهای مختلفی ابراز گردیده. به قولی، مراد، همان از بر کردن و به خاطر سپردن است که در میان محدثان روزگارِ قدیم معهود و متعارف بوده، و به نقش در خَواطِر، بیش از رسم در دفاتر، اهتمام می کرده اند. به قول دیگر، مراد، حراست از انْتِدِراس و جلوگیری از نابودی است که طُرُقِ مختلفِ حفظ را _ اعم از به خاطر سپردن و نوشتن و نقل میان مردم ولو آنکه از رویِ مکتوب باشد _ دربر می گیرد. به قول دیگر، مراد نقلِ حدیث به یکی از وجوهِ مُقَرَّرِ آن (یعنی: طُرُقِ هشتگانه موردِ اعتنایِ اهلِ درایه در بابِ روایتِ حدیث) است (۶۱).

خَبِيرِ فِنْ حَدِيثِ، مولانا علامه محمّد باقرِ مجلسی _ اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ _، می فرماید: حق آن است که حفظ را مراتبی است. ثوابِ حفظ نیز به حَسَبِ مراتبِ آن متفاوت است. یکی از مراتبِ حفظ، همانا حفظِ لفظ است _ خواه در خَواطِر باشد و خواه در دَفَاتِر _ و تصحیحِ لفظ و استجازه و إجازه و روایتِ لفظِ حدیث. مرتبَتِ دوم، حفظِ معانیِ حدیث و اندیشیدن در دقائقِ آن و استنباطِ حکم و معارف از احادیث است. مرتبَتِ سوم، حفظ و پاسداریِ حدیث از راهِ عَمَلِ بدان و موردِ توجّه و تَبَّه قرار دادنِ آن است (۶۲).

علامه مجلسی _ رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ _ خاطر نشان می فرماید که ظاهرِ بیشترین اخبار، نشانگرِ تخصیصِ این احادیثِ چهلگانه به امورِ دین از اصولِ عقائد و عباداتِ قلبی و یدنی است، و نه اعمّ از این معانی و دیگر مسائلِ معاملات و احکام؛ بلکه از بعضِ اخبار برمی آید که احادیثِ چهلگانه مزبور باید جامعِ اُمّهاتِ عقائد و عبادات و خصالِ ارجمند و کردارهای نیکو باشد (۶۳).

علامه مجلسی _ نَوَّرَ اللَّهُ مَرَقَدَهُ الشَّرِيفَ _ مراد از «فقیه» و دانشور برانگیخته شدنِ حافظِ چهل حدیث را نیز، این می داند که خداوند او را مَوْفَّق می دازد تا از فقیهانِ عالمِ عاملِ شود؛ احتمالِ دیگر آنکه خداوند هرچند که حافظِ چهل حدیث از فقیهان نباشد، او را به سببِ تَشَبُّه به ایشان، در زمره فقیهان برمی انگیزد. «فقیه» نیز در اخبار غالباً بر عالمِ عاملی اطلاق می شود که به عیوب و آفاتِ نفسِ بصیر، در بابِ دنیا تارک و زاهد، و در بابِ نَعِيمِ اُخْرَوی و قُرب و وصالِ خداوند راغب و مشتاق است (۶۴). بلکه مراد از «فقه» در قرآن و حدیث، غالباً بصیرت در علمِ دین است (۶۵)، و علمِ دین _ به قراری که گفته اند _ علمِ اُخْرَویِ کمالی است، یعنی دانشی که آدمی در نشأه اُخْرَوی از رهگذرِ آن به کمالات می رسد و در دنیا با عقیده و عمل به آن راهِ سعادتِ اُخْرَوی را می پوید (۶۶).

بعضی خاطر نشان کرده اند حدیثِ مشهورِ «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (یعنی: هر که به کسانی مانندگی جُست، از ایشان است)، مُؤَيَّد و مُصَيِّدٌ حدیثِ موردِ بحثِ ماست؛ چرا که حفظِ احادیث، پیشه فقیهان و دین شناسانِ اُمّت است که در استدلال بر مسائل و ادایِ مواظ و نصایح از آن بهره می بَرند، و کسی که به حفظِ احادیثِ مُبادَرَت می کُند بدیشان مانندگی جُسته است و به مُقتَضایِ حدیثِ مذکور از ایشان خواهد بود (و در زمره ایشان محشور خواهد گردید) (۶۷).

از شافعی و أحمد بن حنبل نقل شده که مقصودِ رسولِ خدا _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِمَه _ از چهل حدیث در روایت «مَنْ حَفِظَ...»، چهل حدیث در فضائلِ امیرِ مؤمنانِ علی علیه السّلام است؛ همچنین نقل گردیده است که بعضِ عالمانِ اهلِ تسنّن در خواب به شَرَفِ زیارتِ رسولِ خدا _ صَيِّلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ رسیدند و آن بزرگوار سخنِ شافعی را تأیید فرمود (۶۸).

یکی از عالمانِ معاصِر احتمال داده است این قولِ بعضِ اهلِ سنّت که حدیثِ موردِ بحث را، به رَغَمِ کثرتِ نقلها و منابع و تواترِ مضمونش، ضعیف _ و حتّی در یک قول: موضوع _ دانسته اند، ناشی از گرایش به خودداری از نقلِ فضائلِ امیرِ مؤمنانِ علیه السّلام باشد (۶۹).

این احتمال بسیار بعید است. بویژه از آن روی که در میانِ عالمانِ شیعه نیز اِصراری بر صحّتِ طریقِ حدیثِ مذکور نیست؛ محقّقِ بزرگوارِ چون ملاّ اسماعیلِ خواجهائی _ قُدَسِ سِرُّه _ از ضعفِ سنَدِ این حدیث سخن رانده و شهرتِ آن را میانِ عامّه و خاصّه سببِ جُبرانِ ضعفِ شمرده (۷۰).

آری، این در حالی است که بعضِ علّمایِ شیعه نیز از صحّتِ آن سخن گفته اند (۷۱)؛ و العِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ.

به هر روی، حدیثِ مشهورِ «حفظِ چهل حدیث»، سنّتِ نگارشی و ویژه ای پدید آورد و عالمانِ بزرگی از شیعه و سُنّی به نگارشِ کتابهائی مشتمل بر چهل حدیث روی آوردند که گاه فقط بر نُصوصِ احادیثِ چهلگانه اِشتمال داشت و گاه شرح و توضیح و حتّی ترجمه احادیث را نیز در بر می گرفت. این کتابها را در زبانِ عربی غالباً «کتابِ الأربعین» یا «الأربعون حدیثاً» خوانده اند و در فارسی «چهل حدیث» و «أربعین».

قدیمترین چهل حدیثهائی که می شناسیم علی الظّاهر در نیمه نخستِ سده سومِ هجری (همزمان با تدوینِ حدیثنامه های ششگانه اهلِ سنّت موسوم به «صحاح

سِتّه» (۷۲)) پدید آمده اند: یکی به تدوینِ احمد بن حربِ نیشابوری (در گذشته به ۲۳۴ ه. ق.)؛ دیگری به تدوینِ ابوالحسنِ طوسی (محمد بن اسلمِ کندی / در گذشته به ۲۴۲ ه. ق.) که از ثقاتِ محدثانِ خراسان به شمار می رفته؛ و... (۷۳).

پس آن تر چهل حدیثِ نویسی متداول تر شد و چهل حدیثهایی در موضوعاتِ گوناگون به قلم آمد، تا جایی که شمارِ چهل حدیثها در سده ششم از چهل کتاب می گذرد. در تألیفاتِ احمد بن عبدوس بن کاملِ سلمیِ سراجِ بغدادی (در گذشته به ۲۹۳ ه. ق.) کتابی به نام کتابِ الأربعین من مسانید المشایخ العشرين عن أصحاب الأربعین آمده است که می نماید چهل حدیثِ نویسی در همان سده سوم شکوفا شده بوده و شگفت نیست اگر در تألیفاتِ عبدالله بن جعفرِ قشیری (در گذشته به ۵۳۳ ه. ق.) به کتابِ الأربعین من مسانید المشایخ العشرين من الأَصحابِ الأربعین من العوالی باز خوریم (۷۴).

در نگارشهای دانشورِ بزرگِ شیعی، شیخ منتجب الدین بن بابویه (در گذشته به سال ۵۸۵ ه. ق.)، کتابی به نامِ الأربعون حدیثاً من الأربعین عن الأربعین فی فضائلِ أمير المؤمنين (علیه السلام) هست که نشان می دهد چهل حدیثِ نویسی واردِ مراحلِ فنی شده و چهل حدیث در موضوعِ خاصّ (در اینجا: فضائلِ أمير المؤمنين علی علیه السلام) به نقل از چهل تن از مشایخِ حدیث در یک کتابِ گرد آمده (۷۵).

در میانِ چهل حدیثهایی که عالمانِ بزرگِ شیعه نوشته اند، چهل حدیثهای شهیدِ اوّل و علامه مجلسی و شیخ بهاء الدین محمدِ عاملی و ابن زُهره حَلَبی _ رضوانُ الله علیهم اجمعین _ اشتهار و تداولِ بیشتری داشته است.

شمارِ کتابهایِ چهل حدیثِ تألیف شده در تمدنِ اسلامی را تا «هزار» گفته اند و این با توجه به روائیِ سنّتِ چهل حدیثِ نگاری و کثرتِ کتابهایِ مفقود و یا همچنان ناشناخته مسلمانان قابلِ استبعاد نیست. آنچه از چهل حدیثها در کتابخانه ها هست و در فهرس و مؤلفات یاد شده، شاید به سیصد برسد. تنها حدود صد چهل حدیث در

کشف الظنون و ذیل آن و صد چهل حدیث در الذریعه یاد شده است (۷۶).

بسیاری از چهل حدیث نگاران مسلمان، موضوع خاصی را برای گرد آوردن احادیث چهلگانه مبد نظر قرار داده اند؛ موضوعاتی چون فضائل و مناقب اهل بیت پیامبر - علیه و علیهم السلام - (به طور عام)، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام (به طور خاص)، اصول دین، جهاد، زهد، پاره ای از فروع عبادات و معاملات، و... (۷۷). مهدویت نیز یکی از موضوعهائی بود که چهل حدیث نگاران، از شیعه و سنی، بدان پرداختند.

پاره ای از چهل حدیثهای کهن که درباره حضرت مهدی علیه السلام و موضوع مهدویت و غیبت و ظهور آن داد گستر زمین و زمان فراهم آمده است، از این قرار می باشد (۷۸):

۱. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ أبو نعیم أحمد بن عبدالله اصفهانی (در گذشته به سال ۴۳۰ ه. ق.).

۲. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ أبو العلاء همدانی (در گذشته به سال ۵۶۹ ه. ق.).

۳. الأربعون حدیثاً فی المهدی / سراج الدین بغدادی قزوینی (سده ششم).

۴. کفایه المهدی فی معرفه المهدی / سید محمد میرلوحی (در گذشته پس از ۱۰۸۵ ه. ق.).

۵. کشف الحق / میر محمد صادق خاتون آبادی (در گذشته به سال ۱۲۷۲ ه. ق.).

شماری از متأخران و همروزگاران ما نیز به تدوین و تألیف چهل حدیثهای در همین راستا اقدام کرده اند (۷۹)؛ که الأربعون حدیثاً فی من یملاء الأرض قسطاً و عدلاً (۸۰) از این شمارست.

۵. درباره این چهل حدیث و ترجمه آن

زمانی که نویسنده دانشورِ الأربعونَ حَدِيثًا فِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، حَجَّه الْإِسْلَامَ وَالْمُسْلِمِينَ حَاجِ شَيْخِ هَادِي نَجْفِي _ وَفَقَّهُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى _ ، ترجمه این کتاب را از صاحبِ این قلم درخواستند، از سرِ اشتیاقی که به عتبه بوسی معارفِ اهلِ بیتِ عصمت و طهارت علیهم السَّلام داشته و دارم، پذیرفتم؛ بویژه که دوست داشتم بدین بهانه عرضِ خاکساریِ خود را به پیشگاهِ رفیعِ حضرتِ بَقِيَّةُ اللَّهِ، حَجَّه بنِ الْحَسَنِ _ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظُهُورِهِ _ ، عرضه بدارم. کار را نیز آسان می شمردم، و چون برخی از این احادیث و منابع آن، بیشتر نیز به فارسی ترجمه شده بود، می پنداشتم که مرا به پالوده خوردن می فرستند! (۸۱)

هرچه در کار پیشتر رفتم، از یکسو، شور و اشتیاقم افزون شد، و از سویِ دیگر، دانستم ترجمه این احادیث بسیار دشوارتر و تأملِ خواه تر از آنست که در آغاز می پنداشتم، و در این میانه، نه فقط به ترجمه، که گاه باید به شرح و تدقیقِ ضبطِ حدیث نیز دست یازم. نادرستیهای که در ضبطِ برخی منابعِ حدیثیِ مطبوع مشاهده کردم و افتادگیها و بدخوانیها و سهل انگاریهای که در پاره ای ترجمه ها دیدم، همه و همه، حکایتگرِ همان مظلومیت و مهجوریتِ تُراثِ حدیثیِ شیعه بود که بارها و بارها گفته و نوشته و خوانده ایم.

القَصَّة، نه منابعی که در اختیار داشتم _ و داریم _ به آن صحت و دقت و کارآمدی و کارگشائی بود که گمان می رفت، و نه راه به آن همواری و زودانجامی؛ و اگر نبود لطفِ خداوندِ کارسازِ بنده نواز و عنایتِ خاصانِ درگهش، خاصه امامِ غائب _ روحی و أرواحِ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ _ ، این مختصر هرگز سامان نمی پذیرفت.

با اینهمه، ناگزیر باید به قُصور و تقصیرِ خویش معترف شوم و خاطر نشان کنم: این کاری است که توانسته ام، نه آنچه خواسته ام. تنگی وقت و پایفشاریِ مؤلَّف

ارجمنند بر شتابِ قلم نیز، در زودتر فروبستنِ پَرَوَندَه این ترجمه و چشم پوشیدن از بازپیرائیِ بیشتر دخیل بود. اینک باید امید بِنَدَم که اگر نکته هائی اصلاحی و تکمیلی فرادست آمد، در چاپِ دیگر _ بِعَوْنِ اللّهِ تَعَالَى _ اِعمال و اِلحاق گردد. همچنین امیدوار باشم که تا آن زمان از یادآوری ها و پیشنهادهایِ صاحب نظرانِ صائِبِ نَظَر بی بهره نمانم و در پُهنسازیِ ترجمه و توضیحاتِ رهینِ مَنّتِ عِیَارِ سَنجَانِ سَخُنُ شناس شوم.

یکی از پُرسمانهائی که نظر و تحقیقِ محدّثان و متکلمان و فقیهانِ اِمامی را به خود معطوف داشته، و نگرشها و نگارشهائی چند، از رهگذرِ این عَطْفِ تَوَجُّه و تَأَمُّل و تَوَغُّل، پدید آورده است، پُرسمانِ «حُرْمَتِ تَسْمِیَةِ اِمَامِ دَوَازْدَهَمِ _ عَجَلِ اللّهِ تَعَالَى فَرَجَه _» است.

گفت و گو بر سرِ این است که آیا بصراحت ذکر کردنِ نامِ حضرتِ مَهْدی علیه السّلام (که همانا نامِ رسولِ خدا _ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ است و بارها در مآثوراتِ بدین معنا تصریح شده)، رواست یا نه؟؛ و منشأِ گفت و گو، روایتها و احادیثِ مهمّی است که از این کار نهی می کنند.

بسیاری از عالمانِ اِمامیه در این باب قائل به تحریم شده اند و حتّی میرداماد (ره) در شرعه التّسمیه مدّعی اِجماع بر تحریم گردیده و محدّثِ جزائری (ره) در شرحی که بر عیون الأخبارِ صدوق (قده) نگاشته است تحریم را قولِ بیشترینه عالمانِ اِمامی دانسته (۸۲).

در مقابلِ این اکثریّت که تحریم را به طورِ مطلق و تا زمانِ ظهورِ برقرار می دانند، برخی تحریم را مشروط به تقیه و خوف دانسته و بعضِ مُسْتَبْطَآن هم محدود به دورانِ غَیْبِ صُغری پنداشته اند (۸۳).

نگارنده این سطور، به هر روی، در ترجمه چهل حدیثِ حاضر با این معنا سر و کار

داشته و _ به رِغْمِ مِیلِ باطنی و بِرْخِلافِ احتیاطِ پسندیده در امثالِ این مواضع _ آنجا که مؤلّفِ محترم تصریح به نامِ مبارک کرده است، تصرّفی نکرده و عینِ نوشته مؤلّف را _ که خود دانش آموخته فقه و اصول، و حدیثِ پژوه است _ ترجمه نموده؛ (۸۴) خاصّه که برخی هم در این باب به تفاوتِ حکمِ مکتوب و ملفوظ تصریح کرده اند (۸۵) _ و اللّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ وَ أَحْكَمُ.

در این ترجمه، اولاً، به إعرابگذاری و مشکول سازیِ متونِ احادیث دست یازیده ام؛ ثانیاً، ترجمه متنِ حدیث را در پی نصِّ عربی قرار داده ام؛ و ثالثاً، توضیحات و بازبردها و مطالبی در متن و حاشیه برافزوده ام. برای آنکه افزوده هایِ ترجمان قابل تمییز باشد، اینجا و آنجا آنها را در میانه دو قلابِ شکسته (> >) نهاده ام. پس خواننده محترم هر جا _ در متن و پینوشتها _ به < < بازخورد، عباراتِ درونِ آن را از افزوده هایِ ترجمان بداند.

نامِ کوتاه «اندوخته خداوند» را نیز _ که اقتباسی است از تعبیرِ قرآنی «بَقِیَّةَ اللّهِ» _ ، با موافقتِ مؤلّف _ از برای این ترجمه انتخاب کردم.

گمان می کنم ترجمه این چهل حدیث، خواندنِ مُنتَخَبی از میراثِ حدیثی مسلمانان را در موضوعِ مَهْدوِیتِ برای خوانندگانِ فارسی زبان تسهیل کرده باشد. ترجمانِ مدّعائی بیش از این ندارد و رَجَامَنْدستِ کسانی که این مُنتَخَباتِ حدیثی را مطالعه می کنند، خود با شوق و اهتمامِ بیشتر به مطالعهِ دِیْنامه هایِ کَلانُ تر و کتابهایِ مُفَصَّل تر بپردازند. باز تأکید می کنم این چهل حدیثِ مُنتَخَبی است از میراثِ حدیثی ما که مؤلّفِ آن، با ترتیبِ موضوعی و توالیِ منطقی، خُطوطِ برجسته باور و اندیشهِ اِمامیه را در این باب ملاک قرار داده، و به بهانه هریک، حدیثی از میانِ احادیثِ گوناگونِ این ابواب برگزیده و آورده است. همین و بس.

ترجمان، در ترجمه نصوصِ حدیثی، نه مُحَرَّرانه و آزاد قلم گردانی کرده است، و

نه به شیوه تَحْتِ اللَّفْظِ. کوشیده ام امین و درست ترجمه کنم و حَتَّى الْمَقْدُورِ نه بر مُفَادِ نَصِّ بِيْفْزَايِمِ و نه از آن بکاهم. اگر افزونه ای یا توضیحی را نیز برای خواننده لازم دیده ام معمولاً میانِ قَلَابِ نهاده ام تا ممتاز باشد.

امیدوارم در پیراستنِ کاستیهایِ مُسَلَّمِ و لغزشهایِ احتمالیِ این ترجمه، از نقدِ باریک بینانه سخنِ سنجان محروم نمانم و آن مایه به فراخ سینگان و دریاوشان تشبیه کنم که صادقانه بگویم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ، مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي» (۸۶).

خدای را می خوانیم و از او می خواهیم تا با ظهورِ امامِ عصر _ علیه الصَّلَاةِ و السَّلَامِ _ دیده ما را روشن، جانمان را تابناک، دلمان را خشنود، و باور و خردمان را بارور و برخوردار فرماید و کام همه آزادگان و دادخواهان را برآرد _ بِمَنْهٍ و كَرَمِهِ.

برف باریده ست بر باغِ جهانِ آفتاب تا به کی باشد نهان؟

آفتابِ رویِ آن شه زيرِ ميغِ سرزند از کوهِ مهر و مه، دريغ!

لوحِ دوران شد تهی از نقشِ حق ای تو دفتردار! برگردانِ وَرَقِ (۸۷)

ایدون باد!

بنده خدا: جویا جهانبخش

اصفهان، بهار ۱۳۸۲ ه. ش.

ص: ۴۱

۱. نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، و: پهلوان، ۱/۳۸۳ (و نگر: کمره ای، ۱/۳۰۷)؛ و: الغیبهی نعمانی، ط. فارس حسن کریم، ص ۳۳۷؛ و: النوادر، الراوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲؛ و: أحادیث و قصصِ مثنوی بدیع الزمان فروزانفر، به کوشش حسین داودی، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۲. نقل به مضمون و تلخیص از: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ و: پهلوان، ۱/۳۸۲ و ۳۸۳؛ و: کمره ای، ۱/۳۰۷ و ۳۰۸.

۳. نقل به مضمون و تلخیص و تصرف از: المَجازات التَّویّه، ط. دارالحدیث، ص ۴۶ و ۴۷.

۴. نگر: الغیبهی نعمانی، ط. فارس حسن کریم، صص ۳۳۶ - ۳۳۸.

۵. مثنوی، ط. استعلامی، دفتر ۵، بیت ۹۲۶.

۶. (یعنی: آنگاه که مردمان تباه گردند، اینان صلاح و رزند)؛ النوادر، الراوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲.

از برای تمیم آگاهی افزودنی است:

مرحوم سیده‌به الدین شهرستانی - رضوان الله علیه - مراد از غریب بودن اسلام را آن دانسته است که خردها را حیران و درشگفت می سازد. یعنی همانطور که اسلام در آغاز بخاطر غرابتش موجب حیرت عقول شد، شکوه ریشه دارش را به طرزی حیرت انگیز و محیرالعقول باز خواهد یافت. تفصیل را، نگر: طبع جدید مُتَتَخَبُ الأءَثَر (سه جلدی) ۳/۳۸ (هامش).

گفتنی است که صاحب کشف الخفاء و مُزِیل الإلباس درباره حدیث «بدأ الإسلام غریبا و

سعود کما بدا غریبا فطوبی للغرباء»، گفتاوردی آورده است و از آن جمله: «فهو مشهور أو متواتر» (کشف الخفاء، العجلونی، ۱/۲۸۲).

۷. الغیبهی نُعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۲۹؛ و: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۲/۱۰۵.

۸. ده رساله، فیض کاشانی (ره)، تحقیقِ رسول جعفریان، ص ۱۹۶.

۹. نیم بیتی است از مثنوی.

۱۰. نگر: الغیبهی نُعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۲۹.

۱۱. نگر: همان، همان، ص.

۱۲. سنج: نجات بخشی در آدیان، راشد مُحصِّل، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و پانزده و شانزده.

۱۳. نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۵۳ و صص ۹۰ - ۱۰۱.

۱۴. سنج: خورشیدِ مغرب، ص ۹۰.

۱۵. نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۹۱.

این سخن که ما آن را به لفظِ خود بازنوشتیم، سزاوارِ اندیشه و تدبیر است.

درباره عدم اختصاصِ این باور و هنجار، همچنین نگر: نجات بخشی در آدیان، ص ۲۴۳ - ۲۴۶.

۱۶. نگر: خورشیدِ مغرب، صص ۶۰ - ۸۷.

۱۷. نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، قُرشی، ص ۲۹ و ۳۰.

۱۸. نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، صص ۲۹ - ۹۴.

۱۹. سنج: گُفتمانِ مهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ اوّل و دوم، ص ۸۳ - ۸۶؛ و: گُفتمانِ مهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ سوم، ص ۲۳.

(همینجا شایسته است خاطر نشان کنم که متأسفانه برخی از معاصران واژه «گُفتمان» را بنادرست و بدونِ توجه به «وَضِعِ نخستین» آن به کار می بَرند؛ از جمله در تعابیری چون: گُفتمانِ اوّل، گُفتمانِ دوم، و ...).

درباره تاریخِ تدوینِ حدیث، نگر: تدوین السنّه الشریفه، السید محمد رضا الحُسینی الجلالی.

۲۰. سنج: گفتمان مَهدوئیت: سخنرانیهای گفتمانِ اوّل و دوم، ص ۹۴ و ۹۵.

۲۱. در این باره، نگر: گفتمان مَهدوئیت: سخنرانیهای گفتمانِ اوّل و دوم، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۶۰؛ و: گفتمان مَهدوئیت: سخنرانیهای گفتمانِ سوم، ص ۲۲.

۲۲. درباره این حدیث، نگر:

ص: ۴۴

اللّوابع الإلهيّة، ط. دفتر تبلیغاتِ اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۵۶۸؛ و: در انتظارِ قنوس، ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ و: نظرات فی تراثِ الشَّیخ المفید، صص ۱۴۸ - ۱۵۳؛ و: شناختِ إمام، راه رهائی از مرگِ جاهلی، چ ۱ (ویراستِ دوم)، صص ۲۵ - ۴۴ و صص ۷۳ - ۷۸ و ۸۷ - ۹۱؛ گُفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گُفتمانِ سوم، صص ۵۳ - ۵۶؛ و: أنیس الموحِّدین، تصحیح و تدوینِ نشرِ پیامِ مَهدی (عج)، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲۳. یکی از اشتباهاتِ «مارتین مکدرموت» نصرانی در کتابِ اندیشه هایِ کلامیِ شیخِ مُفید، آن است که این حدیث را «روایتی از امامیه» (ص ۱۷۲) شمرده و از مقبولیتِ آن نزدِ عمومِ فِرَقِ مسلمان خبر نداشته است؛ مقبولیتی که در بعضِ مآخذِ مذکور در پینوشتِ پیشین بتفصیل موردِ بحث قرار گرفته.

۲۴. نگر: مرآه العقول، ۴/۱۸۶؛ و: گزیده کافییِ بهبودی، ۱/۹۴.

۲۵. افزون بر دو مأخذِ پیشگفته، نگر: أُصولِ کافی، ترجمه و شرحِ شادروان استاد سیدجوادِ مصطفوی، دفترِ نشرِ فرهنگِ اهلِ بیت علیهم السلام، ۲/۱۹۷؛ نیز آمده است در: الغیبهیِ نُعمانی، ط. فارسِ حَسُونِ کریم، ص ۳۵۰.

در متنِ أُصولِ کافییِ طبعِ شادروانِ مصطفوی و در الغیبهیِ نُعمانی (ط. فارسِ حَسُونِ کریم)، - چنان که ما نیز آوردیم - «عرفته» است، ولی در مرآه العقول و گزیده کافی «عرفت» آمده.

۲۶. أُصولِ کافی، با ترجمه و شرحِ مرحومِ استاد سیدجوادِ مصطفوی، دفترِ نشرِ فرهنگِ اهلِ بیت علیهم السلام، ۲/۲۰۰؛ و: الغیبهیِ نُعمانی، ط. فارسِ حَسُونِ کریم، ص ۱۱۲، ح ۳ (با تفاوتِ جزئی).

از برای شرحِ این حدیث، نگر: مرآه العقول، ۴/۱۹۳ و ۱۹۴.

نیز نگر: أُصولِ کافی، با ترجمه و شرحِ مرحومِ استادِ مصطفوی، ۲/۲۰۳، ح ۱۲؛ و: الغیبهیِ نُعمانی، ط. فارسِ حَسُونِ کریم، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح ۲؛ و: مرآه العقول، ۴/۲۱۳.

این حدیث را از صحاحِ کافی قلم داده اند. نگر: گزیده کافی، بهبودی، ۱/۹۵.

۲۷. خورشیدِ مغرب، ص ۵۸.

۲۸. نگر: البرهان فی علاماتِ مَهدیِّ آخرِ الزَّمان [علیه السلام]، ص ۳۳ (رساله آیه الله شهید سید محمد باقرِ صدر - قدس سره -).

۲۹. نگر: اندیشه هایِ کلامیِ شیخِ مفید، ص ۱۷۵.

۳۰. نگر: اللّوابع الإلهیّه، ط. دفتر تبلیغاتِ اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ (هامش).

۳۱. نگر: تُراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۲۵ _ ۲۹ و ۳۲ _ ۳۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمد رضا حُسنی جلالی)؛ و: إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲/۳۱۵.

۳۲. با اندکی تلخیص و تحریر از: إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲/۳۱۵.

۳۳. از برای بعض این شواهد و گزارشها، نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۰۵ _ ۱۰۸.

۳۴. در باب احادیث مربوط به مهدویت در حدیثنامه های بخاری و مسلم، نگر: تُراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۱۴ و ۱۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمد رضا حُسنی جلالی).

۳۵. نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، ص ۳۵ (رساله آیه الله شهید سیدمحمدباقر صدر _ قدس سره _).

۳۶. نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، ص ۳۴ (رساله شهید صدر _ قدس سره _).

۳۷. سنج: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.

۳۸. تفصیل را، درباره این رویه مهم و سازنده غیبت صغری، نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، صص ۳۵ _ ۳۸ (رساله شهید آیه الله سیدمحمدباقر صدر _ قدس سره _).

۳۹. نگر: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، ص ۵۸۷ و ۵۸۸.

۴۰. نگر: همان، صص ۵۷۱ _ ۵۷۴.

۴۱. درباره این سه مسلک بهره برده ام از: نظرات فی تراث الشیخ المفید، الحُسنی الجلالی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

بیقین کتابهایی چون کتاب الحُجّه فی إبطاء القائم علیه السلام محمد بن بحر رُهنی (نگر: معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ط. نجف، ص ۹۶) _ که در همان روزگاران تألیف شده ولی متأسفانه به دست ما نرسیده است _ ، اگر امروز در دست می بود، تصویر جامع تری از این نهضت علمی دانشوران شیعه می توانستیم ترسیم کرد و ای بسا مسالک و مباحث متنوع تری را پیش چشم داشتیم.

۴۲. نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۸ و صص ۲۲ _ ۲۴ و ص ۲۶ _ ۳۵. (از مقاله نقد الحدیث بین

الاجتهاد و التقلید از علامه سیدمحمد رضا حسینی جلالی).

البته باید توجه داشت خوشبختانه «در بین این احادیث، احادیث عالیه الاسناد و احادیثی که روایت آن موثق و ممدوح باشند، زیاد است» (إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲/۳۰۶).

۴۳. نگر: تراثنا، همان شماره، صص ۲۵ - ۳۵ و ۳۸؛ و: إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲/۳۰۷.

۴۴. سنج: تراثنا، همان شماره، صص ۳۶ و ۳۷.

۴۵. نگر: همان، همان شماره، صص ۳۷.

۴۶. سنج: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۴۷. سنج: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۴۵ - ۴۷ (از مقاله نقدالحديث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمد رضا حسینی جلالی).

از برای آگاهی بیشتر در باب نقد محتوای حدیث با معیار عقلی (و حیظه و جوانب آن)، نگر: مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سیدمحمد حسین طباطبائی قدس سره، صص ۶۱۶ - ۶۲۶؛ و: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۰۳ - ۲۰۷.

۴۸. سنج: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴۹. سنج: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۷۶ و ۷۷.

۵۰. مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، صص ۹۶۸ و ۹۶۹ (با تحریر و تصرف).

درباره دجال و نحوه مواجهه با اخبار مربوط به او و تحلیل و تفسیر آنها، نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۳/۲۷۳ - ۳۰۴؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۱۸۶.

۵۱. نگر: پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۱۸۶.

۵۲. نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، صص ۹۶۸ و ۹۶۹.

۵۳. شیخ بزرگوار، ابن ابی زینب نعمانی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - ، در الغيبة (ط. فارس حسین کریم، صص ۴۲) از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت می کند که فرمود: «لَا تُخَيِّدُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!» (یعنی: مردمان را از آنچه نمی شناسند، حدیث مگوئید؛ آیا دوست دارید که خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟!). همو در همان کتاب (صص ۴۱) از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!»

رَسُولُهُ؟ حَدَّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يُنْكَرُونَ» (یعنی: آیا دوست دارید خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟ مردمان را از آنچه می شناسند حدیث بگوئید و از آنچه نمی شناسند (/ انکار می کنند) دست باز دارید).

در این باره همچنین، نگر:

درایه فارسی (هدیه المحصلین)، حاج شیخ علی اکبر مروّج الإسلام (ره)، ۱۳۳۸ ه. ش.، صص ۱۹۷ - ۲۰۱.

۵۴. مُراد از راههای هشتگانه فراگرفتن و نقل حدیث، سماع و قرائت و... است که در کُتبِ دانش حدیث مورد بحث و تعریف قرار گرفته.

نمونه را، نگر:

علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدین قربانی، صص ۲۲۳ - ۲۲۷؛ و: درایه فارسی (هدیه المحصلین)، علی اکبر مروّج الإسلام، صص ۱۴۹ - ۱۶۲.

۵۵. نقل به تصرف و تغییر از: علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدین قربانی، ص ۱۵.

۵۶. سنج: تُرائنًا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۲۰ (از مقاله نقدالحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمد رضا حسینی جلالی)

۵۷. مُتیّه المُرید، تحقیق المختاری، ص ۳۷۱.

۵۸. درباره حرف «علی» در عبارت «مَنْ حَفِظَ عَلِيَّ عَلَيَّ أُمَّتِي...» آراء مختلفی طرح گردیده (نگر: مرآه العقول، ۱/۱۶۶). ترجمه ما بنا بر آنست که «علی» به معنای لامِ جَرِّ باشد «أَي: حَفِظَ لِأَجْلِ جَلْهَم».

۵۹. مرآه العقول، ۱/۱۶۵.

۶۰. نگر: مرآه العقول، ۱/۱۶۵.

۶۱. نگر: مرآه العقول، ۱/۱۶۵ و ۱۶۶.

۶۲. نقل به مضمون از: مرآه العقول، ۱/۱۶۶ و ۱۷۶ - ۱۷۸.

۶۳. نقل به مضمون از: مرآه العقول، ۱/۱۶۶.

۶۴. نقل به مضمون از: مرآه العقول، ۱/۱۶۶.

۶۵. نگر: الوافی، ط. مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علیه السلام، ۱/۱۲۸.

٦٦. نكر: الوافي، همان طبع، ١/١٢٥ و ١٢٨.

ص: ٤٨

۶۷. نگر: شرح أربعين شيخ بهائي، افسست از روي چاپ سنگي، ص ۳۶ و ۳۷.

۶۸. نگر: بيست مقاله، رضا استادي، چ ۱، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۷۴ ه. ش.، ص ۸۷ و ۹۲.

۶۹. نگر: همان، ص ۸۷.

۷۰. محقق خواجهي _ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزَ _ را در بابِ روايتِ حفظِ چهل حديث، و طُرُق و رجال و دلالتِ آن، گفتاري درازدامن است. نگر: الأربعون حديثاً، الخواجهي، تحقيق السَّيِّدِ مَهْدِيِّ الرَّجَائِي، منشورات مكتبة المرحوم آيه الله الصَّيِّدِ الخادمي (قَدَسَ سِرُّهُ) ط. ۱، ۱۴۱۲ ه. ق.، صص ۴ _ ۹.

۷۱. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ط. دارالأضواء، ۱/۴۰۹.

۷۲. اين كه گفتيم: «موسوم به صحاح سته»، از آنجاست كه شيان _ و حتى بسياري از عالمانِ اهلِ سنن _ به «صحيح» بودنِ جميعِ احاديثِ شش كتابِ مذکور قائلِ نيستند؛ لذا اِطْلَاقِ لَفْظِ «صحيح» را بر اين كتابها روا نمي دانيم؛ مبدا كه مايه اشتباه شود و نوعي خستوي تلقى گردد!

۷۳. نگر: تاريخ حديث، كاظم مديرشانه چي، ص ۱۸۷.

درباره اين دو محدث خراساني، نگر: شذرات الذهب ابن العماد، ط. دارالكتب العلميه، ۲/۸۰ و ۱۰۰.

۷۴. نگر: تاريخ حديث، مديرشانه چي، ۱۸۷ و ۱۸۸.

۷۵. نگر: تاريخ حديث، مديرشانه چي، ص ۱۸۸.

۷۶. نگر: بيست مقاله، استادي، ص ۸۹.

۷۷. نگر: مجله علوم حديث، ش ۱۸، ص ۱۵۹ (از مقاله اربعينيات در فضائل امير مؤمنان عليه السلام به قلم ع. باقري بيهندي).

۷۸. نام و نشانِ اين چهل حديثها بر گرفته است از: كتابنامه حضرت مهدي عليه السلام، علي اكبر مهدي پور، ۲ ج، ۱۳۷۵ ه. ش. / ۱۴۱۷ ه. ق.؛ و: الذريعة إلى تصانيف الشيعة.

۷۹. از براي چهل حديثهاي كه متأخران و همروزگاران ما نوشته اند رجوع بفرمائيد به: كتابنامه حضرت مهدي عليه السلام، علي اكبر مهدي پور.

۸۰. اين كتاب تاكنون در كتابشناسيها و نوشتارهاي مختلفي موردِ ياد كرد قرار گرفته است؛ از جمله: كتابنامه حضرت مهدي عليه السلام (علي اكبر مهدي پور، ۱/۷۴)؛ معجم ما كتب...، عبدالجبار رفاعي؛ معجم التراث الكلامي (۱/۲۱۱ و ۲۱۲)؛ چهل حديث پيرامون يوسف زهراء (س)؛ بيست مقاله (استادي)؛ تراثنا (۲۲/۲۲۱).

نام مؤلف در بیست مقاله‌ی آیه الله استادی (چ ۱، ص ۱۱۸) «حاج شیخ موسی نجفی» ذکر شده که نادرست است و درست آن «حاج شیخ هادی نجفی» است.

۸۱. تعبیر را از بیهقی اَدیب و مورِّخ وام کرده ام؛ آنجا که می نویسد: «... چنان که گفتمی او را به پالوده خوردن می فرستد...» (تاریخ بیهقی، چ خطیب رهبر، ۱/۲۳۸).

۸۲. نگر: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۲/۲۸۸.

۸۳. نگر: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۸۴. از برای تفصیلِ مباحثِ مربوط به حرمتِ تسمیه، نگر: مرآه العقول، ۴/۱۶ _ ۱۸؛ و بحارالأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء بیروت)، ۵۱/۳۱ _ ۳۴؛ و: کشف الغمیه، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۵۱۹ و ۵۲۰؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۲/۲۷۹ _ ۲۸۹؛ و: نجم الثاقب، ط. انتشارات مسجد جمکران، صص ۹۵ _ ۱۰۵؛ و: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، صص ۲۰۳ _ ۲۲۶ (مقاله «حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر (عج)» از شیخ نجم الدین طبسی _ دام فضلُه)؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۷۴؛ و: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۳۶ و ۳۶۹ و ۳۷۰؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و عليهم السلام) ۱۶۰/۱۲ _ ۲۲؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه عليهم السلام، جعفریان، صص ۵۹۰ _ ۵۹۲؛ و: رسائل و مسائل، ملا احمد نراقی (ره)، ۳/۸۹ _ ۹۸؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۶۴ _ ۶۶؛ بامداد بشریت، محمدجواد مروّجی طبسی، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.، صص ۸۷ _ ۹۱.

۸۵. نگر: یکصد پرسش و پاسخ...، رجالی تهرانی، ص ۶۵.

۸۶. یعنی: محبوب ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من هدیه کنند.

این سخن در تُحْفُ العقول (تحقیق استاد غفّاری، ط. جامعه مدرّسین، ص ۳۶۶) از امام صادق صیَلَوَاتُ اللّهِ و سَلَامُهُ علیه نقل شده است.

۸۷. مثنوی طاقدیس، ص ۸۶.

ص: ۵۰

پیشگفتار

اشاره

سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان؛ و درود و سلام بر مُحَمَّد و خاندانِ پاکیزه مَنِشِ پاکِ او باد، بویژه بر مهدی مُنْتَظَر که زمین را _ همانگونه که از ستم و جَور پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد؛ و نَفَرینِ هَمَارِه بر همگی دشمنانشان باد!

أَحَادِيثِ مَهْدِي (عج) نَزْدَ فَرِيقَيْنِ مُتَوَاتِرِ است: شیعه إمامیه او را با سیمایِ روشنش می شناسند و بدینسان به او باور دارند؛ أَهْلِ سُنَّتِ نیز به طورِ مُجْمَلِ به او معتقدند <هرچند أحياناً در تعیینِ شَخْصِ او إبهام و اختلاف دارند> . اگر هم کسانی، استثنائاً او را مُنْكَرِ شوند، از سرِ لِجَاجِ و عِنَادِ است و بس.

حَتَّى می توان گفت اعتقاد به مهدی (عج) از فطریّاتِ به شمار می رود؛ زیرا مردمان، همه، مُصْلِحِیِ جهانی را انتظار می کشند که زمین را از قِسط و عدل پُر سازد.

و هیچیک از علمایِ <نگارشِ پیشه و أثرآفرینِ> اسلام، از خاصّه و عامّه، نیست

که رساله یا کتابی <یا سُخنی> درباره حضرت مهدی _ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ _ نداشته باشد. پاره ای از آنها را در فصلِ نخست از این رساله یاد کرده ام و خواننده می تواند بدان رجوع فرماید.

نخستین کسی که درباره حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است

ناگفته پیداست که مجامع حدیث ما و مجامع حدیث عامه، از احادیث مهدی (عج) آکنده است، لیک مقصود ما در اینجا از نخستین کسی که تألیف کرده است، همانا نخستین کسی است که کتاب یا رساله مستقلی در این موضوع نگاشته، و بنا بر این نخستین مؤلف درباره حضرت مهدی (عج) باید از روایتگران احادیث باشد که چنین هم هست؛ ولی هم اکنون حیثه اطلاع و فرصت، این مجال را به من نمی دهد تا نام یک تن را <به طور خاص و معین> به قلم بیاورم؛ زین رو، به گروهی از پیشینگان که در این موضوع قلم زده اند، اِشَارَت می کنم، وای بسا که نخستین کسی که در این باب تألیف کرده، در میان ایشان یا غیر ایشان باشد؛ خدا می داند!

از خاصه

جمعی از روایتگران شیعه درباره مهدی (عج) یا غیبت یا قیام او دست به تألیف برده اند. از جمله:

۱ _ فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری (در گذشته به سال ۲۶۰ ه. ق.) که _ چنان که نجاشی گفته است (۱) _ کتاب القائم علیه السلام دارد.

۲ _ علی بن مهزیار اهلوازی که _ بنا بر گفته نجاشی (۲) _ از امام رضا و امام ابوجعفر > یعنی: امام جواد > _ علیهما السلام _ روایت می کند و از جانب امام ابوجعفر دوم > یعنی: امام جواد > و ابوالحسن سوم > یعنی: امام هادی > _ علیهما السلام _ ،

ص: ۵۲

وکیل بوده، و در روایت ثقه است و مورد طعن نیست و درست باور بوده، و او هم کتاب القائم علیه السلام دارد.

۳ _ محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری که از امام رضا علیه السلام روایت می کند و کتاب صاحب الزمان علیه السلام و کتاب وقت خروج القائم علیه السلام دارد. شیخ او را در فهرست اش یاد کرده است. (۳)

۴ _ عباس بن هشام أبو الفضل ناشیری اَسَدی، _ به قول نجاشی (۴) _ مردی عرب تبار و ثقه و جلیل در میان اصحاب ما، و بسیار روایت، که او راست کتاب الغیبه، و به سال دویست و بیست یا یکسال پیش از آن در گذشته است.

۵ _ علی بن حسن طائی جزمی _ معروف به طاطری _ : وی که فقیه و در حدیث ثقه بوده و از بزرگان و شیوخ واقفه به شمار می رفته است، کتاب الغیبه تألیف کرده. (۵)

۶ _ حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی: او راست کتاب الفتن _ که همان کتاب ملاحم باشد _ و کتاب القائم صغیر و کتاب الغیبه. از بزرگان واقفه در روزگار امام رضا علیه السلام بود. نجاشی درباره او گفته: «شیوخمان را _ که خدایشان رحمت کند _ دیدم که می گفتند او از بزرگان واقفه بوده است» (۶).

از عامه

شاید نخستین کس از عامه که در این باب تألیف کرده، همانا، عبّاد بن یعقوب رواجنی باشد. شیخ در فهرست گفته که او را که کتاب اخبار المهدی علیه السلام است و تصریح کرده که وی عامی مذهب است (۷).

او به سال ۲۵۰ ه. ق. در گذشته، چنان که ابن حجر در تقریب این تاریخ را یاد کرده و گفته است: مردی صدوق بود که به سال ۲۵۰ وفات کرد، و ذهبی گفته: در حدیث صادق بود (۸). صاحب الذریعه نیز او را در کتاب خویش یاد کرده است (۹).

قاضی أبو العَبَّاسِ مُحَمَّد بن إِسْحاق بن إِبْرَاهِيمِ كُوفِي، قاضی صَيِّمَرَه، نیز کتاب صاحب الزَّمان تألیف کرده است. ابن ندیم در فهرستِ خود این کتاب و مؤلف را یاد کرده و تصریح نموده است که وی: «أديب و آگاه از ستاره شناسی بوده و تا به روزگارِ معتمد زیسته و در جمله ندیمانِ وی در آمده» (۱۰). یاقوت هم سرگذشتِ او را در معجم الأديباء آورده و خاطر نشان کرده است که وی معتمد را که به سال ۲۷۹ بمرد، دریافته (۱۱). علامه خراسان در مقدمه اش بر کتابِ البيان فی أخبار صاحب الزَّمان علیه السلام از او سخن گفته است (۱۲).

* * *

به هر روی، دلخواه من آن بود که از احادیثی که از پیشوایانِ هدایتگر و معصومانِ علیهم السلام درباره سِرِّ رُومان صاحب الزَّمان _ عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ رُوحِي وَ أرواحِ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِتَاءِ _ رسیده است، رساله ای گرد آورم. زین رو، این اوراق را فراهم ساختم و الأربعون حدیثاً فی مَنْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا نامیدم.

و می دانم که این رساله نه تحقیق است و نه تدقیق و نه تألیف و نه تصنیف؛ بلکه تنها حُبِّ و ولایِ صاحبِ آن است، زیرا تا در کارِ تألیفِ آن بودم، یاد و نامِ آن حضرت (عج) در ذهن و زبان من بود.

بر کسی که با حدیث آشنا باشد، پوشیده نیست که جمیع احادیثِ یادشده در این رساله، از طریقِ مشایخِ بزرگوارِ نگارنده (۱۳) به صاحبانِ حدیثنامه ها مُشْتَبَد و مُعْنَعِينَ و مُتَّصِل است و سندِ آنها از راوی تا مروی عنه علیه السلام نیز در کتابهایشان موجود است. نگارنده این سندها را بر سبیلِ اختصار حذف کرده و هر که بخواهد از این اسناد اطلاع یابد، باید به منابع یاد شده در ذیل احادیث مراجعه نماید.

ص: ۵۴

در پایان این مقدمه، از پژوهنده بسیار کوش و محقق، جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد حسینی اشکوری –
مَدَّ ظُلَّهُ –، بخاطر راهنمائیها و اصلاحاتی که در حق این رساله و تدوین آن روا داشتند، سپاسگزاری می کنم.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

عید قربان ۱۴۰۸ ه . ق.

هادی نجفی

ص: ۵۵

(۱) رجال النَّجاشی / ۳۰۶.

(۲) رجال النَّجاشی / ۲۵۳.

(۳) الفهرست / ۱۴۶.

(۴) رجال النَّجاشی / ۲۸۰.

(۵) رجال النَّجاشی / ۲۵۴.

(۶) رجال النَّجاشی / ۳۶.

(۷) الفهرست / ۱۱۹.

(۸) میزان الاعتدال ۲ / ۱۶.

(۹) الذَّرِيعَة ۱ / ۳۵۲.

(۱۰) الفهرست / ۱۶۸.

(۱۱) معجم الأدباء ۱۸ / ۸.

(۱۲) مقدّمه البيان في أخبار صاحب الزّمان <عليه السّلام> / ۷۰.

(۱۳) ایشان را در رساله ای که به نام طریق الوصول إلى أخبار آل الرّسول عليهم السّلام نوشته ام، یاد کرده ام.

فصلِ نخست: گفتارها

اشاره

ص: ۵۹

در این فصل برخی رساله ها و کتابها را یاد می کنم و نُصوصِ پاره ای از سخنانی را که درباره حضرت مهدی (عج) گفته شده است می آورم تا اُموری چند بر خواننده ارجمند آشکار گردد. نخست به أصحابِ خودمان <= امامیه > و آنگاه به اَعلامِ اهلِ سنّت و جماعت می پردازم، و می سَزَد خواننده در سخنانِ ایشان تدبّر نماید.

حضرت مهدی (عج) در باورِ امامیه

در اعتقادِ شیعه امامیه در بابِ آن حضرت (عج) تردیدی نیست؛ بلکه امامیه بدین اعتقاد باز شناخته می شوند. چون ما احادیثِ فراوانی از پیامبر و خاندانِ او _ علیه و علیهم السّلام _ روایت می کنیم که نشان می دهد آن حضرت <یعنی: امامِ دوازدهم علیه السّلام > امامِ حقیّ غائب از انظار است. هیچیک از عالمانِ <نگارشگر و اثرآفرین > ما نیست که رساله یا کتابی <یا گفتاری > درباره حضرت «مهدی» علیه السّلام نداشته باشد و البتّه بر شمردنِ نام این نوشتارها و مصنّفانِشان از صدرِ نخست تا این زمان، مستلزمِ تدوینِ مجلّداتی ستبر است که بیرون از مقصودِ ماست؛ لیک ما از راهِ تَیْمُن و تَبَرُّک پاره ای از سخنانِ عالمانان و برخی تصانیفشان را _ به ترتیبِ زمانی _ یاد می کنیم:

۱_ أبو محمد حسن بن موسی نوبختی از اعلام سده سوم در فرق الشیعه گفته است:

«أصحابِ او (یعنی أصحابِ امامِ عسکری علیه السّلام) پس از وی چهارده فرقه شدند (۱)... و فرقه دوازدهم که «إمامیه» اند گفته اند: سخن چنان نیست که این جماعت، هریک، گفته اند؛ بلکه خدای عزّ و جلّ را در زمین حُجَّتی هست که فرزندِ حسن بن علی > یعنی فرزندِ امامِ حسنِ عسکری فرزندِ امامِ علی الثّقی - علیهم السّلام - است، و سررشته کار به دستِ خداست و او > = آن حُجَّتِ پیشگفته < به شیوه پیشین و همان روشِ سابقِ وصیّ پدرِ خویش است... (۲)».

۲_ أبو خلف سعّد بن عبدالله أشعری قُمی از اعلام سده سوم در کتاب المقالات و الفرقاش گفته است:

«پس فرقه ای از ایشان - که به امامیه معروف اند - گفته اند: خدای را پس از درگذشتِ حسن بن علی > یعنی: امامِ حسینِ عسکری علیه السّلام > بر بندگانش حُجَّتی و در بلادش خلیفتی است که امرِ إلهی را به پادارد؛ او فرزندِ حسن بن علی بن محمّد بن علی الرضا > علیهم السّلام > است؛ امری ناهی که در بابِ علومِ خدا و کتب و احکام و فرائض و سُننِ او، و دیعه دارِ پیشینیانِ خویش است و > پیامِ إلهی و تعالیمِ راستینِ دین را > از جانبِ پدرانش می رساند و می گزارد؛ بدانچه خلق را در کارِ دین و مصالحِ دنیاشان به آن حاجتِ اُفتد داناست؛ جانشین و وصیّ پدرِ خویش است که پس از او به کارِ امامت قیام می کند و رهنمایِ اُمت و رهیافته ایست که به راهِ پیشین و همان روشِ سابقِ پیشوایان می رود که گذشتگانِ شان داشتند و در میانِ بازماندگانِ شان تا به رستخیز برقرارست و نسل اندر نسل و پی در پی بوده، جایجا و دیگرگون نمی شود (۳)... این چیزی است که از پیشوایانِ راستگو رسیده، و در میانِ این جماعتِ شیعیِ امامی، به هیچ روی، مردود یا مشکوک و موردِ تردید نبوده، و بخاطرِ صحّتِ طریق و قوّتِ اسباب و نیکوئیِ اسانید و وثاقّتِ ناقلانِ این اخبار

همواره بر آن إجماع داشته اند...»(۴).

۳ _ حافظ (۵) ثِقَه دیرینه، ابوبکر محمد بن أحمد بن عبدالله بن إسماعیل بن أبی التَّلجِ کاتبِ بغدادی (زاده به سال ۲۳۷ هـ . ق. و در گذشته به سال ۳۲۵ یا ۳۲۳ یا ۳۲۲ هـ . ق.) در تاریخ الأئمه عليهم السلام گفته است:

«قائم _ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ _ <مؤلف> گوید: این جانشین (۶) به سال ۲۵۸ (دویست و پنجاه و هشت) زاده شد و دو سال و چهارماهه بود که ابومحمد <یعنی: امامِ عسکری> درگذشت _ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»(۷).

درباره زاد و رود آن حضرت گفته:

«درباره زاد و رود «م ح م د» بن حسن _ علیهما السلام _ خداوند آگاه است»(۸).

درباره مام آن حضرت گفته:

«مام قائم _ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَی آبَائِهِ _ صغیره است؛ و گویند: حکیمه؛ و گویند: نرجس؛ و گویند: سوسن.

ابن همام گفته: حکیمه، همانا، عمه ابومحمّد <یعنی: امامِ عسکری علیه السّلام> است و او را درباره ولادتِ صاحب الزّمان علیه السلام حدیثی است و روایت کرده که نامِ مام این جانشین (۶) نرجس است.»(۹).

درباره ألقاب آن حضرت گفته:

«قائم _ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَی آبَائِهِ _ ، الهادی و المهدی است.»(۱۰)

در باب کُنیه آن حضرت گفته:

«قائم _ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ _ ، أبو القاسم است.»(۱۱).

درباره قبر آن حضرت <یعنی: محلّی که آن حضرت پس از وفات در آن مدفون خواهد شد>، گفته:

«قائم مُتَنَتَّرٌ _ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ _ : قبر او چیزی است که جُز خدای

تعالی کسی از آن خبر ندارد.» (۱۲).

درباره ابواب آن حضرت گفته است:

«.. باب او عثمان بن سعید بود و چون وفاتش در رسید، بنا بر سفارشی که ابومحمد حسن بن علی > یعنی: امام عسکری علیه السلام > فرموده بود، کار را به پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان سپرد. ثقات شیعه از آن حضرت > یعنی: امام عسکری علیه السلام < روایت کرده اند که فرمود: هذا وکیل و ائنه وکیل ائنی (یعنی: این مرد وکیل من و پسرش وکیل پسر من است)، که مراد > از پسرش > ابوجعفر محمد بن عثمان عمری بود. و چون او را وفات در رسید، کار را به ابوالقاسم حسین بن روح نمیری سپرد، و آنگاه ابوالقاسم بن روح فرمان داده شد که کار را به ابوالحسن سیمری مَحْوَل کُند. سپس باب نهران و پوشیده شد > و طریق نیابت خاصه منقطع گردید < (۱۳)؛ و خداوند داناترست.» (۱۴).

۴ _ ثقه الإسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق کلینی _ که علی التحقیق به سال ۳۲۹ ه. ق. در گذشته است _ بابی را به «ولادت صاحب الزمان علیه السلام» (/ مولد الصاحب علیه السلام) اختصاص داده و گفته است:

«آن حضرت علیه السلام در نیمه شعبان سال دویست پنجاه و پنج ولادت یافت» (۱۵).

۵ _ شیخ جلیل، محمد بن ابراهیم نعمانی _ معروف به: ابن ابی زینب _ ، شاگرد و کاتب کلینی، کتاب الغیبهات را درباره غیبت سرورمان امام مهدی (عج) تألیف کرده که شایسته مراجعه است. (۱۶)

۶ _ شیخ جلیل، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، صدوق اُمت (در گذشته به سال ۳۸۱ ه. ق.)، در اعتقاداتاش گفته است:

«... و ما معتقدیم که حجت خداوند در زمین و جانشین او در میان بندگانش، در

زمان ما، همانا، قائم مُنتَظَر، محمّد بن حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن محمد بن علی بن الحُسَین بن علی بن ابی طالب _ علیهم السّلام _ ، است، و اوست که پیامبر (ص) به نقل از خدای _ عزّوجلّ _ ، به نام و نَسَب از وی خبر داده است، و اوست که زمین را همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد؛ او همان کسی است که خداوند _ هرچند مشرکان خوش ندارند _ دین خود را به دست او آشکار می سازد تا بر همه دینها پیروز گرداندش؛ و همان کسی است که خداوند خاوران و باختران زمین را بر دستش می گُشاید تا در زمین جائی نماند که در آن بانگِ نماز در داده نشود و دین یکسره خدای را باشد؛ او همان مهدی است که پیامبر (ص) از او خبر داده و همان کسی که چون برون آید عیسی بن مریم فرود آید و پشتِ سر او نماز بگزارد و نماز گزار آنگاه که پشتِ سر او نماز بگزارد چون کسی است که پشتِ سر رسول خدا (ص) نماز بگزارد، زیرا که آن حضرت خلیفه رسول خدا (ص) است.

و ما معتقدیم روا نیست قائم جز او باشد، هرچند که در غیبت بماند، و اگر غیبت او به درازای عمر دنیا نیز بیاید، باز قائم جز او نیست، زیرا پیامبر (ص) و ائمّه (ع) او را به نام و نَسَب نشان داده و بدان تنصیص کرده و بشارتش را داده اند _ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. «(۱۷)»

۷ _ صِدُوقِ اُمّت، همچنین، کتابِ ارزشمندِ کمال الدّین و تمام النعمهاش را در احوالاتِ سَیَرُورمان قائم (عج) تألیف کرده است. (۱۸)

۸ _ شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عُمَکَبَریِ بَغدادی، مُفید (در گذشته به سال ۴۱۳ ه. ق.)، در کتابِ الإرشادش بابی را به حضرت قائم و تاریخِ ولادت و دلائلِ اِمامتِ آن حضرت و یادکردِ پاره ای از اخبار و غیبت و سیره قائم (عج) به هنگامِ قیام و برپائیِ دولتش اختصاص داده است. (۱۹)

شیخ مفید رساله الفصول العشره را هم درباره غیبت نگاشته که رساله دلاویزی است و می سزد مورد مراجعه قرار گیرد. (۲۰)

۹ _ أبوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی، شریفِ رَضی (در گذشته به سال ۴۰۶ ه. ق.) _ از شاگردانِ شیخِ ما، ابنِ المُعَلِّمِ مُفیدِ أُمَّتٍ و معلِّمِ آن _ ، در کتابِ جاودانه اش، نهج البلاغه، خطبه هائی را از امامِ علی علیه السَّلام درباره فرزندش مهدی (عج) نقل کرده است. (۲۱)

۱۰ _ برادرش، أبوالقاسمِ علی بن حسین بن موسی الموسوی، عَلمِ الهُدی شریفِ مُرْتَضی (در گذشته به سال ۴۳۶ ه. ق.)، المُقَنَّعِ فی الغیبه را نوشته (۲۲) و در کتابِ الشَّافِیاش هم از این موضوع گفت و گو کرده (۲۳) و همچنین رساله فی غیبه الحَجَّه (۲۴) را نوشته است و در آن گفته:

«... کسانی که در اعتقاد مخالف مایند، می پندارند در سخن گفتن در بابِ غیبت، کارِ ما دشوار و کارِ ایشان آسان است؛ و این نخستین باورِ نادرستی نیست که بدان اعتقاد یافته اند، و چون در آن تأملِ رَوَد، وارونه چیزی است که پنداشته اند...» (۲۵).

۱۱ _ شیخِ تقی الدِّین أبو الصَّلاحِ حَلَبی (در گذشته به سال ۴۴۷ ه. ق.) در کتابِ کلامی اش، تقریب المعارف، فصلی را به إمامتِ حَجَّه بن الحسن _ علیهما السَّلام _ اختصاص داده است (۲۶).

۱۲ _ أبو جعفر محمد بن حسنِ طوسی (در گذشته به سال ۴۶۰)، شیخِ طائفه مُحَقِّقه، کتاب الغیبه اش را درباره سرورمان صاحب الزَّمان علیه السَّلام تألیف کرده است، و در رساله مسائل کلامیه اش گفته:

«محمد بن الحسن المهدی علیه السَّلام زنده است و از زمان پدرش، إمامِ حَسَنِ عَسْکَری <علیه السَّلام> تا به روزگارِ ما وجود داشته و دارد، بدین دلیل که _ چون إمامتِ لُطف است، و لُطف در هر روزگاری بر خدای تعالی واجب است _ در

هر زمانی باید امام معصومی باشد» (۲۷).

۱۳ _ شیخ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (در گذشته به سال ۵۴۸ ه. ق.)، صاحب مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تاج الموالد بابی را درباره امام دوازدهم (عج) نوشته است (۲۸).

۱۴ _ حافظ شیخ ابومحمد عبدالله بن أحمد بن أحمد بن عبدالله بن نصر بن خشاب بغدادی (در گذشته به سال ۵۶۷ ه. ق.) در تاریخ موالد الأئمه و وفیاتهم گفته است:

«یاد کرد آن جانشین شایسته علیه السلام: صدقه بن موسی از پدرش و او از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

الخلف الصالح من ولید ابي محمد الحسن بن علی و هو صاحب الزمان و هو المهدی (یعنی: آن جانشین شایسته از فرزندان ابومحمد حسن بن علی است و او صاحب الزمان است و او مهدی است)» (۲۹).

۱۵ _ رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاوس (در گذشته به سال ۶۶۴ ه. ق.) در الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف گفته است:

«همچنین بدان که ما و بیشترین اهل اسلام روایت کرده ایم که پیامبرمان، حضرت محمد (ص)، فرمود: لا بُدَّ مِنْ مَّهْدِيٍّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ (ابنته _ علیها السلام _) يَظْهَرُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا (یعنی: بی گمان مهدی از فرزندان فاطمه خواهد بود و ظهور خواهد کرد و زمین را همانگونه که از ستم و جور پر شده است، از عدل و قسط پر می سازد).

و همچنین جماعتی از رجال مذاهب چهارگانه در کتابهایشان > این معنا را > روایت کرده و اهل اسلام بر آن اجماع نموده اند» (۳۰).

۱۶ _ علامه، آیه الله علی الإطلاق، شیخ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی

(در گذشته به سال ۷۲۶ ه. ق.) در کتابِ المُسْتَجَادِ مِنَ الْإِرْشَادِ بَابِي را به یاد کردِ حضرتِ قائمِ — عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ — اختصاص داده است که می سَزَد به آن مراجعه فرمائید. (۳۱)

۱۷ — علامه شیخ حُسَيْن بن عبد الصَّمَدِ عَامِلِي (در گذشته به سال ۹۸۴ ه. ق.)، پدرِ شیخ بهائی، در کتابِ وُصُولِ الْأَخْيَارِ إِلَى أَصُولِ الْأَخْبَارِش گفته است:

«إمام مهدي صاحب الزمان که بر اینروز گاریان حجت است، أبو القاسم محمد بن حسن عسکری — عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ — ، روز آدینه، پانزدهم شعبان سالِ دویست و پنجاه و پنج، شبِ هنگام، در شِیرَ مَنْ رَأَى زاده شد؛ و مام او نرجس است، و به قولی: مریمِ عَلَوِي دُخْتِ زید؛ و ظهور و فرمانروائیِ آن حضرت — از طریقِ آگاهی که پیامبر (ص) در این باب به دست داده است — یقینی است» (۳۲).

و همچنین گفته:

«و از ایشان (یعنی از کسانی که أحادیثمان را و معالمِ دینمان را از ایشان نقل کرده ایم) است، محمد بن حسن مهدي > علیه الصَّلَاة و السَّلَام < که حق را بر پا می دازد و — بدانسان که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) خبر داده است — زمین را، همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر می سازد.

این معنا در الْجَمْعِ بَيْنَ الصُّحُوحِ السَّتِّ، به شش طریق، با اختلاف در ألفاظِ متن، روایت گردیده، و در کتابِ المصابیح هم به چهار طریق آن را روایت کرده است؛ و فی الجمله، از چیزهایی است که أَحَدِي در آن شك نكند.» (۳۳).

۱۸ — فرزندِ او، شیخ بهاء الدین محمد بن حُسَيْن بن عبد الصَّمَدِ حَارِثِي عَامِلِي جَبْعِي (در گذشته به سال ۱۰۳۱ ه. ق.) (۳۴)، در توضیح المقاصد گفته است:

«پانزدهم (از ماهِ گرامیِ شعبان): امام أبو القاسم محمد المهدی صاحب الزمان — صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ — در این روز ولادت یافته، و این رخداد، در

سُرَّ مَنْ رَأَى بِهِ سَالِ دُوَيْسْتٍ وَ پَنجَاهِ وَ پَنجِ (۲۵۵ هـ . ق.) بوده است» (۳۵).

۱۹ _ علامه مصَنَّف، محمَّد بن مرتضی، مَدْعُوٌّ به: مولی مُحْسِنِ فِیضِ کَاشَانِ (در گذشته به سال ۱۰۹۱ هـ . ق.)، در کتابِ کلامی اش، عین الیقین، بابی را درباره غیبتِ إمامِ زَمَانِ ما و علائمِ ظُهورِ آن حضرت و نشانه های رستخیز نگاشته است. (۳۶)

۲۰ _ علامه سَیدِ هاشمِ بحرانی (در گذشته به سال ۱۱۰۷ هـ . ق.)، صاحبِ تفسیرِ البرهان، کتابِ المَحَجَّه فیما نَزَلَ فی القَائِمِ الحُجَّه (عج) را تألیف کرده است.

۲۱ _ شیخ الإسلامِ روزگارِ خویش، غَوَاصِ بِحَارِ عِلْمِ آلِ مُحَمَّدِ (ص)، شیخ محمدباقرِ مجلسی (در گذشته به سال ۱۱۱۰ هـ . ق.)، مُجَلَّدِ سیزدهم از کتابِ بحارِ الأنوار را به أحوالِ إمامِ دوازدهم، صاحبِ الزَّمانِ (عج)، اختصاص داده است. (۳۷)

۲۲ _ علامه میر محمدِ صادقِ خاتون آبادی (در گذشته به سال ۱۲۷۲ هـ . ق.)، از شاگردانِ نیایِ نگارنده _ علامه شیخِ محمَّدِ تقیِ صاحبِ هدایه _ قُدَّسَ سِرُّهُ _ ، چهل حدیثش را درباره إمامِ زَمَانِ (عج) تألیف کرده و کشف الحق نامیده که به اربعینِ خاتونِ آبادی نامبردارست. (۳۸)

۲۳ _ شیخ المحدثین و ثالث المجلسیین، حاج میرزا حَسینِ نوری (در گذشته به سال ۱۳۲۰ هـ . ق.)، کتابِ نَجْمِ الثَّاقِبِش را در أحوالِ سَرورِمان، حضرتِ قائمِ (عج)، تألیف کرده است. (۳۹)

۲۴ _ علامه سَیدِ محمَّدِ تقیِ موسویِ اصفهانی (در گذشته به سال ۱۳۴۸ هـ . ق.) کتابِ مکیالِ المکارمِ فی فوائِدِ الدَّعاءِ للقائمِ <علیه الصَّلاه و السَّلام> را تألیف کرده است. (۴۰)

۲۵ _ علامه شیخِ علیِ اکبرِ نِهاوندی (در گذشته به سال ۱۳۶۹ هـ . ق.) العبقریِّ الحسانِ فی أحوالِ مولانا صاحبِ الزَّمانِ علیه السَّلام را در دو مجلَّدِ بزرگ تألیف کرده است.

۲۶ _ علامه سَیدِ محسنِ آمین (در گذشته به سال ۱۳۷۱ هـ . ق.) در أعیانِ الشَّیعِهاش

بخشی را به «حضرت محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان علیه السلام» اختصاص داده و در آن به بحثی درازدامن پرداخته است. (۴۱)

۲۷ _ علامه سید صدرالدین صدر (در گذشته به ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، المهدی <علیه السلام>، احادیث حضرت مهدی (عج) را از طُرُقِ اهل سنت گرد آورده است و می سیزد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که اثری دلاویز است.

۲۸ _ علامه اکبر و مصلح اعظم، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (در گذشته به ۱۸ ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، أصل الشیعه و أصولها، گفته است:

«... امامیه معتقدند که خدای - سُبْحَانَهُ - زمین را از کسی که بر بندگان حجّت باشد، خواه نبی و خواه وصی، خواه پدیدار و شناسا و خواه نهان و ناپیدا، تهی نمی گذارد و پیامبر (ص) تنصیص فرموده و کار را به فرزندش امام حسن محول کرده و امام حسن کار را به برادرش امام حسین محول ساخته است و روند به همین ترتیب بوده است تا به امام دوازدهم مهدی مُنْتَظَر رسیده...» (۴۲)

۲۹ _ علامه شیخ محمدرضا مظفر (در گذشته به سال ۱۳۸۳ ه. ق.) در کتاب عقائد الإمامیه اش گفته:

«بشارت به ظهور مهدی که از فرزندان فاطمه است و در آخر الزمان ظهور می کند، تا زمین را، پس از آنکه از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر سازد، از قول پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - به تواتر نقل گردیده و به ثبوت رسیده است و مسلمانان همه و به رغم اختلاف مشربهاشان، در شمار احادیثی که از آن حضرت روایت کرده اند، این بشارت را ثبت نموده اند. بنا بر این، بشارت مذکور، اندیشه ای نوپدید نیست که در میان شیعیان به وجود آمده باشد...» (۴۳).

۳۰_ علامه معاصر، <آیه الله آقای حاج> شیخ لطف الله صافی گلپایگانی _ مُدَّ ظَلَّهُ _ در کتابِ ارزنده اش، مُتَخَبُ الأثر فی الإمام الثانی عشر <علیه السلام>، _ که بارها طبع گردیده است _، احادیثِ حضرتِ مهدی (عج) را از <منابعِ >فَرِیقَینِ گردآوری کرده.

۳۱_ علامه معاصر، شیخ مهدی فقیه ایمانی اصفهانی، دیدگاههای اعلامِ اهلِ سنت را در موسوعه خویش، الإمام المهدی <علیه السلام> عند اهل السنّه، گردآورده است که اثری خواندنی است و می سَرَد خواننده ارجمند به آن مراجعه فرماید.

۳۲_ علامه معاصر، شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی، رساله من هُو المهدی؟ را تألیف کرده و در آن احادیثِ این موضوع را از <منابعِ >فَرِیقَینِ گردآورده است که دوبار در قم مُشَرَّفَه به طبع رسیده.

۳۳_ علامه معاصر، سید محمود موسوی دهرسخی اصفهانی، در کتابِ یأتی علی الناس زمان من سئل عاش و من سکت مات، احادیثِ آخرالزمان را گردآورده و به فارسی ترجمه کرده و بنا بر حروفِ ألفبا مرتب گردانیده است. طبعِ نخستِ این کتاب به سال ۱۴۰۸ ه. ق. در قم منتشر گردید. <همچنین اخیراً کتابِ معجم الملاحم و الفتن از نامبرده به طبع رسیده است >.

مهدی (عج) نزد اهل سنت و جماعت

(۴۴)

روایتگرانِ اهلِ سنت و جماعت، احادیثِ مهدی (عج) را روایت کرده و مُصَنَّفانِشان این احادیث را در جوامع حدیثشان ضبط کرده اند؛ کسانی چون أحمد (۴۵) و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی و بخاری و مسلم و نسائی و بیهقی و ماوردی و طبرانی و سمعانی و رویانی و عبّادی و حافظ عبدالعزیز عکبری _ در تفسیرش _ و ابن قتیبه _ در غریب الحدیث _ و ابن سری و ابن عساکر و دارقطنی _ در مسند سیده نساء العالمین فاطمه الزهراء <علیها السلام> _ و کسائی _ در المبتدا _ و بغوی و ابن اثیر

و

ص: ۷۱

ابن دبیع شیبانی و حاکم _ در مستدرک _ و ابن عبدالبر _ در الاستیعاب _ و حافظ ابن مطبق و فرغانی و نمیری و مناوی و ابن شیرویه دیلمی و سبط بن جوزی و شارح معتزلی (۴۶) و ابن صباغ مالکی و حموی و ابن مغزلی شافعی و موفق بن احمد خوارزمی و محب الدین طبری و شبلنجی و صبان و شیخ منصور علی ناصف و ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم و حسن بن سفیان و ابن منده و حماد رواجی و ابوالحسن سحری و حربی و ابوبکر مقری و خطیب و ابو عمرو دانی و ابن خلکان و قرطبی و ابن کثیر و نعیم بن حماد و ابن اعثم کوفی و ابوالحسن آبری و ابن حجر عسقلانی و محیی الدین ابن عربی و ابن طلحه شافعی و سمهودی و شعرائی و ابن العربی مالکی و ابوعلی و ابن حجر هیتمی (۴۷) و ابن حیان و ابوالشیخ و ثعلبی و ابن الأزرق و ابن منظور أنصاری و عبدالکری یمانی و صدرالدین قونوی و زینی دحلان و برزنجی و مرتضی زبیدی و ملاعلی متقی و خواجه پارسا و اسماعیل حقی و آلوسی و قندوزی بلخی و گنجی شافعی و جز ایشان. (۴۸)

شماری از ایشان رساله ها و کتابهایی در این باب نوشته اند که از آن جمله اند:

حافظ ابونعیم اصفهانی، صاحب کتاب نعت المهدی و مناقب المهدی، و گنجی شافعی، صاحب بیان فی أخبار صاحب الزمان، و ملاعلی متقی، صاحب تلخیص بیان فی أخبار مهدی آخر الزمان، و عباد بن یعقوب رواجی، صاحب کتاب أخبار المهدی، و شیوطی، صاحب العرف الوردی فی أخبار المهدی و علامات المهدی، و ابن حجر، صاحب القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، و شیخ جمال الدین یوسف بن یحیی دمشقی، صاحب عقد الدرر فی أخبار الإمام المنتظر، و ابن کمال پاشا، صاحب تلخیص بیان فی علامات مهدی آخر الزمان، و ابن قیّم جوزیه که او را المهدی است، و ملاعلی قاری هندی که او را المشرب الوردی فی أخبار المهدی است، و شیخ مرعی بن یوسف کزیمی مقدسی <حتبلی>، صاحب فوائد الفکر فی الإمام المنتظر، و محمد بن عبدالعزیز بن مانع _ از علمای نجد در سده چهاردهم _، صاحب تحدیق النظر فی أخبار الإمام المنتظر، و دیگران

در ادامه پاره ای از سخنانِ اعلامِ ایشان را می آوریم و خواننده را می سزد تا در این سخنان باریک بنگرد و بیندیشد:

۱_ ابنِ اَبی الحَدیْدِ مُعْتَزَلِی در شرح نهج البلاغه گفته است:

«فرقه های مسلمان، همه همداستانند که دنیا و تکلیف جز پس از ظهورِ او مهدی علیه السلام سپری نمی گردد» (۴۹).

۲_ از شیخ عبدالحق منقول است که در اللّمعات گفته:

«أحادیثی که به حدّ تواتر رسیده اند همسخن اند که مهدی از اهل بیت و از اولادِ فاطمه است» (۵۰).

۳_ صِبَّان در إسعاف الرّاغبین گفته است: «درباره خروج او و این که او از اهل بیت پیامبر (ص) است و این که او زمین را از عدل پُر می سازد، اخبارِ روایت شده از پیامبر (ص) به تواتر رسیده است» (۵۱).

۴_ شِبْلَنجِی در نورالأبصار گفته است: «اخبار روایت شده از پیامبر (ص)، در این باره که او از اهل بیت آن حضرت است و زمین را از عدل پُر می سازد، به تواتر رسیده است» (۵۲).

۵_ ابنِ حَجَر در صواعق گفته است: «أبوالحسین ابری گفته: «درباره خروج او و این که او از اهل بیت پیامبر (ص) است و این که هفت سال فرمانروائی می کند و این که زمین را از عدل پُر می سازد و این که با عیسی خروج می کند و عیسی او را در باب لد در خاکِ فلسطین بر کشتنِ دجال یاری می رساند و این که امامت این اُمّت می کند و عیسی پشت سر او نماز می گزارد، اخبار به سبب کثرتِ کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کردند به تواتر رسیده و مُستفیض گشته است» (۵۳).

۶_ سید أحمد فرزند سید زینی دحلان، مُفتی شافعیان، در الفتوحات الإسلامیه گفته است:

«أحاديثي که در آنها از ظهور مهدي سخن در میان است، بسیارند و متواتر؛ در آنها هم حدیث صحیح هست و هم حسن و هم ضعیف، و ضعیف بیشتر است، ولی به سبب کثرت این احادیث و کثرت مخرجانشان یکدیگر را تقویت می کنند چنان که از آنها قطع حاصل می شود؛ اما آنچه مورد قطع و یقین است، این است که او بی گمان ظهور می کند و از فرزندان فاطمه است و زمین را از عدل پُر می سازد. علامه سید محمد بن رسول برزنجی در آخر الإشاعه بدین نکته توجه داده است. و اما تعیین ظهور وی در سال مشخص صحیح نیست، زیرا غیبی است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست و از شارع نصی در تعیین آن نرسیده است.» (۵۴)

۷_ سَویدی در سَبَائِكُ الذَّهَبِ گفته است: «آنچه علماء بر آن اتفاق دارند، آن است که مهدي همان کسی است که در آخرِ زمان قیام می کند و زمین را از عدل پُر می کند؛ و احادیث درباره او و ظهورش بسیارست» (۵۵).

۸_ گنجی شافعی در البیان فی أخبارِ صاحبِ الزَّمانِ گفته است:

«درباره مهدي عليه السلام ، أخبار، به سبب کثرت کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کرده اند، متواتر و مستفیض گردیده است» (۵۶).

۹_ مَلاعلی مَتقی در البُرهان فی علاماتِ مهديِّ آخرِ الزَّمانِ، فتاوی چهارتن از علمای مذاهب چهارگانه را درباره مهدي عليه السلام یاد کرده است. این چهارتن عبارت اند از: شیخ ابن حَجَرِ شافعی، مؤلف القولِ الْمُختَصَرِ فی علاماتِ المَهديِّ الْمُنتَظَرِ، و أبوالشَّروَرِ أحمد بن ضیاء حَنَفی، و مُحَمَّد بن مُحَمَّد مالِکی، و یحیی بن مُحَمَّد حَبَلی. فتاوی این چهارتن متضمنِ صحیحِ قائل شدن به ظهور مهدي <عليه الصَّلاه و السلام> است و این که درباره او و ویژگیهایش و ویژگیهای خروجش و فتنه هائی که پیش از آن ظاهر می گردد _ مانند خُروجِ سَیفیانی و خسف و جز آن _ أخبارِ صحیح وارد شده است. همچنین ابن حَجَر به تواتر این احادیث تصریح کرده و نیز تصریح

نموده است که آن حضرت از اهل بیت است و فرمانروای خاور و باختر زمین می گردد و آن را از عدل پُر می سازد، و عیسی پشت سر مهدی >علیهما السلام< نماز می گزارد، و مهدی سفیانی را گلو می بُرد، و سپاهی که سفیانی به سوی مهدی می فرستد در بیداء، میان مکه و مدینه، در زمین فروبرده می شود. (۵۷)

۱۰ _ مسعود بن عمر تفتازانی در مقاصد الطالبین گوید: «در باره ظهور امامی از فرزندان فاطمه زهراء _ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا _ که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از قسط و عدل پُر می کند، احادیث صحیح رسیده است» (۵۸).

۱۱ _ شیخ محمد >بن محمد< جزری دمشقی شافعی در اُسمى المناقب فی تهذیب اُسنی المطالب (۵۹) گوید:

«از علی بن ابی طالب _ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ _ منقول است که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللهِ _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ _ : الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَصْلِحُهُ اللهُ فِي لَيْلِهِ (۶۰) (یعنی: مهدی از ما اهل بیت است، خداوند یکشبه او را مهیا دارد).

... احادیث مهدی و این که در آخر الزمان می آید و این که از اهل بیت و از زاد و رود فاطمه _ رضوانُ اللهُ علیها _ است و این که نام او نام پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ _ می باشد و نام پدرش نام پدر پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ _ (۶۱)، نزد ما صحیح است؛ و صحیح تر [و دقیق تر] آن است که او از زاد و رود حسین بن علی است؛ چه، امیر مؤمنان علی بدین نکته تصریح فرموده؛ در آن سخن که... علی علیه السلام به فرزندش حسین نگریست و فرمود که: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَيَّمَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَسَيُخْرَجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشَبِّهُهُ فِي الْخُلُقِ وَلا يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ (یعنی: این پسر من، چنان که پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ _ او را نامید، سیدی (۶۲) است و زودا که از صلب او مردی بیرون آید که به نام پیامبران خوانده می شود، در خلق به او می ماند و در خلق به او

نمی ماند (۶۳)؛ آنگاه حکایت این را که زمین را پُر از عدل می سازد بازگفت.

أبو داود این حدیث را بدینسان در سُنَنِ خُوَیْش روایت کرده و درباره آن خاموش نشسته. (۶۴)

۱۲ _ عبدالرَّحْمَنِ ابْنِ خَلْدُونَ در مُقَدِّمَهی بلند آوازه اش می گوید: «بدان که در گُذَرِ روزگارِ میانِ همه مسلمانان مشهور بوده است که بی گُمان در آخر الزَّمانِ مردی از اهلِ بیتِ ظهور می کند که دین را نیرو می دهد و عدل را آشکار می سازد و مسلمانان از او پیروی می کنند و بر ممالکِ اسلامی چیره می گردد و مَهْدی نامیده می شود و خروِجِ دَجَالِ و دیگر نشانه هائی که در حدیثِ صحیح ثبت شده در پی اوست...» (۶۵).

تا بدین جا فصلِ نخست را که درباره گفتارها بود به فرجام می آوریم و به یاریِ آفریدگار به فصلِ دوم می آغازیم.

ص: ۷۶

(۱) فِرَقِ الشَّيعَةِ / ۹۶.

(۲) فِرَقِ الشَّيعَةِ / ۱۰۸.

(۳) الْمَقَالَاتِ وَ الْفِرَقِ / ۱۰۲.

(۴) الْمَقَالَاتِ وَ الْفِرَقِ / ۱۰۳.

(۵) >«حافظ» لقبی ستایش آمیزست از برای مُحَدَّثِی که أَحَادِیْثِ بسیار از بر دارد. به قولی، «حافظ» بر کسی إِطْلَاقِ می شود که از صد هزار حَدِیْثِ (به متن و سَنَدِ) آگاه باشد.

نگر: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه ص ۵۱ و ۵۲؛ و: الکنی و الألقاب ۲ / ۱۶۵ و ۱۶۶ <

(۶) >«خَلْفِ» _ که ترجمه فارسی آن (یعنی: جانشین) را آوردیم _ ، و نیز «خَلْفِ صَالِحِ»، از ألقابِ إمامِ زمانِ _ ارواحنا فداه _ است. مُحَدَّثِ نوری _ قُدَّسِ سِرُّه _ می نویسد: «محمّل است که چون حضرتِ عسکری علیه السّلام فرزندى نداشت و مردم می گفتند که دیگر جانشین ندارد و به همین اعتقاد، جماعتی باقی ماندند، پس از تولّد آن حضرت، شیعیان به یکدیگر بشارت می دادند که «جانشین» ظاهر شد و به جهتِ اشاره به این مطلب، ایشان، بلکه أئمّه علیهم السّلام ، او را به این لقب خواندند.» (نجم الثّاقب، چ مسجد جمکران، ص ۷۲).

(۷) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۱۵.

>درباره سالِ ولادتِ حضرتِ مهدي علیه السّلام و این که قولِ معتبر همان ۲۵۵ ه . ق. است که شیخِ کلینی و مُفید و... یاد کرده اند، نگر: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، جعفریان، ص ۵۶۵ و ۵۶۶ <.

(۸) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۲۲.

(۹) تاریخ الأئمه عليهم السلام / ۲۶.

> درباره این نامهای مذکور از برای امام _ علیهما السلام _ ، نیز نگر: مهدی موعود [علیه السلام] ، علی دوانی، ص ۲۰۸؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، جعفریان، ص ۵۶۷.<

(۱۰) تاریخ الأئمه عليهم السلام / ۲۹.

(۱۱) تاریخ الأئمه عليهم السلام / ۳۰.

(۱۲) تاریخ الأئمه عليهم السلام / ۳۲.

> معرّفی مدفن هریک از امامان _ علیهم الصّلاه و السّلام _ ، یکی از شؤون نگارش تاریخ ایشان بوده است و از این رو کاتب بغدادی خود را مقید دیده تا از مدفن آینده امام زمان علیه السلام نیز سخن بدارد.<

(۱۳) > در متن عربی چهل حدیث و مأخذ آن، «بطی الباب» است، ولی معنای درستی برای «بطی» به دست نیاوردیم. در طبع محقق استاد علامه سیدمحمد رضا حسیّینی جلالی _ دامّ علاه _ ، بجای «بطی»، «بطن» آمده که ترجمه ما نیز متکی بر همین ضبط است.<

(۱۴) تاریخ الأئمه عليهم السلام / ۳۴.

(۱۵) الکافی ۱ / ۵۱۴.

(۱۶) > از برای شناخت بیشتر این کتاب مهم، نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، ش ۱، صص ۱۹۱ _ ۲۰۵؛ و: ش ۲، صص ۲۴۶ _ ۲۵۹؛ و: ش ۳، صص ۱۷۷ _ ۲۰۲؛ و: سال دوم، ش ۵، صص ۳۷۳ _ ۳۹۱.<

(۱۷) الاعتقادات / ۹۸.

(۱۸) > این تألیف سترگ _ که علی الظاهر با عنایت و توجه خاصّ حضرت حجّت (عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف) هم صورت پذیرفته است _ ، از اصلی ترین مصادر و منابع بحث غیبت و مهدویت به شمار می رود و در درازنای تاریخ همواره محل رجوع و استفاده عالمان شیعه _ بویژه کسانی که در این حوزه قلم زده اند _ بوده است نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، شماره ۱، ص ۷۸؛ و: کتابشناسی نسخه های خطی آثار شیخ صدوق (ره) در ایران، صص ۲۰۶ _ ۲۲۸.

این اثر تا کنون چندبار نیز به فارسی ترجمه شده است. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲۵، ص ۱۴۷.

شایان ذکر است که شماری از محدثان قدیم نام این کتاب را اِکمال الدّین و اِتمام النّعمه گفته اند ولی اُستاد علی اکبر غفّاری، طابع و محقق کتاب، نام کمال الدّین و تمام النّعمه را درست دانسته

و ضبط کرده اند. سیدناالأستاذ و شیخنا فی الإجازة، آیه الله علامه سیدمحمد رضا حسیني جلالی _ أدام الله إجلاله _ ، همان کمال الدین و تمام النعمه را درست و اصیل می دانند (نمونه را، نگر: تدوین السنه الشریفه، ط: ۲، ص ۶۶۷).<

(۱۹) الإرشاد / ۳۱۶ تا به پایان کتاب.

(۲۰) >از برای آشنائی با نگرشها و نگارشهای شیخ مفید _ قُدَسَ سِرُّهُ الشَّريف _ درباره غیبت، نگر: نظرات فی تراث الشَّيخ المفید، السَّید محمد رضا الحُسَینی الجلالی، صص ۱۳۲ _ ۱۶۷.

چنان که در همین مأخذ (یعنی: نظرات فی تراث الشَّيخ المفید، ص ۱۳۲) آمده، الفصول العشره فی الغیبه جامع ترین نگارش شیخ _ أعلی الله مقامه _ در موضوع غیبت است.

خوشبختانه مجموعه آثار شیخ مفید که به طرزی بیش و کم قابل قبول، به مناسبت کنگره بزرگداشت او در قم، انتشار یافت، دسترسی به رساله های موجود وی را در هر باب _ از جمله غیبت و مهدویت _ آسان ساخته است.<

(۲۱) به حدیثِ چهلم >در همین چهل حدیث< مراجعه فرمائید.

(۲۲) یادشده در: الدرِّعه، ۲۲ / ۱۲۲.

>متن مصحح و محقق این رساله، ضمن شماره ۲۷ از مجله تراثنا از سوی مؤسسه آل البیت _ علیهم السَّلام _ لإحياء التراث نشر شده است.

همچنین ترجمه آن به نام امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، از سوی «انتشارات مسجد مقدس جمکران» در قم (چ ۲: ۱۳۷۸ ه . ش.) منتشر گردیده است.

درباره اهمیّت المُقنع به مقدمه همین ترجمه (صص ۱۵ _ ۱۸) می توان رجوع کرد.<

(۲۳) یادشده در: الدرِّعه، ۱۳ / ۸.

>این متن در چهار مجلد به اهتمام سید عبدالزَّهراء الحُسَینی الخَطیب (۱۳۳۸ _ ۱۴۱۵ ه . ق.) تحقیق و طبع و نشر شده است (بیروت: ۱۴۰۷ ه . ق.؛ طهران: ۱۴۱۰ ه . ق.)<

(۲۴) یادشده در: الدرِّعه ۱۶ / ۸۲؛ چاپ شده در: رسائل الشَّريف المُرتضی، ۲ / ۲۹۱ _ ۲۹۸.

(۲۵) رسائل الشَّريف المُرتضی، ۲ / ۲۹۳.

(۲۶) تقریب المعارف / ۱۷۱ _ ۲۱۵.

(۲۷) الرسائل العشر / ۹۸.

> در فَمِ مُرَادِ شَىْخِ طَوْسَى - قُدَّسِ سِرُّهْ - ، باید به مُصْطَلَحِ کَلَامِیِ «لُطْف» تَوْجِهْ داشت.

شیعه امامیه از راه لُطْفِ نَصَبِ إِمَامِ رَا لَازِمِ مِی دَانَنَد و مِی گَوینَد از هَمَان رَوِیْ کِه خَدَاوَنَد حَتْمًا بَرایِ هِدَایَتِ بَنَد گَانِ خُودِ پیامبر مبعوث می گردانند، پس از وفاتِ پیامبر نیز باید امام و جانشینِ شایسته ای در میانِ أُمَّتِ مَنْصُوبِ شَدِه باشد تا بر تفسیر و اجرای صحیحِ احکامِ

ص: ۷۹

دینی نظارت کند. این لطفی است که خداوند در حقّ بندگان روا می‌دارد و عقل در حتمیت و لزوم این لطف از جانب خداوند تردید نمی‌کند و آن را اثبات می‌نماید.

این تنها اشارتی بود و تفصیل مطالب مربوط به «لطف» را باید در کتابهای کلامی و عقائد استدلالی باز جست. <

(۲۸) تاج الموالمید / ۶۰ تا به پایان کتاب.

(۲۹) تاریخ موالمید الأئمه علیهم السّلام و وفیاتهم / ۲۰۰ - ۲۰۲.

(۳۰) الطرائف / ۱۷۵.

(۳۱) المُستجد / ۲۳۱ تا به پایان کتاب.

(۳۲) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

<درباره «مریم علوی دُختِ زید»، همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السّلام]، ترجمه علی دوانی، ص ۲۲۶.>

(۳۳) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

(۳۴) <ظاهرًا در تاریخ وفاتِ شیخ بهاء الدین - رَوَّحَ اللَّهُ رَوْحَهُ - ، ۱۰۳۰ هـ . ق. معتبر باشد.>

(۳۵) توضیح المقاصد / ۵۷۹.

(۳۶) علم الیقین ۲ / ۷۷۱ - ۸۲۰.

<بجاست یاد کنیم که مرحوم فیض یک دیوان خاص (در حدود یک هزار و پانصد بیت) در اظهار اشتیاق به حضرت حُجّت علیه السّلام سُروده که غالب آن استقبال یا تضمینِ غزلهایی از حافظ است. این دیوان را خود او شوق المهدی [علیه السّلام] نام نهاده. نیز نگر: فهرست های خود نوشتِ فیضِ کاشانی...، به اهتمام ناجی نصرآبادی.

دیوان مذکور به اهتمام آقای علی دوانی طبع و نشر گردیده.>

(۳۷) <این بخش از بحار، چندبار تاکنون به فارسی ترجمه شده است. شاید مشهورترین و متداول ترین ترجمه آن، همان باشد که به قلم آقای علی دوانی نگارش یافته و به نام مهدی موعود [علیه السّلام] بارها چاپ و تجدید چاپ گردیده است.>

(۳۸) <این کتاب یکبار به اهتمام حاج سید ابوالفضل مدرس خاتون آبادی در چاپخانه محمّدی اصفهان - به شیوه چاپ سُربی - به طبع رسیده است و بار دیگر به سال ۱۳۶۱ هـ . ش. در تهران به اهتمام سید داود میرصابری - که مبنا و اساس آن همان چاپ سُربی اصفهان بوده.>

(۳۹) >مَعَ الْأَسْفِ هُنُوزَ جَايٍ يَكُ چاپِ مَحَقَّقَانِهٖ جَانِدَارِ از اَيْنِ أَثَرِ خَالِيٍّ اسْتِ وَ بَمَانِدِ بَعْضِ دِيْكَرِ نِگَارِشَهَائِي فَارَسِيٍّ مُحَدَّثِ
نُورِيٍّ - بِهٖ رَغْمِ فِرَاوَانِيٍّ خَوَاهِنْدِگَانِ وَ خَوَانِدِگَانِ وَ چَاپَهَائِيٍّ

ص: ۸۰

متفاوت _ هنوز حق آن آدا نشده.<

(۴۰) <خوشبختانه این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و مورد استفاده ایمانیان است.>

(۴۱) أعيان الشيعة ۲/۴۴ _ ۸۴ (طبع جدید).

(۴۲) أصل الشيعة و أصولها / ۱۳۶ (طبع قاهره).

(۴۳) عقائد الإمامية / ۷۷.

(۴۴) عمده آن را از مُتَخَبِ الأَثَرِ عَلَّامِهِ صَافِي و مَقْدَمَهُ عَلَّامِهِ خِرْسَانِ بَرِ البَيَانِ فِي أَخْبَارِ صَاحِبِ الزَّمانِ <عليه السلام> برگرفته ام.

(۴۵) <مراد أحمد بن حنبل شيباني (در گذشته به ۲۴۱ هـ . ق.) است.>

(۴۶) <مراد ابن أبي الحديد مدائني (در گذشته به ۶۵۵ هـ . ق.) شارح نهج البلاغه شريف است.>

(۴۷) <در متن عربي چهل حديث و متن مطبوع الكُنى و الألقاب، «هيشمی» آمده. به هر روی، مراد ابن حَجَرِ هَيْتَمِي (شهاب الدین أحمد بن محمد / ۹۰۹ _ ۹۷۴)، مفتي حجاز، است که الصَّواعق المَحْرَقَة را نوشته و هرچند استیزه گر و معاند شیعه بوده است، به کثیری از فضائل اهل بیت _ عليهم السلام _ خستو شده.>

(۴۸) برای آگاهی از شماری افزون تر مراجعه بفرمائید به: مَنْ هُوَ المَهْدِي <عليه السلام>؟ (صص ۶۲ _ ۶۸).

(۴۹) شرح ابن أبي الحديد ۲/۵۳۵ ط. مصر.

(۵۰) حاشیه صحیح ترمذی ۲/۴۶ ط. دهلی.

(۵۱) باب ۲ ص ۱۴۰ ط. مصر ۱۳۱۲.

(۵۲) ص ۱۵۵ ط. مصر ۱۳۱۲.

(۵۳) الصَّواعق المَحْرَقَة / ۹۹ ط. مطبعه میمیتیه ی مصر.

(۵۴) الفتوحات الإسلامیه ۲/۲۱۱ ط. مصر ۱۳۲۳.

(۵۵) سبائك الذهب / ۷۸.

(۵۶) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <عليه السلام> / ۱۲۴.

(۵۷) رجوع کنید به: الـبُرْهَانُ فِي عِلْمَاتِ مَهْدِيٍّ آخِرِ الزَّمَانِ، باب ۱۳.

(۵۸) مَقَاصِدُ الطَّالِبِينَ (هامش شرح المقاصد، ۲/۳۰۷).

(۵۹) > در حقیقت شیخ محمد بن محمد بن محمد جَزْرِي دَمَشْقِي شافعی _ زاده ۷۵۱ و درگذشته ۸۳۳ هـ . ق. _ ، این مطلب را در اَسْمَى الْمَطَالِبِ گفته و استاد شیخ محمد باقر محمودی که اَسْمَى الْمَطَالِبِ را تلخیص و تهذیب کرده و متن مختار خود را اَسْمَى الْمُنَاقِبِ فِي

ص: ۸۱

تهذیب اُسنی المطالب نامیده است، این سخنِ شیخِ مُحَمَّد بن مُحَمَّد جَزری را نیز نقل کرده. <

(۶۰) <نگر: حلیه الأبرار، ۵/۴۴۶ و ۴۴۸.>

(۶۱) <استاد محمودی در تعلیقه بر اُسنی المطالب اظهار کرده اند گویا این را که نام پدرِ امام مَهْدی علیه السَّلام نامِ پدرِ پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ است، حُفَاطِ خاندانِ اُمَیّه و بنی عَبَّاس جعل و إلحاق کرده باشند.

می نویسم:

جَز جَعِل و برافزودگی، در نگارشهای سُنّی و شیعی، وجوه و احتمالاتِ دیگری هم درباره عبارتِ «اسمُ اَبیه اسمُ اَبی» که در حدیث نقل شده است، طرح گردیده. از جمله این که:

الف) عبارت، «اسمُ اَبیه اسمُ اَبنی» بوده باشد و راوی دچار اشتباه گردیده و «اَبنی» را به «اَبی» تصحیف کرده باشد. خاصّه آنکه می دانیم در اَخْبَارِ فریقین، چه از سوییِ خودِ پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ و چه از سوییِ دیگران، امام حَسَن و امام حُسَین _ عَلَیْهِمَا السَّلَام _ بارها «اَبنِ» پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ خوانده شده اند؛ پس ای بسا آن حضرت فرموده باشند: «اسمُ اَبیه اسمُ اَبنی» و مرادشان این باشد که پدرِ او همنامِ پسر، حَسَن بن علی، است؛ که کاملاً صحیح و وجیه است.

ب) کُنیه امام حَسَنِ عَسْکَری علیه السَّلَام «أَبومُحَمَّد» است و کنیه، حضرتِ عبداللّهِ بنِ عبدالمطلب، پدرِ پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _، نیز، چُنین است؛ پس کنیه ها همسان اند و می دانیم که کنیه داخل در اسم است.

ج) از یکسو، در زبانِ عربی، جایز و متداول است که جَدُّ اَعْلَى را «أَب» (/ پدر) بخوانند. از همین رهگذرست که در قرآنِ کریم (سوره حج، ی ۷۸) آمده: «مَلَّه اَبِیکم اِبْرَاهِیمَ» و همچنین (سوره یوسف، ی ۳۸): «اتَّبَعْتُ مَلَّه اَبائی اِبْرَاهِیمَ وَ اِسْحَاقَ». در حدیثِ اِسْرَاءِ هم _ بنا بر تفسیرِ قَمّی _ جبرئیل علیه السَّلَام می گوید: هَذَا اَبُوک اِبْرَاهِیمَ عَلَیهِ السَّلَام.

از سوییِ دیگر واژه «اسم» بر کنیه و صفت هم اِطْلَاقِ می شود؛ چُنان که در حدیثنامه های بخاری و مُسَلِم _ و به نقل از آنها در بَحَار _ آمده: «انَّ رَسولَ اللّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ سَمَّی عَلِیًّا عَلَیهِ السَّلَام اَبَاتْرَابَ وَ لَمْ یَکُنْ اسْمَ اَحَبِّ اِلیهِ مِنْهُ» و در اینجا لَفْظِ «اسم» بر کنیه اِطْلَاقِ گردیده است.

پس چون حضرتِ قائم علیه السَّلَام از نسلِ امام حُسَین علیه السَّلَام اند و کنیه امام حُسَین علیه السَّلَام نیز «أَبوعبداللّهِ» است، ای بسا که پیامبر _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ به طریقی جامع و موجز و با به کارگیری آن دو خصیصه زبانی و اصطلاحیِ عرب که بر کنیه

إطلاقِ «اسم» می توان کرد _ و جدُّ اعلیٰ را «پدر» می توان خواند _ به این نکته اشاره فرموده اند که حضرت قائم علیه السلام از نسلِ امام حُسنِ علیه السلام اند.

(د) از طریقِ عامه روایت شده که کنیه حضرت قائم علیه السلام «أبو عبدالله» است. بنابراین، به حسبِ کنیه، نام فرزندِ آن حضرت، «عبدالله» می شود؛ که همانا نام پدرِ پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ است.

پس ای بسا، عبارت، «اسم ابنه اسم ابي» بوده، و «ابنه» به «أبيه» تصحیف شده باشد.

....

(تفصیل را، نگر: کتاب الغیبه ی شیخ طوسی (ره)، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و: ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ و کشف الغمّه، تحقیق السید هاشم الرسولی، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۷۶ و ۴۷۷؛ و: الدر المنثور، علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی، تحقیق السید أحمد الحسینی [الإشکوری]، ۱/۵۲ و ۵۳؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السلام)، الشاکری، ۱۶/۳۸۲ _ ۳۸۵).

همچنین از برای تمییم آگاهی ها و ملاحظه پاره ای از انظار، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۱۱۰ _ ۱۱۵؛ و: مهدی موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۸ و ۳۲۹؛ و: نجم الثاقب، ط. مسجد جمکران، صص ۲۰۸ _ ۲۱۴.

درباره احتمال جعل و برافزودگی _ که نیرومند هم هست _ ، خصوصاً باید توجه داشت که گفته اند:

«جمله «اسم پدرش اسم پدر من است»، فقط در حدیث «زائده بن ابی الرقاد باهلی» است که بزرگان اهل تسنن نوشته اند وی عادت داشته چیزی بر احادیث می افزوده.» (مهدی موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۳۰۳؛ نیز نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۴۴).

اگر فرض افزودگی یا تصحیف را بپذیریم، این احتمال هم محل تأمل قرار می گیرد که برخی گفته اند دستکاری مذکور در راستای هواخواهی از «نفس زکیه» (محمد بن عبدالله بن حسن) صورت گرفته که برخی او را «مهدی» می خواندند و مدعی مهدویتش بودند. نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۰۷؛ ضمناً سنج: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، صص ۵۷۶ <.

(۶۲) > ای بسا اشاره امیرمؤمنان علیه السلام بدین باشد که پیغمبر _ صلی الله علیه و آله و سلم _ ، امام حسن و امام حسین _ علیهما السلام _ را «سیدا شباب اهل الجنه» (یعنی: دو سرور جوانان اهل بهشت) خوانده اند.

این ویژگی را شیعه و سنی درباره حسنین _ علیهما السلام _ نقل کرده اند (از برای پاره ای نقلهای سنی، نگر: فضائل الخمسه من الصحاح الستة، الفیروزآبادی، ط. أعلمی، ۳/۲۵۹ _ ۲۶۴) و به قول ابن شهر آشوب _ رضی الله عنه _ مورد اتفاق اهل قبله است (تفصیل را، نگر: مناقب آل ابی طالب [علیهم السلام]، ط. دارالأضواء، ۳/۴۴۵). <

(۶۳) > این حدیث با تفاوت لفظی بسیار جزئی، آمده است در: ینابیع المودّه، ط. أسوه، ۳/۲۵۹. طابع ینابیع هم آن را در مشکاه المصابیح (۳/۱۵۰۳ حدیث ۵۴۶۲) و سنن ابی داود (۳/۳۱۱ حدیث ۴۲۹۰) نشانی داده است.

و أمّا، درباره این حدیث، نگر: مهدی مُنتظر [علیه السلام] در اندیشه اسلامی، صص ۹۲ _ ۹۹.

در اعرابگذاری «خلق» نخست به ضمّ خاء و لام و «خلق» دوم به فتح خاء پیروی کرده ایم از: سنن ابی داود، به اهتمام کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۹ ه. ق. (۲/۵۱۱)؛ که در آنجا «الخلق» نخست، به ضمّ خاء و لام، و «الخلق» دوم، بدون حرکت خاء و به سکون لام، طبع شده. و الله أعلم بالصواب. <

(۶۴) أسمى المناقب فی تهذیب أسنی المطالب / ۱۶۳ _ ۱۶۸.

(۶۵) مقدمه ابن خلدون / ۲۶۰.

> باید دانست ابن خلدون، در عین این خستوئی، با پاره ای تردیدها و انکارهای غیرمتخصّصانه در بعضی مآثورات _ احتمالاً: نادانسته _ زمینه انحراف برخی از پسینیانش را فراهم آورد. آوازه ای هم که از حیث برخی نگره های تاریخی و اجتماعی یافت، باعث شد گروهی از خاورپژوهان باختری و متأخران عامّه بر تردید و انکار غیر فنی وی در باب آن مآثورات اتکا کنند.

از برای تفصیل این چگونگی و نقد و ردّ آن پندارهای انحراف آفرین ابن خلدون، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۲۰۶ _ ۲۱۲ و ۲۱۹ _ ۲۲۱؛ و: مجله تحقیقات اسلامی سال ۱۳، شماره ۱ و ۲، صص ۵۵ _ ۷۲. (مقاله ابن خلدون و احادیث «مهدی» [علیه السلام]، به قلم غلامحسین تاجری نسب)؛ و: عصر ظهور، علی کورانی، ترجمه عبّاس جلالی، صص ۳۹۳ _ ۳۹۵؛ و: موسوعه المصطفی والعترة (علیه و علیهم السلام) ۱۶/۳۱۴ _ ۳۲۵؛ و: مجله تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۷ _ ۷۶. (مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید، به قلم علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی)؛ و: امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲/۴۲۳ _ ۴۲۵. <

فصل دوم: أحاديث

اشاره

ص: ۸۵

این حدیث را، کلینی در الکافی (۱)، و شاگردش، نعمانی، در الغیبه (۲)، و صدوق در کمال الدین و تمام النعمه (۳) و عیون أخبار الرضا علیه السلام (۴)، و مفید در الإختصاص (۵)، و شیخ تقی الدین أبوالصّیاح حلبی در تقریب المعارف (۶) - با اختصار -، و شیخ طوسی در الغیبه (۷) و أمالیاش (۸)، و أمین الدین طبرسی در إعلام الوری (۹)، و أبو منصور طبرسی در الإحتجاج - به طور مُرسَل (۱۰) -، و شیخ حسن بن أبی الحسن دلمی در إرشادالقلوب (۱۱)، و علامه مجلسی در مُجلد نهم بحار الأنوار (۱۲)، و سیدمُحسنِ آمین در أعیان الشیعه (۱۳) به نقل از الکافی، و صافی در مُنتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام (۱۴)، آورده اند - قَدَسَ اللهُ أَسْرَارَهُمْ.

در الکافی به طور مُسْنَد (۱۵) از ابوبصیر (۱۶) نقل شده است که وی از ابوعبدالله > یعنی: إمام صادق < علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

«قالَ أبی لجابرِ بنِ عبدِاللهِ الأءنصاری: إنَّ لی إلیک حاجَه فَمَتی یخفُ علیک

أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَاسْأَلْكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيَّ الْأَعْوَاقِ أَحْبَبْتَهُ.

فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ _ عَلَيْهَا السَّلَامُ _ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا أَخْبَرْتَكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ _ عَلَيْهَا السَّلَامُ _ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَهَيَّئْتُهَا بَوْلَادِهِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أبيضَ، شَجَبَهُ لَوْنُ الشَّمْسِ؛ فَقُلْتُ لَهَا: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)! مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ إِلَى رَسُولِهِ (ص)، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلَى وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَعْوَصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، وَاعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةَ _ عَلَيْهَا السَّلَامُ _ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ؛ فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ _ يَا جَابِرُ! _ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَمَسَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صِيْحِفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ [أَنَا] عَلَيْكَ؛ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عَظْمُ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَاشْكُرْ نِعْمَاتِي وَلَا تَجِدْ آلائي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّاي فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ تَوَكَّلْ.

إِنِّي لَمَّمْ أَبْعِثْ نَبِيًّا فَأَكْمِلْ أَرْيَامَهُ وَ انْقِضْ مُدَّتَهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِسَبِيلِكَ وَ سَبَّطَيْتُكَ حَسَنٍ وَ حَسِينٍ، فَجَعَلْتُ حَسِينًا مَعِينًا عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حَسِينًا خَازِنًا وَ حَبِيبًا وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ حَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بَعَثْتُهُ أُثَيْبَ وَ أَعَاقِبَ، أَوْلَهُمْ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شَيْبَةُ حَيْدِهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعِينُ لِحِكْمَتِي؛ سَيِّهَلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَنَّ كَرَمًا مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لِأَنَّ سِرَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ؛ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدَسٍ لِأَنَّ خَيْطَ فَرْصِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي يُسَيِّقُونَ بِالكَاسِ الْأَعْوَفِي، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدَ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدَ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ يُلِّ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عِبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلَيٍّ وَ لَيْسِي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضْعَعَ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحَنَهُ بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا؛ يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرًا؛ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ

مِنِّي لِأَسِيرَنَّهُ بِمَحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعِيدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا- جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَسِدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لَيْبِي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي، أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسِينَ وَ أَكْمَلُ ذِكْرَكَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذُلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَ تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ، مَرْعُوبِينَ وَ جَلِينَ، تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُوا الْوَيْلَ وَ الرَّنَّةَ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلَادِكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حُنَيْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْأَاصَارَ وَ الْأَءْغَالَ، أَوْلَادِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلَادِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»

(یعنی:

پدرم، جابر بن عبدالله أنصاری را گفت: مرا با تو کاری هست؛ کیی برایت سهل تر است تا با تو تنها باشم و در آن باره از تو پرسش کنم؟ جابر گفت: هر وقتی که دلخواه شما باشد.

پس روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر! مرا از آن لوح که در دستِ مادرم، فاطمه _ علیها السلام _، دخترِ رسولِ خدا (ص)، دیدی و از آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده بوده است، خَبَرِ ده.

جابر گفت: خدا گواه است که در زمانِ حیاتِ رسولِ خدا (ص)، به نزدِ مادرت، فاطمه _ علیها السلام _، آمدم و او را بخاطرِ ولادتِ حُسَینِ تهنیت گفتم و در دستانش لوحی سبز دیدم؛ گمان بُردم از زُمُرْد است و دیدم نوشتاری سپید در آن

ص: ۹۰

هست که به رنگِ خورشید می ماند. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد! ای دخترِ رسولِ خدا (ص)! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش (ص) هدیه کرده است، در آن نامِ پدرم و نامِ شوهرم و نامِ دو پسر و نامِ آن اوصیاء که از فرزندان من اند، هست، و پدرم آن را به من داده است تا بدان بشارتم دهد. (۱۷)

جابر گفت: آنگاه مادرت، فاطمه _ علیها السلام _، آن را به من داد؛ خواندمش و رونویسی کردم.

پدرم به او گفت: ای جابر! می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری.

پدرم با او به منزلِ جابر رفت؛ آنگاه صحیفه ای از پوستِ تَنکِ بَدْر آورد. گفت: ای جابر! در نوشتارت بنگر تا من بر تو بخوانم. جابر در رونویسی خود نگریست و پدرم آن را برخواند؛ در یک حرف هم اختلاف نداشت.

جابر گفت: خدا گواه است که من همین طور دیدم در لوح نوشته شده بود:

به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان

این نامه ایست از خدایِ پیروزمندِ فرزانه به محمد، پیامبرش و نور و سفیر و حاجب (۱۸) و دلالَتگرِ او، که روحِ الامین (۱۹) آن را از نزدِ پروردگارِ جهانیان فرود آورده است.

ای محمد! اَسْمَاءِ مرا بزرگِ بدار (۲۰) و نعمتهایِ مرا سپاس بدار و نواختههایِ مرا انکار مکن. (۲۱)

منم آن خدای که جُز من خدائی نیست، شکننده جباران و چیرگی بخشِ ستمدیدگان و جَزاده روزِ شمار. منم آن خدای که جُز من خدائی نیست، پس هر که جز فضلِ مرا امید بَرَد یا از جُز عدلِ من بیم کُنَد، او را چُنان عذابِ کنم که هیچکس از جهانیان را آنسان عذاب نکنم؛ پس مرا بپرست و بر من توکل کن.

هر پیامبری که برانگیختم و دورانِش به تمامت رسید و روزِ گارش سپری شد، از

علمش، محمّد، شادمان سازم که وی معدنِ دانش من و جایگاهِ سِرِّ من و حجّت من بر آفریدگانم است. هر بنده که به او ایمان آرد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعتش را در بابِ هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوارِ دوزخ گشته باشند، بپذیرم.

و کارِ پسرش علی را که دوست و یاورِ من و گواه من در میانِ آفریدگانم و امین من بر وَحیم است، ختم به سعادت کنم. آنکس را که به راه من دعوت می‌کند و گنجورِ دانش من است، یعنی حسن، از او پدید آورم، و کار را با پسرش «م ح م د» (۳۷) که رحمتی است از برایِ جهانیان (۳۸)، به کمال رسانم. وی کمالِ موسی و شکوهِ عیسی و شکیبِ ایوب را داراست. در روزگارِ [غیبت] او یارانم خوار گردند و سرهایِ ایشان را چون سرهایِ تُرکان و دیلمیان (۳۹) برای یکدیگر هدیت فرستند. ایشان را به قتل آرند و بسوزانند و بیمناک و هراسانیده و ترسان باشند. زمین از خونهایشان رنگین گردد و وای و فغان از زانیشان برخیزد. اینان اند که براستی دوستان من اند. به ایشان هر فتنه کور تیره و تار را می‌رآئم و به ایشان زلزله‌ها (۴۰) را می‌زدایم و بارهای گران و زنجیرها را (۴۱) بردارم. «درودهائی از جانب پروردگارشان و رحمت بر آنان باد، و آنان خود رهیافتگانند» [س ۲ ی ۱۵۷].

عبدالرحمن بن سالم (۴۲) گفته است که ابوبصیر گفت: اگر در همه عمر تنها این حدیث را شنیده باشی، تو را بسنده است، و آن را جز از اهل آن محفوظ دار.

می‌نویسم: علامه سید اسماعیل هاشمی اصفهانی (۴۳) در شرح این حدیث رساله‌ای به نام شهادة الشهداء به فارسی نگاشته که به سال ۱۴۰۶ ه. ق. در اصفهان طبع شده است. می‌سزد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که نوشتاری خواندنی است (۴۴).

(۱) الکافی ۱/۵۲۷ > نیز نگر: مصطفوی ۲/۴۷۰ _ ۴۷۴ <.

(۲) الغیبه ۲۹/ > نیز نگر: ط. فارس حسون کریم، صص ۶۹ _ ۷۲ <.

(۳) کمال الدین و تمام النعمه ۳۰۸/ >: پهلوان [= کمال الدین با ترجمه منصور پهلوان]، ۱/۵۶۹؛ و: کمره ای [= کمال الدین با ترجمه مرحوم آیه الله محمدباقر کمره ای]، ۱/۴۲۵ <.

(۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/۴۱ >؛ و: همان، ترجمه غفاری _ مستفید، ۷۵ _ ۷۹ <.

(۵) الاختصاص ۲۱۰/.

(۶) تقریب المعارف ۱۷۸/.

(۷) الغیبه ۹۳/.

(۸) أمالی الطوسی، مجلس یازدهم، ح ۱۳ ص ۲۹۱، شماره پیاپی ۵۶۶، طبع جدید، ۱۴۱۴ ه. ق. > این مأخذ و این یادداشت را مؤلف چهل حدیث در نسخه ملکی خود افزوده و در چاپ نخست متن عربی چهل حدیث نیامده بود <.

(۹) إعلام الوری ۲۲۵/.

(۱۰) الاحتجاج ۱/۶۷.

(۱۱) إرشاد القلوب ۲/۲۹۰.

(۱۲) بحار الأنوار ۹/۱۲۰ و پسان ترش از طبع > مشهور به < گمپانی. >؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۶/۱۹۲ و پسان ترش <.

(۱۳) أعیان الشیعه ۲/۵۵.

> می افزایم:

روایتهای مختلف «حدیث لوح» در پاره ای مآخذ و منابع و حدیثنامه های دیگر نیز آمده است. از جمله نگر:

مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ابن شهر آشوب، ط. قم، ۱/۲۹۶ - ۲۹۸؛ و: ط. دارالأضواء، ۱/۳۵۹ - ۳۶۱؛ و: ألقاب الرّسول - صلّى الله عليه و آله - و عترته - عليهم السّلام - (در: مجموعه نفیسه، ط. قم، ص ۱۷۰)؛ و: إثبات الوصیّه، المطبعه الحیدریّه ی نجف اشرف، ص ۱۴۳ و ۲۲۷ و ۲۳۰ (با دو سبند متفاوت)؛ و: جامع الأخبار، تحقیق: علاء آل جعفر، صص ۶۵ - ۶۷؛ و: إثبات الهداه شیخ حرّ عاملی؛ و: عوالم العلوم بحرانی؛ و: الجواهر السّنیّه، ط. ۱۴۰۲ ه. ق.، صص ۱۵۹ - ۱۶۴؛ و: بشاره المصطفی صلّى الله عليه و آله لشیعه المرتضی علیه السّلام؛ و: الخصال، شیخ صدوق، ط. سیّد احمد فهری زنجانی، ص ۵۶۳؛ و: وسائل الشّیعه، ط. مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لإحياء التّراث، ۱۶/۲۴۴ و ۲۴۵؛ و: کتاب من لایحضره الفقیه؛ و: مشارق أنوار الیقین، تحقیق المازندرانی، ط. منشورات الشّریف الرّضی، ص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۴۱۵ - ۴۱۷؛ و: فرائد السّمطین، ط. محمودی، ۲/۱۳۶ - ۱۴۱.

نیز نگر:

مُسْنَدُ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ سَلامَ اللهِ عَلَيْهَا، السّیّد حُسن بن شیخ الإسلامی، صص ۳۳۵ - ۳۴۲؛ و: جابر بن عبدالله الأنصاری حیاته و مُسنده، حُسن الوثاقی، ۱۵۸ - ۱۶۸؛ و: الإرشاد مفید، ط. مؤسسه آل البيت علیهم السّلام، ۲/۱۳۸ و ۱۳۹؛ و: کفایه الأثر، ص ۱۹۶؛ و: سفینه البحار، الشّیخ عبّاس القمّی، ط. دارالأسوه، ۷/۶۱۳.

بجاست درنگرندگان در حدیث لوح، حدیث صحیفه ای را هم که خداوند برای حضرت ختمی مرتبت - صلّى الله عليه و آله - فرستاد، بینند.

نگر: الغیبه ی طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ و: مشارق أنوار الیقین، تحقیق المازندرانی، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ نیز نگر: کمره ای، ۱/۴۲۳؛ و: پهلوان، ۱/۵۶۶ (در نقل کمال الدّین، فقط صحیفه ای در دست حضرت زهراء - سلام الله علیها - دیده می شود و از منشأ آن سُخنی نمی رُود).

درباره دستبرد فرقه ضالّه بهائی به حدیث لوح، نگر: مهدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۹۱۸ و ۹۱۹.

(۱۵) > «مُسْنَد» حدیثی است که جمیع رُوات آن یاد شده باشد؛ یا به تعبیر دیگر زنجیره روایانش کامل باشد. نگر: أصول الحدیث، الفضلی، ص ۹۷. از برای توضیحات تفصیلی درباره اصطلاح «مُسْنَد» در درایه الحدیث، نگر: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه،

(۱۶) >أَبُوبَصِيرٍ از رُواتِ مشهورِ حدیث و _ از منظرِ رجالی _ ثقه است. درباره ابوبصیر نگر: الموسوعه الرّجائیه المیسیره ۲/۳۲۹ و ۳۵۷؛ و: الکنی و الألقاب ۱/۲۰.<

(۱۷) >ترجمه ما، بنا بر «لَبَّيْشَرْنِي» است که در متن است؛ ولی علی الظاهر نسخه علامه مجلسی _ قدس سره _ «لیسرنی» داشته که بنا بر آن، ترجمه می شود: «تا شادمانم سازد».

آن محدثِ خبیر درباره مدلولِ این ضبط هم نظری مهم دارد که می شاید دیده شود. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۰۹.<

(۱۸) >مُرَاد آن است که آن حضرت واسطه میانِ خداوند و خَلْق است؛ و این یکی از برداشتهائی است که از نصّ روایت شده _ نگر: مرآه العقول: ۶/۲۰۹ و ۲۱۰ _ و ترجمه ما متکی است بر آن. <

(۱۹) >روح الأمين، جبرئیل علیه السلام است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۰.<

(۲۰) >مرحوم علامه مجلسی _ قدس الله روحه العزیز _ می فرماید که مراد از این اَسْمَاء، یا اَسْمَاءِ ذَاتِ مَقْدَسِ خداوند است و یا اَئِمَّه _ علیهم السلام _ نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۰.<

تفسیر «اَسْمَاءِ خداوند»، به اَئِمَّه _ علیهم السلام _ از آنجاست که در بعضِ روایات، اَئِمَّه _ علیهم السلام _، «اَسْمَاءِ الحسنی» ی خدا دانسته شده اند. نگر: الصیافی، الفیض الکاشانی، تحقیق السید محسن الحسینی الأُمینی، ۳/۲۷۴؛ و: تأویل الایات الظاهره، الحسینی الاسترآبادی الغروی، تحقیق استادولی، ص ۱۹۴؛ و: مرآه العقول، ۲/۱۱۵ و ۱۱۶.<

(۲۱) >«نعمتها» و «نواختها» را به ترتیب در ترجمه «نعماء» و «آلاء» آورده ام. شارحانِ سنّت در فهم این واژگان به ظرائفی توجه داده و متفق القول نیستند. نمونه را، نگر: مجمع البحرین طریحی و مرآه العقول مجلسی _ رضوان الله علیهما.<

(۲۲) >درباره چند و چونِ تعبیر ستایش آمیزِ «شیربچه» که در حقِّ اِمَامِ حَسَن و اِمَامِ حُسَین _ علیهما السلام _ به کار رفته، نگر: مرآه العقول ۶/۲۱۱.<

(۲۳) >به فرموده علامه مجلسی، یعنی آن حضرت حافظ همه آن چیزهاست که به هر یک از پیامبران وحی شده است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۱.<

(۲۴) >به فرموده علامه مجلسی، مُراد از «کلمه تامّه»، یا اَسْمَاءِ بزرگِ خداوند است، یا علمِ قرآن، و یا اَعْمَ از آن و دیگر علوم و معارفِ اِلَهِی، یا حُجَجِ اِلَهِی کائن در صُلبِ آن حضرت، و یا اِمَامت و شرائطِ آن. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۱ و ۲۱۲.<

(۲۵) >به فرموده علامه مجلسی، مُراد از «حَجَّتِ بالغه (/ کامله)»، همانا براهینی است که خدا و پیامبرش بر اِمَامتِ او و اولادش اِقامه کرده اند، یا معجزاتی است که به ایشان عطا فرموده، یا شریعتِ بر حق، یا اِیمانِ مقبول. نگر: مرآه العقول،

.<٩/٢١٢

ص: ٩٧

(۲۶) > یعنی از رهگذر ولایت و اقرار به امامت نه پیشوای معصوم که از نسل آن حضرت اند. چه، این ولایت و اقرار، بنیادی سترگ از برای ایمان و شرط قبول همه اعمال است و کلید دسترسی به ثوابِ الهی است، و هر که آن را ترک کند، هم به خاطر ترک این شرط و بنیاد سترگ عقاب می شود و هم اعمالش _ که قبولشان مشروط به این شرط بوده است _ پذیرفته نمی گردد و عقاب بر وی لازم می آید. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۲.<

(۲۷) > یعنی قضای من ثبات یافته است و وعده کرده ام. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵.<

(۲۸) > از برای گونه های دیگر فهم این بهره از روایت، نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۲.<

(۲۹) > مراد از این فتنه ظاهراً پدید آمدن ناووسیّه یا واقفیه باشند. ناووسیّه در گذشتِ امام صادق علیه السلام را مُنکر شدند و واقفیه در گذشتِ امام موسی کاظم علیه السلام را انکار کردند.

نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۳؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایه، ص ۱۸۲ و ۱۸۵.<

(۳۰) > از برای فهم این بهره از روایت و دشواریهای آن، نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۳.<

(۳۱) > مرحوم فیض کاشانی _ قدس سرّه _ گوید: هر چه گرفتاری سخت تر باشد، پیمانۀ ای که پاداش آن است سرشارتر است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹.<

(۳۲) > مُراد، علمی است که خداوند به پیامبران _ علیهم السلام _ وحی فرموده، یا صفات مشترک میان انبیاء و اوصیاء _ علیهم السلام _ مانند عصمت و علم و شجاعت و سخاوت. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۴.<

(۳۳) > مُراد از این ستنبّه گردنکش، مأمونِ عباسی _ لعنه الله علیه _ است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹.<

(۳۴) > مُراد از این بنده شایسته، ذوالقرنین است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹.<

(۳۵) > مُراد از این بدترین آفریدگان، هارون _ علیه اللعنه _، خلیفه عباسی، است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹.<

(۳۶) > نگر: پینوشت ۲۷.<

(۳۷) > نام حضرت صاحب الزمان علیه السلام، به حروفِ مُفَرَّده نوشته شده، زیرا در بابِ گفتنِ نام و کُنیتِ آن حضرت نهی رسیده است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹ و ۴۰۳ و ۴۰۴.<

(۳۸) > آنچه را ما به شکل این جمله معترضه ترجمه کردیم، طورِ دیگر نیز فهم و ترجمه می توان کرد. سنج: مرآه العقول، ۶/۲۱۵.<

(۳۹) > مراد کافرانِ تُرک و دیلم است _ نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵ _ که از اقوامِ اسلامِ ستیز و اهلِ شرکِ قلمداد می شدند _ نگر: ریاض السالکین، السیدعلی خان، تحقیق السید محسن الحسینی الأُمینی، ۴/۲۲۱ _ ۲۲۶.

مسلمانان در نخستین سده های اسلامی با این اقوام جنگها و ستیز و آویزها داشته اند.<

(۴۰) > به فرموده علامه مجلسی، مُراد، زمین لرزه ها یا شبهاتی است که لرزاننده و گمراه کننده اند. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵ و ۲۱۶.<

(۴۱) > به فرموده علامه مجلسی، منظور، شداوند و بلایایِ بزرگ و فتنه هایِ سختی است که چون غل و زنجیر در گردنِ مردمان می آویزد و جدائی نمی پذیرد. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۶<

(۴۲) > عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمنِ اشلِ کوفیِ عطار از همروزگارانِ امامِ صادق علیه السلام است. چندین روایت از عبدالرحمن در کتبِ اربعه ما هست. او را کتابی است.

نگر: الموسوعه الرجالیّه المیسره ۲/۴۷۲؛ و: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۷؛ و: مجمع الرجال ۴/۷۹.<

(۴۳) یاد شده در: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرنِ اخیر، ۲/۲۸۷.

> آن جناب به سال ۱۳۷۸ ه. ش.، در مشهد مقدّس و در زمانی که زائرِ حضرتِ ثامن الحُجج _ علیهم السلام _ بود، دعوتِ حق را لیبیک گفت و در اصفهان در بقعه علامه مولانا محمدباقر مجلسی _ قدّس الله روحه _ به خاک سپارده شد. راقم این سطور، مترجمِ چهل حدیث، که افتخارِ شاگردیِ آن فقیه ربّانی و عالمِ نرْمُخویِ فروتن را نیز داشته است، بارها خود از آیه الله هاشمی شنیده که به خواندنِ دعایِ فَرَج در هر زمان که توجّهی به ساحتِ مقدّسِ حضرتِ ولیّ عصر _ سلامُ الله علیه _ پیدا شود، توصیه می فرمود. خود آن فقید هم بدین دعایِ شریفِ اهتمامی بسزا داشت. خداوندا! او را با نیاکانِ پاکش محشور فرما! و هم او و هم ما را در زمره یارانِ آن مَسیحادم که مقتدایِ مسیح است، قرار ده! بحقّ النّبی و آلِه الأطهار (علیه و علیهم السلام).<

(۴۴) > آیه الله حاج سیدعزیزالله امامت کاشانی هم رساله ای درباره «حدیثِ لوح» نوشته است که به همراه چهل حدیثِ وی و پاره ای ضمائمِ دیگر به سال ۱۴۱۳ ه. ق. (چ ۲: ۱۳۷۱ ه. ش.) در قم _ چاپخانه علمیه _ طبع و نشر گردیده.

از برای برخی باریک بینی ها درباره این روایت و نقلهایِ دیگرش، نگر: کتاب الامالی، الطّوسی، تحقیق: الجعفری و الغفّاری، ص ۴۴۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه غفّاری و مستفید، ۱/۷۸ و ۷۹.<

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي - جَلَّ جَلَالُهُ - فَقَالَ:

يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيًّا وَخَلِيفَتِيكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، وَخَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ لِأَيَّتِهِمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

يا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَيْدًا عَيْدِنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَنَانِي جَائِدًا لَوْلَايَتِهِمْ فَمَا أَسِيكَتَهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظَلَّتَهُ تَحْتِ عَرْشِي.

يا مُحَمَّدُ! تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ : اِرْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَ إِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ «م ح م د» بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

قُلْتُ: يَا رَبِّ! وَ مَنْ هُوَ لَئِي؟ قَالَ: هُوَ لَئِي الْأَعْيُنِ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلِّلُ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ أُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةُ لَئِي لِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَائِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعُرَى طَرِيئِينَ فَيَحْرِقُهُمَا، فَلَفَّتَنَّهُ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ» (١).

(يعني:

از مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ (٢) منقول است که از امام جعفر بن محمد الصادق _ عليهما السَّلام _ نقل کرد که آن حضرت از پدر خود و پدر بزرگوارش از پدران خویش _ عليهم السَّلام _ نقل فرمود که از أمير مؤمنان عليه السَّلام نقل کردند که گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: هنگامی که شبانه به آسمان برده شدم، پروردگارم _ جَلَّ جَلالُه _ (٣) به من وحی کرد و گفت:

ص: ١٠٢

ای محمد! من بر زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم و پیامبرت ساختم، و از نام خود برای تو نامی برشکافتم که من «محمود» ام و تو «محمد». آنگاه دوم بار نظری افکندم، پس علی را از آن برگزیدم و او را وصی تو و جانشین تو و همسر دخترت و پدر زاد و رودت ساختم، و از نامهای خود برای او نامی برشکافتم که من «علی اعلی» یم و او «علی»؛ و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن بیافریدم. آنگاه ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، و هر که آن را پذیرفت نزد من از مقرران شد.

ای محمد! اگر بنده ای مرا چندان عبادت کند که از پا درآید و چون پوستی خشک و پوسیده شود، آنگاه در حالی که مُنکر ولایت ایشان است به نزد من آید، او را در بهشت خود سُکنی نمی دهم و زیر عرش خود پناهِش نمی بخشم.

ای محمد! دوست داری که ایشان را ببینی؟

گفتم: آری، ای پروردگار من!

پس خدای عز و جل فرمود: سیرت را بلند کن. سیرم را بلند کردم و نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم که «م ح م د» بن حسن قائم در میان ایشان و پنداری آختری تابان بود.

گفتم: ای پروردگار من! اینان کیستند؟

فرمود: اینان پیشوایان اند، و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می دارد و با او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه آسایش دوستان من است و آن کسی است که درد دل‌های پیروان را از ستمگران و مُنکران و کافران تَشفی دهد و لات و عُزی را تر و تازه بیرون آرد و بسوزاند و آن روز فریفتگی مردمان به این دو، از فریب گوساله و سامری سخت تر است.

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۲۵۲ > و نیز نگر: پهلوان، ۱/۴۷۳ و ۴۷۴؛ و: کمره ای: ۱/۳۶۴ و ۳۶۵.

و نیز سنج: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسن کریم، ص ۹۴ و ۹۵ و: الجواهر السّتیّه، ط. ۱۴۰۲ ه. ق.، صص ۲۱۶ _ ۲۲۱ و ۲۴۱ و ۲۴۲.

(۲) > أبو عبد الله _ یا: أبو محمد _ مُفَضَّل بن عُمَرَ جُعْفَى کوفی را شیخ مفید _ قُدَّس سِرَّه _ از خواص و یارانِ نزدیکِ امامِ صادق علیه السلام قلم داده است و شیخ طوسی _ قُدَّس سرّه _ نیز در العَجَبه او را در شمارِ «ستودگان» آورده. در جوامعِ رواییِ ما از وی روایاتِ بسیاری آمده است.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسره ۲/۲۵۹ و ۲۶۰.

(۳) > یعنی: بزرگ است شکوهمندی او.

ص: ۱۰۵

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ : حَدَّثَنِي جِبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ _ جَلَّ جَلَالُهُ _ أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ عَلِمَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخِدِي وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي،
أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي وَابْتَحْتُ لَهُ جِوَارِي وَأَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي وَآتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَجَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي
وَخَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ وَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَإِنْ سَيَّكَتَ ابْتَدَأْتُهُ وَإِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ وَإِنْ فَرَّ مِنِّي دَعَوْتُهُ وَإِنْ
رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ وَإِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ.

وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخِدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ الْأَعْتَمَةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجْجِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ صَغَّرَ عَظَمَتِي وَ كَفَرَ بِآيَاتِي وَ كُتُبِي؛ إِنْ قَصَيْدَنِي حَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ وَ إِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ وَ إِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ وَ إِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مِنَ الْأَعْتَمَةِ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ _ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا أَدْرَكَتُهُ فَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ _ ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّفِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

هُؤُلَاءِ _ يَا جَابِرُ! _ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَاءِي وَ أَوْلَادِي وَ عِزَّتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛ بِهِمْ يُمَسِّكُ اللَّهُ _ عَزَّ وَجَلَّ _ السَّمَاءَ أَنْ تَفَعَّ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا يَأْذِنُهُ وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا» (١).

(یعنی):

از امام جعفر بن محمد الصّیّادق _ علیهما السّلام _ منقول است که از پدرش و پدر بزرگوارش از پدران خویش _ علیهم السلام _ نقل کرد که فرمودند: رسول خدا _ صلی الله علیه و آله _ فرمود:

جبرئیل از رَبِّ العِزَّة (۲) _ جَلَّ جلالُه (۳) _ برایم نقل کرد که فرموده است:

«هر کس بداند که جُز من که یکتایم خدائی نیست و محمّد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهايِ من اند، او را به رحمتِ خود به بهشت اندرآرم و به عفوِ خویش از آتش برهانم و همسایگی ام را بر او روا دارم و کرامتِ خویش را بر وی واجب گردانم و نعمتِ خود را بر او تمام سازم و او را از برگزیدگان و ویژهگانِ خویش قرار دهم؛ اگر آوازم دهد او را لَبِیک گویم و اگر بخواندَم إجابَتش کُنم و اگر از من درخواست کُنَد او را بدهم و اگر خاموش باشد من با او بیازم و اگر بَد کُنَد بر او ببخشایم و اگر از من بگریزد او را بخوانم و اگر به سوی من بازگردد در پذیرمَش و اگر در [خانه] مرا بکوبد [بر او] بگشایم.

و هر کس گواهی ندهد که جُز من که یکتایم خدائی نیست، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که محمّد بنده و فرستاده من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهايِ من اند، هر آینه نعمتِ مرا إنکار کرده و عَظَمَتَم را خوار شُمارده و به آیه ها و کتابهای من کافر شده است؛ اگر آهنگِ من کُنَد، محجوبش سازم، و اگر از من درخواست کُنَد، محرومش دارم، و اگر آوازم دهد، آوایش را نشنوم، و اگر مرا بخواند، دُعایش را نپذیرم، و اگر به من امید بَنَدَد، نومیدش کُنم، و این جزائی است که من به او می دهم و من بر بندگان سِتْمَران نیستم».

ص: ۱۰۹

پس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! این پیشوایان که از فرزندان علی بن ابی طالب اند، کیستند؟

فرمود: حَسَن و حُسَین، دو سرورِ جوانانِ بهشتی؛ آنگاه سرورِ عبادتگرانِ روزگارِ خویش، علی بن حُسَین؛ آنگاه باقر، محمد بن علی، که ای جابر! تو او را درخواهی یافت، و چون او را دریافتی سلام مرا به او برسان _؛ آنگاه صادق، جعفر بن محمد؛ آنگاه کاظم، موسی بن جعفر؛ آنگاه رضا، علی بن موسی؛ آنگاه تقی، محمد بن علی؛ آنگاه نقی، علی بن محمد؛ آنگاه زکی، حَسَن بن علی؛ و سپس پسرش، آن برپایِ دارنده حق، مهدی اُمّت من که زمین را _ همانگونه که از جور و ستم پُر شده است _ از قسط و عدل پُر سازد.

ای جابر! اینان جانشینان و اوصیاء و فرزندان و عترت (۴) من اند؛ هر که از ایشان فرمان برد از من فرمان بُرده و هر که از فرمانشان سرپیچد از فرمان من سرپیچیده و هر که ایشان را انکار کند یا یکی از ایشان را مُنکر شود، مرا انکار کرده است. خدای _ عَزَّ و جَلَّ _ به واسطه ایشان آسمان را نگاه داشته است تا جُز به اِذْنِ او بر زمین فرو نیفتد و خداوند با ایشان زمین را نگاه می دارد تا باشندگانِ خود را نَجْنَبَانَد).

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۲۸۵ > و نگر: پهلوان، ۱/۴۸۴ _ ۴۸۷؛ و: کمره ای: ۱/۳۷۱ ۳۷۲ <.

(۲) > «رَبِّ الْعِزَّة» یعنی «خداوند [= مالک] عزت و منعت» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۱۶/۲۴۶). اضافه «رَبِّ» به «عزّت» یا به سبب اختصاص بدان است؛ گوئی که فرموده باشد: «ذوالعزّه»، و یا از آن رو که هر که را عزّتی هست، خدای متعال مالکِ حقیقی آن عزّت است؛ که به فرموده خودش _ در: س ۳ ی ۲۶ _ «تُعَزُّ مِنْ تَشَاء» (نگر: جوامع الجامع، تحقیق گرجی، ۳/۴۲۴).

مزید آگاهی را، نگر: تفسیر الصّافی، تحقیق: الحسینیّ الأمینی، ۶/۲۱۰ <.

(۳) > یعنی: بزرگ است شکوهمندی او <.

(۴) > «عِزَّت» که جمع آن «عِتر» می شود _، در زبان عربی چند معنا دارد و در اینجا همان معنای معروف آن، که «زاد و رود، ذریّه و اولاد، نزدیک ترین خویشان» باشد، مناسب تام دارد.

البته در تناسب این کاربرد (یعنی: کاربرد «عترت» درباره ائمه طاهرين _ عليهم السّلام _) با پاره ای از دیگر معانی این واژه هم تأملات باریک و لطیفی صورت بسته که خواندنی است.

نگر: مجمع البحرين طریحی، إعداد محمود عادل، ۳/۱۱۵ و ۱۱۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۳/۱۸؛ و: الفائق زمخشری، ۱/۱۷۰ (ذیل «ثقل / الثقلین»؛ و: مفردات نهج البلاغهی قرشی، ص ۷۰۰ و ۷۰۱؛ و: نزهة النّظر بدّری، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ <.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ أَنَّهُ قَالَ:

التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ! هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ.

قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟

فَقَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _:

إِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ _ بِالنُّبُوهِ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ، وَ لَكِنْ بَعِدَ غَيْبِهِ وَ حَيْرِهِ، فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي

قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»(۱).

(یعنی:

منقول است از امام علی بن موسی الرضا که نقل فرمود از پدر خویش موسی بن جعفر، و آن حضرت از پدر خویش جعفر بن محمد، و آن حضرت از پدر خویش محمد بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن حسین، و آن حضرت از پدر خویش حسین بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن ابی طالب _ علیهم السلام _ که آن حضرت فرمود:

نهمین [نسل] (۲) از فرزندان تو _ ای حسین! _ همان برپای دارنده حق و آشکارسازنده دین و گستراننده عدل است.

حسین گفت: به آن حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! این واقع خواهد شد؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

آری، قسم به آنکس که محمد _ صلی الله علیه و آله و سلم _ را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه آفریدگان برگزید، چنین خواهد شد؛ لیک پس از غیبتی و حیرتی که در آن غیبت و حیرت هیچکس بر دین او نمی پاید جز مُخلصانِ آمیزگار با جان یقین، کسانی که خدای _ عَزَّ وَ جَلَّ _ از ایشان بر ولایت ما پیمان ستانده و ایمان را در دلهاشان بنگاشته (۳) و ایشان را به جانمایه ای از جانب خود نیرو داده است (۴).

ص: ۱۱۴

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۰۴ > پهلوان، ۱/۵۶۴؛ و: کمره ای: ۴۲۱ و ۴۲۲.<

(۳) > «یعنی با ایشان الطافی کرده است که ایمان در دل ایشان ثابت شده است» (رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ، تصحیحِ یاحقّی و ناصح، ۱۹/۹۲).<

(۴) > «أمیر مؤمنان علیه السلام، در این فرمایش، به آیه ۲۲ از سورتِ مجادله (۵۸) نظر داشته اند.

در کتابِ شریفِ کافی بابی هست به عنوانِ «باب الرّوح الذی أید به المؤمن» (نگر: مرآه العقول، ۹/۳۹۴ _ ۳۹۶) که مطالعه آن و شرواحش در دستیابی به باطن حدیثِ موردِ بحثِ ما نیز سودمند خواهد بود.

همچنین نگر: الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: السّید محسن الحسینیّ الأیمنیّ، ۷/۱۴۳ و ۱۴۴؛ و: مهدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۱۰۷۱.<

ص: ۱۱۵

اشاره

«عن أبي سعيد عقيصا قال:

لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى يَتَعَبِهِ؛ فَقَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَام _:

وَيَحْكُمُ! مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ؟، وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَيَّ؟

قالوا: بلى.

قال: أما علمتُم أَنَّ الْخِضْرَ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ لَمَّا حَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَيِّئًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ — تَعَالَى ذِكْرُهُ — حِكْمَهُ وَصَوَابًا؟ أَمَا عَلِمْتُمْ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَبَقِعَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَهُ لِبَطْنِ قُرَيْشٍ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَيِّلُنِي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ؟ فَإِنَّ اللَّهَ — عَزَّ وَجَلَّ — يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَيَغِيبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَعْيُنٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعُهُ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّيَاسُعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبٍ — تَهْتَمُّ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورِهِ شَابًّا دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (١)

(یعنی:

از ابوسعید عقیصا (٢) منقول است که گفت:

هنگامی که حسن بن علی — عَلَيهِمَا السَّلَام — با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد، مردمان بر وی درآمدند و برخی او را بخاطر بیعتش سرزنش کردند. آن حضرت علیه السلام فرمود:

وای بر شما! چه دانید چه کردم؟ به خدا قسم آنچه کردم برای پیروانم از هر آنچه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده (٣)، بهتر است.

آیا نمی دانید که من پیشوایتان هستم که طاعتم بر شما واجب است و بنا بر نصی که رسول خدا (ص) درباره من فرموده یکی از دو سرور جوانان بهشتی ام؟!

گفتند: آری.

فرمود: آیا ندانستید هنگامی که خضر علیه السلام (٤) کشتی را سوراخ کرد و دیوار را به پاداشت و آن پسر را بکشت (٥)، اینهمه مایه خشم موسی بن عمران شد زیرا حکمتی که در آن بود بر وی پوشیده بود (٦) ولی همه اینها نزد خداوند — تَعَالَى ذِكْرُهُ (٧) — حکیمانه و صواب بود؟ آیا ندانستید هیچیک از ما، جز قائم که روح الله (٨)، عیسی بن مریم علیه السلام، پشت سر او نماز می گزارد، نیست که

ص: ۱۱۸

بیعتِ ستمِ پیشه گستاخِ روزگارش بر گردنش نیفتد؟ خدایِ — عَزَّ وَ جَلَّ — ولادتِ او [یعنی: قائم علیه السَّلام] را پوشیده می دارد و خودِ او نیز نهان می گردد، تا هنگامی که خُروجِ کُنُودِ بیعتِ هیچکس را در گردن نداشته باشد. او نهمین [نسل] از فرزندانِ برادرم حُسَین است، فرزندِ خاتونِ کنیزان؛ خداوند عمرِ او را در روزگارِ غیبتش دراز می کُند و آنگاه به قدرتِ خویش او را در صورتِ جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد؛ اینچنین است، تا دانسته آید که خداوند بر هر چیزی تواناست).

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۱۵ و ۳۱۶ >؛ و نگر: پهلوان، ۱/۵۸۱ و ۵۸۲؛ کمره ای، ۱ / ۴۳۲ و ۴۳۳.<

(۲) >أبوسعید عقیصا، «دینار» نام داشت و به سبب شعری که سروده بود، لقب «عقیصا» یافت.

هم از أمير مؤمنان علیه السّلام و هم از إمام حُسیین علیه السّلام و هم _ چنان که در متن دیده می شود _ از إمام حَسَن علیه السّلام نقل حدیث کرده.

نگر: مجمع الرجال، ۲/۲۹۷ و: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱/۳۴۳.<

(۳) >این تعبیر برای کسانی که با لسانِ سنّت آشنا باشند، غریب نیست و شبیه به آن باز هم در حدیث دیده می شود.

«آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده» کنایه است از همه دنیا و همه آنچه بر سطح زمین هست (نگر: مجمع البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۳/۵۶).<

(۴) >خِضْر علیه السّلام یکی از اولیای مَعْمَرِ خدواند است. اختلاف است که آیا او واجدِ مقامِ بُبُوت هست یا نه؟ پاره ای از ویژگیهای غریب آن حضرت باعث شده است عامّه مردم شاخ و برگهایی افسانه سَرایانه در پیرامونِ حقیقتِ دینی وجود این بزرگوار پدید آورند. أهلِ تصوّف و عرفان علی الخصوص به آن حضرت و آنچه مربوط بدوست، تعلقِ خاطرِ فراوان نشان می دهند و داستانها و اشارتها از او بازمی گویند.

نگر: مجمع البحرین طریحی إعداد محمود عادل، ۱/۶۵۸ _ ۶۶۰؛ و: دائره المعارف تشیع ۷/۱۵۲ _ ۱۵۴؛ و: فرهنگ علم کلام، خاتمی، ص ۱۰۶؛ و: خضر و موسی (ع) در فرهنگ اسلامی، قدرت الله مرادی، تهران: أمير کبیر، ۱۳۸۱ ه. ش.<

(۵) <گزارش این ماجراها _ بدون تصریح به نام خضر (علیه السلام) _ در قرآن کریم (س ۱۸ ی ۷۱ تا ۸۲) آمده است.>

(۶) <چنان که مُفسّران و متکلمان توضیح داده اند آنچه در این ماجرا رفته، نه از برای حضرت موسی علیه السلام و نه از برای همراه دانا و شایسته اش _ که بنا بر این روایت و برخی نقلهای دیگر، همانا خضر (علیه السلام) است _ عیب و منقصتی نبوده است و هریک مطابق شأن و به نحوی پذیرفتنی برخورد کرده اند.>

تفصیل را نگر: تنزیه الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، الشّريف المرتضى، تحقيق فارس حسون كريم، صص، و: اللوامع الإلهية، الفاضل المقداد، ط. دفتر تبليغات، ص ۲۶۰.>

(۷) <يعنى: برترست یاد او.>

(۸) <«روح الله»، لقب حضرت مسیح علیه السلام است.>

ابن شهر آشوب _ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ _ گوید:

رواست مسیح را «روح الله» بگویند زیرا همه ارواح ملک خدایند و به طور خاص یاد کرد مسیح بدین عنوان از برای گرامیداشت وی با این یاد کرد است، چنان که هر چند همه زمین از آن خدای تعالی است، کعبه به طور خاص بیت الله دانسته شده. (مُتَّشابه القرآن و مُحْـ تَلْفَه، ط. انتشارات بیدار، ص ۲۵۸).>

«قال الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ _ عليهما السلام _:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَ هُوَ الْأِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ _ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبُهُ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخِرُونَ، فَيُؤْذَنُ وَ يُقَالُ لَهُمْ: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟!»، أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبِ تِهِ عَلَى الْأَعْدَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلِهِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. «(١).

(يعنى:

از ما [= اهل بیت] دوازده مهدی هست؛ نخستین ایشان، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، و واپسین ایشان نهمین [نسل] از فرزندان من است، و او آن پیشواست که

ص: ۱۲۳

حق را بر پا دارد؛ خداوند زمین را پس از آنکه مرده باشد به وسیله او زنده سازد(۲)، و _ هر چند مشرکان خوش ندارند _ دین حق را به دست او بر همه دینها پیروز گرداند؛ او را غیبتی است که در روزگار آن غیبت گروههایی از دین بازگردند و گروههایی دیگر بر دین ثبات ورزند؛ اینان [یعنی: ثابت قدمان] را بیازارند و به ایشان گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده کی خواهد بود؟».

هان! آنکه در روزگار غیبت او بر آزار و تکذیب بشکید، پایگاه کسی را دارد که با شمشیر، پیش روی رسول خدا _ صلی الله علیه و آله و سلم _ جهاد کند.

ص: ۱۲۴

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۱۷ >؛ پهلوان: ۱/۵۸۴؛ کمره ای _ با لختی تفاوت در ضبط نصّ _ : ۱/۴۳۴ <

(۲) > مُراد از این که زمین مُرده است، و آن حضرت، زمین را زنده می گرداند، درخور تدبیر است.

برخی ظاهراً چنین برداشت کرده اند که مرگِ زمین، کنایه از کفر و بی دینیِ اهلِ زمین است. نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۵۶ <.

ص: ۱۲۵

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِبِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ _ عَزَّ وَجَلَّ _ طَاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ أَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ _ ، فَقَالَ لِي:

يَا كَنُكْرُ(١)! إِنَّ أَوْلَى الْأَعْمَرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ _ عَزَّ وَجَلَّ _ أُنْمَةً لِلنَّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَعْمُرُ إِلَيْنَا.

ثُمَّ سَيِّكَتْ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! رَوَى لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيٍّ] _ عَلَيْهِ السَّلَام _ أَنَّ الْأَعْمَرَ ضَلَّ لَاتَخْلُو مِنْ حُجَّجِهِ لِلَّهِ _ جَلَّ وَ عَزَّ _ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ الْحُجَّجُ وَ الْإِمَامُ

بَعْدَكَ؟

قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَنْقَرُ الْعِلْمَ بِقَرَا، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي، وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَ كَلُّكُمْ صَادِقُونَ؟

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ قَالَ :

إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ _ عَلَيْهِمُ السَّلَام _ فَسَيُؤَمُّهُ الصَّادِقُ، فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَدَا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعَى الْأَئِمَّةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كِذْبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكُذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ ، وَ الْمِدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبِهِ وَ لِيَّ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ .

ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكُذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَ لِيَّ اللَّهُ وَ الْمُعْتَبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَ التَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ، وَ حِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [وَ] طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ إِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ؟

فَقَالَ: إِي وَ رَبِّي! إِنْ ذَلِكَ لَمْ كُتُبْ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمَحَنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

ص: ١٢٨

قال أبو خالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! ثُمَّ يَكُونُ ماذا؟

قال: ثُمَّ تَمُنَّدُ الْعُيْبَةُ (٢) بِوَلِيِّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْأَعْيُنُ بَعْدَهُ.

يا أبا خالِدٍ! إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ عَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَعْفَاهِمِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعُيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالسَّيْفِ، أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا وَجَهْرًا.

و قال عليُّ بنُ الحسينِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - : انْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَكْثَرِ الْفَرَاجِ.

(يعني):

از أبو خالِدِ كَابَلِي (٣) منقول است که گفت: بر سِرورَم، علی بن حسین زین العابدین - علیهما السلام - ، وارد شدم. او را گفتم:

ای پسرِ رسولِ خدا! مرا از کسانی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - طاعت و مَوَدَّتِ ایشان را واجب گردانیده و بر بندگانِ خویش واجب ساخته است که پس از رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از ایشان پیروی کنند، آگهی ده.

به من فرمود: ای کَنَکَر (٤)! أَوْلُوا الْأَمْرَ (٥) که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - ایشان را پیشوایِ مردمان ساخته و طاعتِ ایشان را بر آنان [= مردمان] واجب گردانیده است، اینانند: امیرِ مؤمنانِ علی بن ابی طالب - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، آنگاه حَسَن و پس از وی حُسَین، دو فرزندِ علی بن ابی طالب، و سپس کار به ما رسید.

آنگاه [امام سَجَاد علیه السلام] خاموش ماند. او را گفتم: ای سِرورَم! از

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِ مَا رَوَيْتَ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُ زَمِينٌ مِنْ حُجَّتِي كَمَا خَدَّيْ عَزِيزٌ وَجَلِيلٌ رَأْسُ بِنْدِ كَانَتْ تَهِي نَمَانْد؛ حُجَّتٌ وَ إِمَامٌ پَسِ از شَمَا كَيْسَتْ؟

فرمود: پسرِ مُحَمَّدٍ كَمَا نَامٌ أَوْ دَرِ تَوْرَاتِ «بَاقِر» اسْت؛ دَانَشْ رَا نِيكَ بَرْمِي شَكَا فِد(٦)؛ أَوْ حُجَّتٌ وَ إِمَامٌ پَسِ از مَن اسْت؛ وَ پَسِ از مُحَمَّدٍ، پَسْرَشْ جَعْفَرٌ، كَمَا نَامٌ أَوْ نَزْدِ آسْمَانِيَانِ «صَادِق» اسْت.

به آن حضرت گفتم: ای سَرَوَرَم! در جایی که شما همگی «صادق» هستید، چگونه نام او «صادق» شد؟

فرمود: پدرم از پدرش — که بر هر دو درود باد — برایم نقل کرد که رسولِ خدا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله — فرمود:

هَنَگَامِي كَمَا پَسْرَمٌ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ —، زَادَهُ شَدٌ، أَوْ رَا «صَادِق» بِنَامِيْد؛ چَه پَنجَمِيْن [نَسْل] از فرزندانش را فرزندى باشد که جعفر نام دارد؛ وى، از سرِ گستاخى بر خداوند و دروغ بستن بر او، ادعایِ إِمَامَتِ مِي كُنْد؛ وى نَزْدِ خَدَاوَنْدِ جَعْفَرِ كَذَّابِ وَ كَسِي اسْت كَمَا بَرِ خَدَائِي — عَزَّ وَ جَلَّ — دَرُوعِ مِي بَنْدَدِ وَ چِيْزِي رَا كَمَا شَايِسْتَه آن نيست ادعا مِي كُنْدِ وَ بَا پَدْرَشْ اسْتِيْزَه گَر اسْت وَ بَرِ بَرَادَرِ خُوِيْشِ رَشَكِ مِي بَرْد؛ أَوْ كَسِي اسْت كَمَا مِي خَوَاهَدُ بَه هَنَگَامِ عَيْبِ وَلِيِّ خَدَاوَنْدِ — عَزَّ وَ جَلَّ — پَرْدَه اِلَآهِي رَا بَرْدَرَد.

آنگاه عَلِيٌّ بْنُ حُسَيْنِ — عَلَيْهِمَا السَّلَامُ — سَخْتِ بَغْرِيْسْتِ وَ سِپَسِ فَرْمُود: كُوْنِي جَعْفَرِ كَذَّابِ رَا مِي بِيْنَمِ كَمَا سَتَمُ پِيْشَه گَسْتَاخِ رُوْزْگَارِ خُوِيْشِ رَا، بَه بَا زَجُسْتِ كَارِ وَلِيِّ خَدَا وَ آنكه در حَفْظِ اِلَآهِي نَهَانِ كَرْدِيْدَه وَ بَه تَحْتِ نَظَرِ كَرْفْتَنِ پَرْدِگِيَانِ پَدْرَشْ وَا دَاشْتَه اسْت، زِيْرَا نَمِي دَانَدِ كَمَا أَوْ [= إِمَامٌ دَوَازْدَهَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] زَادَهُ شَدَه وَ آزْمَنْدَانَه مِي خَوَاهَدُ اِگَرِ بَرِ وى دَسْتِ يَابَدِ بَه قَتْلُشْ آرَدِ وَ طَمَعِ دَرِ مِيْرَاثِ اَوْ بَسْتَه تَا بِنَاحِقِ آن رَا بَرِگِيْرَد.

أبوخالد گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! این واقع خواهد شد؟

فرمود: سوگند به پروردگارم که چُنین می شود. این، نزد ما، در صِیحفه ای که در آن ذِکرِ محنتهایی که پس از رسولِ خدا _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ بر ما می رَوَد، آمده، نوشته شده است.

أبوخالد گفت: من گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! سپس چه می شود؟

فرمود: آنگاه غَیْبِ وَلِیِّ خدایند _ عَزَّ وَجَلَّ _ که دوازدهمین تن از اوصیایِ رسولِ خدا _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ و ائمه پس از اوست، به درازا می کشد.

ای أبوخالد! اهلِ زمانِ غَیْبِ وی که به اِمَامِ او معتقد و منتظرِ ظهورش باشند، از اهلِ همه زمانها برترند؛ زیرا خدای _ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (۷) _ خَرَد و دریافت و شناختی به ایشان داده است که «غَیْبِ» برای ایشان به منزله «مُشَاهِدَت» است، و ایشان را در آن زمان بسانِ کسانی قرار داده است که پیشارویِ رسولِ خدا _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ با شمشیرِ جهاد کُنند؛ آنان مُخْلِصانِ حقیقی و شیعیانِ راستینِ ما و کسانی اند که در نِهان و آشکار به دینِ خدای _ عَزَّ وَجَلَّ _ دعوت می کنند.

و علی بن حُسَین _ علیهما السَّلَام _ فرمود: انتظارِ فَرَجِ از بزرگترین گشایشهاست.

صِدوق _ قَدِّسَ سِرُّهُ _ گفته: این حدیث را برای ما علی بن أحمد بن موسی و محمد بن أحمد بن شیبانی (۸) و علی بن عبدالله وَرَاق، و آنها از محمد بن اَبی عبدالله کوفی، و او از سَهیل بن زیادِ الآدَمی، و او از عبدالعظیم بن عبدالله حَسَینی _ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ _، و او از صَفوان، و او از ابراهیم بن اَبی زیاد، و او از أبوحمزه ثُمالی، و او از أبوخالدِ کابُلِی، و او از علی بن حُسَین _ علیهما السَّلَام _ نقل کرده اند.

صِدوق همچنین در ذیلِ حدیث گفته است: در آنچه اِمَامِ زَین العابدین علیه السَّلَام دربارهِ جعفرِ کَذَّاب گفته، در خبر دادنِ آن حضرت از رخدادهای آینده او، دلالتی [بر اِمَامِ اِمَامِ زَین العابدین علیه السَّلَام] هست. مانند این از اِمَامِ

أبو الحسن علي بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] _ علیهما السلام _ روایت شده که آن حضرت وقتی او [= جعفر کذاب] زاده شد مسرور نگردید و روایت شده که آن حضرت ما را آگهی داده که زودا وی [= جعفر کذاب] خلقی کثیر را گمراه می کند. اینهمه، دلیل برای [امامت] آن حضرت [یعنی: امام هادی] علیه السلام است؛ زیرا برای امامت، دلیلی بزرگتر از درست خریدادن از آنچه خواهد شد پیش از آنکه چیزی رخ بدهد، وجود ندارد. دلالت عیسی بن مریم علیه السلام بر پیامبری اش هنگامی که مردمان را از آنچه می خوردند و در خانه هاشان می اندوختند خبر داد (۹)، از همین دست است؛ چنان که پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ نیز چنین کرد و هنگامی که ابوسفیان در دل گفت: «مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ؟ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ! أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيثِ وَ كِنَانَةَ فَكُنْتُ أَلْقَاهُ بِهِمْ (۱۰) فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعِيهِ» (یعنی: که چنین کرده که من کردم؟ آمدم و دست در دست او نهادم! آیا من نبودم که انبوهی از احابیش و کنانه (۱۱) را بر ضد او گزردم و با ایشان با او مواجه می شدم و چه بسا می توانستم او را برانم!)، پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ او را از خیمه خویش آواز داد و فرمود: «إِذَا كَانَ اللَّهُ يُخْزِيكَ (۱۲) يَا أَبَا سَفِيَانَ!» (یعنی: در این صورت _ ای ابوسفیان! _ خدایت خوار می کرد!). این، بمانند دلالت عیسی بن مریم _ علیهما السلام _، دلالتی برای [ثبوت] آن حضرت علیه السلام بود. و هر یک از ائمه _ علیهم السلام _ که چنین خبرهائی بدهد، این نشان می دهد او امامی است که خدای _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ طاعت او را واجب گردانیده است.

محمد بن حسن بن أحمد بن ولید _ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ _ برای ما نقل کرد و گفت که: سعد بن عبدالله برایمان نقل کرد و گفت که: جعفر بن محمد بن حسن بن فرات برایمان نقل کرد و گفت که: صالح بن محمد بن عبدالله بن محمد بن زیاد ما را خبر داد که مادرش فاطمه، دختر محمد بن هشتم معروف به ابن سیابه (۱۳)، گفت:

در خانه ابوالحسن علی بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] — علیهما السّلام — بودم، در زمانی که جعفر در آن خانه زاده شد، و دیدم که اهل خانه به ولادت او شادمان شدند. به نزد ابوالحسن علیه السّلام رفتم و او را از این واقعه شادمان ندیدم. به او گفتم: «یا سیدی! ما لی أراکَ غَیْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا المَوْلُودِ؟» (یعنی: ای سِرورَم! چه شده است که شما را بخاطر این نوزاد شادمان نمی بینم؟). آن حضرت علیه السّلام فرمود: «یَهُونُ عَلَیْکَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَیُضِلُّ خَلْقًا کَثِیرًا» (یعنی: این بر تو آسان شود؛ که زودا او خلقی کثیر را گمراه می سازد) (۱۴) «(۱۵).

(۱) «کنکر» لقبِ أبوخالد بوده است.

(۲) در بعضِ نُسَخ: «تشد الغیبه».

(۳) >أبوخالدِ کابلی (کنکر) از خواصّ تربیت یافتگان و أصحابِ إمامِ علی بن الحسین _ علیهما السّلام _ است.

نگر: جهاد الإمام السّجاد علیه السّلام، ط. دارالحدیث، ص ۱۲۸؛ نیز نگر: یادداشتِ سپسین.<

(۴) >درباره این که «کنکر» نامِ أبوخالد است یا لقبِ او و...، نگر: مجمع الرّجال، ۵/۷۸.<

(۵) >«أولو الأمر» مُصْطَلَحِي قرآنی است که به طورِ تَحْتِ اللَّفْظِي می توان آن را به «صاحبانِ أمر» یا «دارندگانِ أمر» برگردانید.

مزید آگاهی را، درباره این مُصْطَلَح، نگر: قاموسِ قرآنِ قُرْشِي ۱/۱۱۰ _ ۱۱۳؛ و: متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، تحقیق حسن المصطفوی، ص ۴۷ و ۴۸؛ و: المصطلحات الإسلامیة، العسکری، ۱۷۵ _ ۱۷۹.<

(۶) >«باقر»، در لغت، به معنای شکافنده و کاونده (و نیز: روشن کننده و آشکارسازنده) است. نگر: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۱/۲۲۸؛ و: نُزْهَةُ النَّظَر، البدری، ص ۷۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۱۳۸ و ۱۳۹.

و أمّا درباره شَمّه ای از مراتبِ علمی آن حضرت، نگر: مناقب آلِ أبی طالب [علیهم السّلام]، ابن شهر آشوب، ط. انتشاراتِ علامه، ۴/۱۹۵ _ ۲۰۶.<

(۷) >یعنی: پاک و مُنَزّه و والا و برتر است.<

(۸) چنین است، و گویا، صحیح، «سنانی» باشد.

(۹) > در قرآن کریم (س ۳ ی ۴۹) به این مطلب تصریح شده است.

خبر دادن از آنچه مردم در خانه هاشان اندوخته می دارند، در واقع، نمونه خبر دادن از امور نهانی است که پنهان کنندگان، هم نهان بودنش را می دانند، و هم بخودی خود و بی واسطه می توانند به صدق آن پی ببرند. نیز نگر: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق الحُسینیّ الأُمینیّ، ۲/۴۸.<

(۱۰) در بعضِ نسخ: «الاکنت أجمع علیه الاحابیش برکابه فکنت ألقاه بهم».

مُراد از «أحابیش» قریشیان اند زیرا همَقَسَم به خداوند قَسَم یاد کردند و عهد بستند چندان که شبی بیارَمَد و روزی روشن شود و حُبشیّ بر پای باشد، در برابرِ دیگران همدست و یکپارچه باشند.

حُبشیّ _ به ضَمّ حاء و سکونِ باء و تشدیدِ یاءِ فُرودین _ کوهی است بر شش میلی فُرودِ مکه؛ و این جماعت به نامِ آن کوه، «أحابیشِ قُریش» خوانده شدند.

ابنِ إسحاق گفته است: أحابیش، بنی هَوْن بن خُزیمه و بنی حارث بن عبدمناه از کنانه و بنی مُصْطَلِق از خُزاعه بوده اند؛ و چون این قبیله ها به سببِ گرد آمدنشان «أحابیش» نام گرفتند، «تحییش» در سخن به معنایِ گرد آوردن شد.

> نیز نگر: لسان العَرَب؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار.<

در بعضِ نسخ، بجایِ «الجموع»، «الزنج» آمده است.

(۱۱) > «کنانه» یکی از قبایلِ بزرگ و مشهورِ عَرَبِ مُضَری که در اوایلِ اسلام، مرکزِ سکونت و دیارِ ایشان در حدودِ مکه بود، و اَهْمِیَّتِ ایشان از نظر عالمانِ اَنسابِ بیشتر از آن روست که قریش بدین قبیله وابسته است. علمایِ اَنسابِ ۱۴ شاخه برای این قبیله ذکر کرده اند که از معروف ترین آنها قُریش است.

نگر: دائرة المعارفِ فارسی، ذیلِ «کنانه»؛ و نیز: مجمع البحرینِ طُرَیحی، إعدداد محمود عادل، ۴/۷۷.<

(۱۲) > در متنِ عربیِ چهل حدیث و در طبعِ موردِ مراجعه مؤلف از کمال الدّین، «یجزیک» است، و نه «یخزیک». ضبطِ ما (/«یخزیک») مُسْتَنَد است به: پهلوان ۱/۵۹۰؛ و: کمره ای ۱/۴۳۸.<

(۱۳) در بعضِ نُسَخ، «ابن سبانه»، و در بعضِ نُسَخ، «ابن نسابه» آمده است.

(۱۴) شیخِ صدوق این حدیث را در تأییدِ سخنِ خویش یاد کرده است.

(۱۵) کمال الدّین و تمام النعمه / ۳۱۹ _ ۳۲۹ >؛ و نگر: پهلوان، ۱/۵۸۶ _ ۵۹۰؛ و: کمره ای، ۱/۴۳۵ _ ۴۳۸.<

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّحَانِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ _ فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ! إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ شَبَهَا مِنْ خَمْسَةِ الرُّسُلِ:

يُونُسَ بْنَ مَتَى، وَ يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٍ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ _:

فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنَ مَتَى: فَزُجُوعُهُ مِنْ عَيْتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السَّنِّ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _: فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ

عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ : فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبِ تِهِ وَ خِفَاءُ وِلَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْإِذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ أَدَانَ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ فِي ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ أَيْدِهِ عَلَى عَدُوِّهِ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ عِيسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ : فَاخْتِلَافُ مَنْ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: مَا وُلِدَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: مَاتَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صُلِبَ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُضِيِّطَفَى (ص): فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَ قَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ وَ الْجَبَّارِينَ وَ الطَّوَاعِيَّتَ، وَ أَنَّهُ يُنْصَرُ بِالسَّيْفِ وَ الرُّعْبِ، وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَأْيُهُ.

وَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ، خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ، وَ خُرُوجَ الْيَمَانِيِّ [مِنَ الْيَمَنِ]، وَ صَيْحَهُ فِي السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ. (۱)

(يعنى:

منقول است از محمد بن مسلم ثقفی طحان(۲) که گفت:

بر ابوجعفر محمد بن علی باقر _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ وارد شدم و می خواستم از او درباره قائم آل محمد _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَائِلَتِهِ _ پرسم که خود آغاز کرد و به من فرمود:

ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ مانندگیی به پنج تن

ص: ۱۳۸

از پیامبران هست:

یونس بن مَتی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد _ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

أما مانندگی او به یونس بن مَتی، جوان بازگشتنش از غیبت است پس از سالخوردگی.

و أمّیا مانندگی او به یوسف بن یعقوب _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ ، پنهان بودنش از خواص و عوام همروزگار و نهان شدنش از برادران و پوشیدگی حال او بر پدرش است به رغم آن که مسافت میان او و پدرش و خاندانش و پیروانش اندک بود [و به هم نزدیک بودند].

و أمّیا مانندگی او به موسی علیه السلام ، در دوام خوف وی و درازنای غیبتش و رنج شیعیان [/ پیروان] او از آزار و خوارداشتی است که پس از او می بینند، تا آنکه خداوند _ عَزَّ وَ جَلَّ _ ظهور و نُصْرَتِ وی را اِذْنِ دَهْدِ و او را در برابر دشمنش یاری و نیرو بخشد.

و أما مانندگی او به عیسی علیه السلام ، در اختلاف کسانی است که درباره او اختلاف کردند، تا جائی که گروهی از ایشان گفتند: زاده نشد، و گروهی گفتند: بُمرد، و گروهی گفتند: کشته شد و به دار آویخته گردید.

و أما مانندگی او به نیایش، مصطفی (ص)، در خروج کردنش با شمشیر و به قتل آوردن دشمنان خدا و دشمنان پیامبر او _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ و جَبَّ اِرَانِ و طاغوتهاست، و در آنکه او با شمشیر و هراس یاری رسانده شود و هیچ پرچمیش بازگردانده نیاید. (۳)

و همانا از نشانه های خروج او، خروج سیفانی از شام، و خروج یمانی [از یمن]، و بانگی در آسمان در ماه رمضان، و مُنادی است که از آسمان به نام او و پدرش ندا دردهد.

(۱) کمال الدین و تمام النعمه ۳۲۷ - ۳۲۸ >و: پهلوان، ۱/۵۹۷ و ۵۹۸؛ و: کمره ای، ۱/۴۴۳.<

(۲) >محمّد بن مسلم بن ربّاح ثقفی طخّان را - که مردی فقیه و پرهیزگار و از أصحابِ امامِ باقر و امامِ صادق - عَلَیْهِمَا السَّلَام - و از أصحابِ إجماع بشمار است - ، از اوثق مردمان قلمداد کرده اند.

نگر: الموسوعه الرّجالیة المیسره، ۲/۲۱۱.<

(۳) >کنایه از آن که هیچ شکست داده نمی شود.

نظیر این تعبیر کنائی در نهج البلاغه شریف (خطبه ۱۰۲ / ترجمه شهیدی، ص ۹۴، و ترجمه علی اصغر فقیهی، ص ۱۹۴) هست.<

ص: ۱۴۱

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ وَ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ وَ هُوَ غُلَامٌ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَجَبَلْتُهُ وَ جَلَسْتُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ : يَا إِبْرَاهِيمَ! أَمَا إِنَّهُ [ل]صَاحِبُكَ مِنْ بَعْدِي، أَمَا لَيَهْلِكَنَّ فِيهِ أَقْوَامٌ وَ يَسِيءُ عُدُ [فِيهِ] [آخِرُونَ، فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ، أَمَا لَيُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَعْرَاضِ فِي زَمَانِهِ، سَمِيَّ حَيْدُهُ وَ وَارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ فَضَائِلِهِ [وَ] مَعْدِنَ الْأَئِمَامَةِ وَ رَأْسَ الْحُكْمَةِ، يَقْتُلُهُ جَبَّارُ بَنِي فُلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبِ طَرِيفِهِ حَسَدًا لَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] بِالْبُعْثِ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا

مَهْدِيًّا، اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ؛ الْمُتَنْتِظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَدُبُّ عَنْهُ.

قَالَ: فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمِّيَّةَ، فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ؛ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ إِحْدَيْعَشْرَةَ مَرَّةً أُرِيدُ مِنْهُ أَنْ يَسْتَيِّمَ الْكَلَامَ، فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ قَابِلَ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ _ وَ هُوَ جَالِسٌ _ فَقَالَ:

يَا إِبْرَاهِيمَ! هُوَ الْمُفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعِيدَ ضَنْكِ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ.
حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيمَ!

قال إبراهيم: فما رجعت بشيءٍ أسرَّ من هذا لقلبي ولا أقرَّ لعيني،» (١)

(يعني:

از إبراهيم کرخی (٢) منقول است که گفت:

بر أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق _ عليهما السلام _ وارد شدم. نزد او نشسته بودم که أبو الحسن موسی بن جعفر _ عليهما السلام _ درآمد و در آن زمان نوجوانی بود. به سوی او برخاستم و بوسیدمش و نشستم. أبو عبد الله عليه السلام فرمود:

ای إبراهيم! بدان که او امام تو پس از من است، بدان که گروههایی درباره او به هلاکت افتند و دیگرانی به سعادت رسیدند؛ خداوند کُشنده او را لعنت کند و عذاب روحش را دوچندان گرداند! بدان که خدا بهترین زمینیان در روزگار خویش را از صُلب او خارج می کند، وی همنام نیایش و وارث دانش و احکام و فضائل او و معدن امامت و رأس حکمت است، جبار بنی فلان (٣)، پس از شگفتیهای بدیع و دلاویزی که از او به ظهور رسد، از سر رشک، او را می کُشد، ولیک خداوند _ عَزَّ وَ جَلَّ _ ، هرچند مشرکان خوش ندارند، سر رشته کار را به دست دارد. خداوند بازمانده دوازده پیشوای رهیافته را _ که به کرامت خود مخصوص گردانیده و در

ص: ١٤٤

سرایِ پاکِ خویش (۴) فرود آورده است _ از صُلبِ او خارج می‌کند؛ مُتَظَرِ دوازدهمینِ ایشان، چونان کسی است که پیشاپیشِ رسولِ خدا (ص) تیغ برکشیده از آن حضرت دفاع می‌کند.

[إبراهیم گرخی] گفت: در این هنگام مردی از دوستانِ بنیِ اُمَیَّه در آمد و رشته سخن گسسته شد. یازده مرتبه به نزدِ اَبوعبداللَّهِ علیه السَّلام باز آمدم تا از آن حضرت بخواهم سخن را تمام کُند، ولی نتوانستم، و چون سالِ آینده، یعنی سالِ دوم، در رسید، بر آن حضرت وارد شدم؛ نشسته بود و فرمود:

ای ابراهیم! او آنکس است که پس از تنگنائی سخت و بلائی دراز و ناشکیبی و بیم، غم و اندوه را از پیروانش بزداید؛ پس خوشا کسی که آن زمان را دریابد. تو را بس است ای ابراهیم!

إبراهیم گفت: من هیچگاه چیزی که بیش از این مایه خوشدلی و روشنی دیده ام شود، به دست نیاورده ام!.

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۳۴ - ۳۳۵ > و نگر: پهلوان، ۲/۵ و ۶؛ و: کمره ای، ۲/۳ و ۴؛ و: الغیبهی نعمانی، ط. فارس حسن کریم، ص ۹۲ <.

(۲) > درباره «ابراهیم (بن زیاد) گرخی»، نگر: الموسوعه الرجائیه المیسره، ۱/۳۳ <.

(۳) > «مقصود مأمون عباسی است» (مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۷۱) <.

(۴) > این تعبیر «دارِ قُدس» خداوند، باز هم در لسانِ سنّت به کار رفته است.

أمیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه شریف _ که درباره «مکاییل» (پیمانها) است _ (ترجمه شهیدی، چ ۳، ص ۱۲۸) فرموده است: «أَفْبَهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَاءِهِ عِنْدَهُ؟»

گفته اند که مُراد از این «دارِ قُدس»، بهشت است (شرح نهج البلاغه، ابنِ ابی الحدید، ط. دارِ احیاء التراث العربی (افست از روی چاپ چهارجلدی قدیم)، ۲/۳۵۳ <.

«عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؟

فَقَالَ: أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ (١) وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ _ عَزَّ وَجَلَّ _ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْنَا جَوْرًا وَظُلْمًا، هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمْدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ، يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيُثْبِتُ فِيهَا آخَرُونَ.

ثُمَّ قَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ :

طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبِهِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أَيْمَةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً، فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ، وَ هُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (٢).

(یعنی):

از یونس بن عبدالرحمن (۳) منقول است که گفت بر موسی بن جعفر _ علیهما السلام _ وارد شدم و به او گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! آیا برپایِ دارنده حق توئی؟ فرمود: من برپایِ دارنده حق هستم، ولی آن برپایِ دارنده که زمین را از دشمنانِ خدایِ _ عَزَّ وَجَلَّ _ پاک کُند، و همانگونه که زمین از جور و ستم پُر شده است آن را از دادگری پُر سازد، همانا پنجمین [نسل] از فرزندانِ من است؛ او را غیبتی است که بخاطرِ بیمناسکی بر جانِش دیر بیَنجامید؛ در روزگارِ آن غیبت، گروهائی از دین باز گردند و گروهائی دیگر ثبات ورزند.

سپس آن حضرت علیه السلام فرمود:

ای خوشا پیروانِ ما که در غیبتِ قائم ما به رشته ما چنگ درزده، و در دوستی ما و بیزاری از دشمنانمان ثابت قدم اند؛ آنان از مایند و ما از آنان؛ خشنودند که ما پیشوایانمانیم و خشنودیم که ایشان پیروانمان اند. ای خوشا ایشان، و باز، ای خوشا ایشان! به خدا که ایشان روزِ رستاخیز در درجاتِ ما با ما هستند).

ص: ۱۵۰

(۱) <در متن چاپی الأربعون حدیثا، «و» نیست؛ از نسخه های پهلوان و کمره ای افزودیم.>

(۲) کمال الدین و تمام التعمه ۳۶۱/ >؛ پهلوان: ۲/۴۳ و ۴۴؛ کمره ای: ۲/۳۰؛ شیخ ما، صدوق (ره)، را، از برای این حدیث، ذیلی هست؛ بدان مراجعه فرمائید.

(۳) <یونس بن عبدالرحمن از بزرگان امامیه است که در روزگار هشام بن عبدالملک زاده شده و از امام کاظم و امام رضا _ صلواتُ الله و سلامُهُ علیهما _ روایت حدیث کرده است و گفته اند که امام رضا علیه السلام به او توجه و عنایت داشته اند. یونس را بیش از سی کتاب بوده است.>

نگر: معالم العلماء، ص ۱۳۲؛ و: الموسوعه الـرجالـیه المیسره، ۲/۳۴۸ و ۳۴۹.>

«عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دَعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ: أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى _ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ _ فَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَّهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَتِهِ وَ مَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

خُرُوجِ إِمَامٍ لِمَحَالِهِ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ

بَكَى الرُّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَام _ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي:

يَا خُرَاعِي! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ، فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْأِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ؟

فَقُلْتُ: لَا يَا مَوْلَايَ! إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا [كَمَا مِلْتُ جَوْرًا].

فَقَالَ: يَا دُعْبَلِ! الْأِمَامُ بَعِيدِي مُحَمَّدُ ابْنِي، وَ بَعِيدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ، وَ بَعِيدِ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّجَةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبٍ تَهْ، الْمَطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا.

وَ أَقْبَا «مَتَى»، فَأَخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ، فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ _ عَلَيْهِمُ السَّلَام _ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ دُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ : مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَهُ (١)».

(يعنى:

از عبدالسلام بن صالح هروی (٢) منقول است که گفت: از دُعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ خُرَاعِي (٣) شنیدم که می گوید: آن چکامه ام را که آغازش این است:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَتِهِ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ (٤)

بر سرورم، علی بن موسی الرضا علیه السلام انشاد (٥) کردم؛ پس چون بدین

ص: ١٥٤

سروده ام رسیدم که:

خُرُوجِ إِمَامٍ لِمَحَالَةٍ خَارِجٍ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ (٦)

إمام رضا علیه السّلام سخت بگریست و سپس سر به سوی من برداشته، فرمود: ای خُزاعی! روح القُدُس (٧) این دو بیت را بر زبان تو رانده است. آیا می دانی که این امام کیست و کی قیام می کند؟

گفتم: نه، ای سِرورَم! تنها شنیده ام که امامی از شما قیام می کند که زمین را از تباهی پاک می سازد و همانگونه که از جُور پُر شده است آن را از عدل پُر می کند.

فرمود: ای دِعْبِل! إمام پس از من، محمّد، پسر م، و پس از محمّد، پسرش، علی، و پس از علی، پسرش، حَسَن، و پس از حَسَن، پسرش، حَجّت قائم است که در روزگارِ غَیْبَتِش او را انتظار کشند و در روزگارِ ظُهورش فرمانش بَرند، و اگر از دنیا جُز یک روز نمانده باشد، خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ آن روز را چندان دراز گرداند که وی خروج کند و زمین را _ همانگونه که از جُور پُر شده است _ از عدل پُر سازد.

و أمّا «کی» [= این که چه هنگام قیام خواهد کرد]، خَبَر دادن از «وقت» است؛ پدرم از پدرش برایم نقل کرد که او از پدرانش _ عَلَيْهِمُ السَّلَام _ نقل کرده است که به پیامبر (ص) گفته شد:

ای رسولِ خدا! قائم که از زاد و رودِ توست کی خُروج می کند؟

آن حضرت _ عَلَيْهِ السَّلَام _ فرمود:

مَثَلِ آن، مَثَلِ رستاخیز است که «آن را به هنگامش کسی جُز وی [= خداوند] آشکار نسازد. در آسمانها و زمین گران آمده است. جُز بناگهان بر شمایان

در نیاید» (۹).).

صَدُوقِ أُمَّتٍ _ قُدَّسَ سِرُّهُ _ پس از نقلِ این خبر [در کمال الدین] گفته است: وَ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ خُزَاعِيٍّ رَا خَبَرَ دِيْغَرِيٍّ اسْتِ كِه دوست دارم آن را در پی این حدیث که گذشت، بیاورم. (۱۰)

[سپس نوشته:]

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ _ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ _ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ:

دَخَلَ دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ _ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ _ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ بِمَرَوْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ قَصِيدَةً وَ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أُنْشِدَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ.

فَقَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ : هَاتِهَا.

فَأَنْشَدَهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَتِهِ وَ مَنَزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ

بَكَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ وَ قَالَ: صَدَقْتَ يَا خُزَاعِي!

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ:

ص: ۱۵۶

إِذَا وَتَرَوْا مُدَّوَا إِلَى وَتَرِيهِمْ أَكْفَا عَنِ الْأَعْوَتَارِ مُتَقَبِّضَاتِ

جَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْلُبُ كَفَّيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَجَلٌ وَاللَّهِ مُتَقَبِّضَاتِ.

فَلَمَّا بَلَغَ قَوْلَهُ:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

قَالَ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: آمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.

فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ:

وَ قَبْرٌ بِنَعْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَتْهُ الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

قَالَ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَلَا أُلْحِقُ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيْنَيْنِ بِهِمَا تَمَامٌ قَصِيدَتِكَ؟

فَقَالَ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُوقَدُ فِي الْأَعْحَشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ

ص: ١٥٧

فَقَالَ دِعْبِلُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَذَا الْقَبْرُ الَّذِي بَطُوسٌ قَبِرَ مِنْ هُوَ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَبْرِي، وَ لَا تَنْقِضِي الْأَيَّامَ وَ اللَّيَالِي حَتَّى تَصِيرَ طُوسٌ مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ زُوَارِي فِي غُرْبَتِي، أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بَطُوسٍ كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ.

ثُمَّ نَهَضَ الرَّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ بَعِيدَ فَرَاغٍ دِعْبِلٍ مِنْ إِنْشَادِهِ الْقَصِيدَةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِهِ، فَدَخَلَ الدَّارَ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ خَرَجَ الْخَادِمُ إِلَيْهِ بِمَائِهِ دِينَارٍ رَضْوِيٍّ؛ فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ: اجْعَلْهَا فِي نَفَقَتِكَ، فَقَالَ دِعْبِلُ: وَاللَّهِ مَا لِهَذَا جِئْتُ، وَ لَا قُلْتُ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ طَمَعًا فِي شَيْءٍ يَصِلُ إِلَيَّ، وَ رَدَّ الصُّرَّةَ وَ سَأَلَ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِ الرَّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ لِيَتَبَرَّكَ بِهِ وَ يَتَشَرَّفَ.

فَأَنْفَذَ إِلَيْهِ الرَّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ جُبَّةً خَزَّ مَعَ الصُّرَّةِ وَ قَالَ لِلْخَادِمِ:

قُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ [مَوْلَايَ]: خُذْ هَذِهِ الصُّرَّةَ فَإِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا تُرَاجِعْنِي فِيهَا. فَأَخَذَ دِعْبِلُ الصُّرَّةَ وَ الْجُبَّةَ وَ انْصَرَفَ.

وَ سَارَ مِنْ مَرْوٍ فِي قَافِلِهِ، فَلَمَّا بَلَغَ «مِيَانَ قَوْهَانَ» وَقَعَ عَلَيْهِمُ اللَّصُوصُ وَ أَخَذُوا الْقَافِلَةَ بِأَسْرِهَا وَ كَتَفُوا أَهْلَهَا، وَ كَانَ دِعْبِلُ فِي مَنِّ كُتِفَ، وَ مَلَكَ اللَّصُوصُ الْقَافِلَةَ وَ جَعَلُوا يُقَسِّمُونَهَا بَيْنَهُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مُتَمَثِّلًا بِقَوْلِ دِعْبِلٍ مِنْ قَصِيدَتِهِ:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ

فَسَمِعَهُ دِعْبِلُ فَقَالَ لَهُ: لِمَنْ هَذَا الْبَيْتُ؟ فَقَالَ لَهُ: لِرَجُلٍ مِنْ خُزَاعِهِ يُقَالُ لَهُ: دِعْبِلُ

بْنُ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ دِعْبِلٌ: فَأَنَا دِعْبِلٌ بَنُ عَلِيٍّ قَائِلٌ هَذِهِ الْقِصَّةَ يَدِهِ الَّتِي مِنْهَا هَذَا الْبَيْتُ. فَوَثَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَأْسِهِمْ وَكَانَ يُصَيِّرُ عَلَى رَأْسِ تَلٍّ وَكَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَخْبَرَهُ فَجَاءَ بِنَفْسِهِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى دِعْبِلٍ، قَالَ لَهُ: أَنْتَ دِعْبِلٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ: أَنْشِدِ الْقِصَّةَ يَدَهُ، فَأَنْشَدَهَا فَحَلَّ كِتَابَهُ وَكَتَفَ جَمِيعَ أَهْلِ الْقَافِلَةِ وَرَدَّ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ لِكِرَامَةِ دِعْبِلٍ.

وَ سَارَ دِعْبِلٌ حَتَّى وَصَلَ إِلَى قُمَّ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قُمَّ أَنْ يُنْشِدَهُمُ الْقِصَّةَ يَدَهُ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَبَّحَ دِعْبِلٌ الْمَتَبِّرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقِصَّةَ، فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمَالِ وَالْخَلْعِ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ وَ اتَّصَلَ بِهِمْ خَبْرُ الْجُبَّةِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَبِيعَ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَاُمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا لَهُ: فَبِعْنَا شَيْئًا مِنْهَا بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ سَارَ عَنْ قُمَّ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رُسْتَقِ الْبَلَدِ لِحَقِّ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْدَاثِ الْعَرَبِ فَأَخَذُوا الْجُبَّةَ مِنْهُ، فَوَجَعَ دِعْبِلٌ إِلَى قُمَّ، فَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّةَ عَلَيْهِ، فَاُمْتَنَعَ الْأَخْدَاثُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَصُوا الْمَشَايِخَ فِي أَمْرِهَا وَقَالُوا لِـدِعْبِلٍ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَى الْجُبَّةِ فَخُذْ تَمَنَّا أَلْفَ دِينَارٍ؛ فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا يَتَسَّ مِنْ رَدِّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ سَأَلَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْهَا، فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ فَأَعْطُوهُ بَعْضَهَا وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ تَمَنَّا بِاقِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ.

وَ انْصَرَفَ دِعْبِلٌ إِلَى وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللَّصُوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمِيعَ مَا كَانَ لَهُ فِي مَنْزِلِهِ فَبَاعَ الْمِائَةَ دِينَارٍ الَّتِي كَانَ الرِّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ وَصَلَهُ بِهَا مِنَ الشَّيْعَةِ، كُلَّ دِينَارٍ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَحَصَلَ فِي يَدِهِ عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَتَدَكَّرَ قَوْلَ الرِّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ :

«إِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا».

وَ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ لَهَا مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ فَرَمَيْدَتْ رَمِيدًا عَظِيمًا فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطَّبِّ عَلَيْهَا، فَنَظَرُوا إِلَيْهَا فَقَالُوا: أَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي نَظَرْنَا فِيهَا حِيلَةً وَقَدْ ذَهَبَتْ، وَ أَمَّا الْيَسِيرُ فَنَحْنُ نَعَالِجُهَا وَ نَجْتَهُدُ وَ نَزُجُو أَنْ تَسْلِمَ. فَاعْتَمَّ دُعْبِلٌ لِدَلِكْ عَمَّا شَدِيدًا وَ جَزَعَ عَلَيْهَا جَزَعًا عَظِيمًا. ثُمَّ إِنَّهُ ذَكَرَ مَا مَعَهُ مِنْ فَضْلِهِ الْجُبَّةِ فَمَسَّحَهَا عَلَى عَيْنِي الْجَارِيَةِ وَ عَصَبَهَا بِعَصَابِهِ مِنْهَا مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَأَصْرَبَتْ وَ عَيْنَاهَا أَصْحُ مِمَّا كَانَتْ (وَ كَأَنَّهُ لَيْسَ لَهَا أَنْتَرُ مَرَضٍ قَطُّ) بِبَرَكَه [مَوْلَانَا] أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (١١).

(يعني:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ _ كِهْ خُدا از وی خُشنود باد _ از پدرش نقل کرده و او از جدِّ وی، إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، و او از عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ هَرَوِيِّ نقل کرده است که گفت:

دُعْبِلُ بْنُ عَلِيِّ خُزَاعِي _ كِهْ خُدا ازو خُشنود باد _ در مَرَوْ بِرِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ وارد شد و به او گفت: ای پسرِ رسولِ خدا! من درباره شما چکامه ای سروده ام و به جان خویشتم سوگند خورده که آن را پیش از تو بر کسی اِنْشَادُ نَكُنْ. إِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: بخوانش.

دُعْبِلُ نيز آن را بِرخواند:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَتِهِ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُتَقَفَّرُ الْعَرَصَاتِ (١٢)

چون به این سُروده اش رسید که:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ (١٣)

ص: ١٦٠

أبو الحسن رضا _ عليه السلام _ گریست (۱۴) و گفت: راست گفتم ای خُزاعی!

چون به این سروده اش رسید که:

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَىٰ وَاتْرِبِهِمْ أَكْفًا عَنِ الْأَعْوَاتِ مُنْقَبِضَاتِ (۱۵)

أبو الحسن علیه السلام دستانش را زیر و زیر می فرمود و می گفت:

آری! به خدا قسم بسته (و باز کشیده) است. (۱۶)

چون به این سروده اش رسید که:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي (۱۷)

إمام رضا علیه السلام فرمود: خداوند تو را در روزِ هراسِ مهین (۱۸) در امان بدارد.

چون به این سروده اش رسید که:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ (۱۹)

إمام رضا علیه السلام فرمود: آیا بدین موضع دو بیت نینفزایم که چکامه ات بدانها کامل گردد؟

دَعْبِلُ گفتم: بیفزائید، ای فرزندِ رسولِ خدا!

پس امام رضا علیه السلام فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُوقَدُ فِي الْأَعْحَاشِ بِالْحَرَاقَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ (۲۰)

ص: ۱۶۱

دِعْبِلِ گفت: ای فرزندِ رسولِ خدا! این قبر که در طوس است، قبر کیست؟

إمام رضا _ عَلَيْهِ السَّلَام _ فرمود: قبر من است، و دیرزمانی نخواهد گذشت که طوس محلّ آیند و رَوْنِدِ شِيعِيَانِ من و کسانی می شود که مرا در غُربتم زیارت می کنند. بدان که هرکس مرا در غُربتم در طوس زیارت کند، در روز قیامت با من در پایه من و آمرزیده خواهد بود.

سپس، پس از آنکه دِعْبِلِ از بَرخواندنِ چکامه پرداخت، إمام رضا علیه السَّلَام برخاست و او را فرمود که بر جای خویش بماند؛ خود به خانه درون شد، و چون لَختی گذشت، خادم از خانه بیرون شده به سوی دِعْبِلِ آمد و برایش یکصد دینار رَضَوِی (۲۱) بیاورد و به او گفت: مولایم تو را می گوید: این را برای خود هزینه کن. دِعْبِلِ گفت: به خدا قَسَم از برای این نیامدم و این چکامه را به طمع آن نگفتم که چیزی به دست آورم. همین زر را بازگرداند و جامه ای از جامه های إمام رضا علیه السَّلَام را درخواست کرد تا بدان بَرکت و شرافت یابد.

إمام رضا علیه السَّلَام جُبه ای از خَز (۲۲) با همان همین برای او فرستاد و به خادم فرمود: او را بگو: مولایم تو را می گوید: این همین را بَشِیتان که زودا بدان نیازمند شوی و دیگر در این باره با من بگومگو مکن. دِعْبِلِ هَمِیان و جُبه را بَرگرفت و بازگشت.

پس در کاروانی از مَرَو روان شد، و چون به «میان قوهان» (۲۳) رسید، دزدان بر ایشان دست یافتند، کاروان را بتمامی بگرفتند و دستِ کاروانیان را بر پُشتِ کتفهایشان بستند. دِعْبِلِ در شمارِ این دستِ بستگان بود. دزدان اُموالِ کاروان را تَصَرَّف کردند و به تقسیم آن دست گشودند. مردی از این جماعت به سخنِ دِعْبِلِ در آن چکامه تَمَثَّل کرد و خواند:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ (۲۴)

دِعْبِلِ آن را شنید و به او گفت: این بیت که راست؟ مرد به او گفت: مردی راست از قبیله خُزاعه که او را دِعْبِلِ بن علی خوانند. دِعْبِلِ او را گفت: دِعْبِلِ بن علی، سَرِاینده این چکامه که این بیت از آن است، مَنَم. آن مرد به سَوِی سَرِکرده شان _ که بر سرِ پُشته ای نماز می گُزارد و از شیعیان بود _ شتافت و او را بیاگاهانید. سَرِکرده راهزنان، خود، آمد، تا بالای سَرِ دِعْبِلِ بایستاد. او را گفت: دِعْبِلِ توئی؟ گفت: آری. او را گفت: چکامه را بَرخوان. بَرخواند. پس دستانِ او و دستانِ همه کاروانیان را بگشود و به حرمتِ دِعْبِلِ هر آنچه را از کاروانیان ستانده بودند، به ایشان بازگردانید.

دِعْبِلِ روان شد تا به قُم (۲۴) رسید. اهلِ قُم از او خواستند که چکامه را برایشان اِنْشاد کُنند. ایشان را فرمود تا در مسجدِ جامع گِرد آیند و چون گِرد آمدند، دِعْبِلِ بر فرازِ منبر شد و چکامه را برایشان بخواند. مردمان اموال و خِلَعَت های بسیار به او صله دادند، و چون خبرِ جُبه به ایشان رسیده بود، از او خواستند تا جُبه را به هزار دینار بفروشد. از این کار سر باززد. او را گفتند که پاره ای از آن را به هزار دینار بفروش. باز نپذیرفت و از قُم رهسپار شد. چون از سَوادِ شهر بیرون شد، گروهی از جوانانِ عَرَب (۲۷) به او در رسیدند و جُبه را از وی ستدند. پس دِعْبِلِ به قُم بازگشت و از ایشان خواست جُبه را به او باز گردانند. جوانان از این کار سر باز زدند و در این باره سخنِ پیران را نیز نشنیدند و به دِعْبِلِ گفتند: به جُبه دست نخواهی یافت؛ پس بهایِ آن را به هزار دینار بستان. دِعْبِلِ سخنشان را نپذیرفت، و چون از بازپس گرفتنِ جُبه نومید شد، از ایشان درخواست که پاره ای از آن را به او بدهند. درخواستش را پذیرفتند و بهره ای از جُبه را به او دادند و بهایِ باقیِ آن را به هزار دینار بدو پرداختند. هنگامی که دِعْبِلِ به زادبومِ خویش بازگشت، دید دُزدان، هر آنچه را در خانه داشته است، برگرفته و بُرده اند. پس آن صد دینار را که امام رضا علیه السّلام به او صله داده بود، به شیعیان فروخت و به هر دینار صد درهم ستد تا ده هزار درهم

در دستش گِرد آمد. پس سخنِ امامِ رضا علیه السَّلام را به یاد آورد که فرموده بود: «زودا بدان نیازمند شوی».

دِعْبِل را کنیزکی بود که در دلش جای داشت. کنیزک را دردِ چشمی سخت به هم رسید و دِعْبِل طیبیان را به بالینش حاضر آورد. چون درو نگریستند، گفتند: چشمِ راست را چاره ای نمی توانیم کرد و از دست شده، ولی چشمِ چپ را علاج می کنیم و می کوشیم و اُمید آن داریم که به شود. دِعْبِل ازین روی سخت اندوهگین شد و ناشکیبی بسیار نمود. وانگهی باقیمانده ای را که از آن جُبه با خود داشت فریاد آورد. پس آن را بر دو دیده کنیزک پساوید و از آغازِ شب دَسْتارِ گونه ای از آن را بر دیدگان او بست.

بامدادان دیدگانِ کنیزک از پیش هم بهتر و سالم تر شده بود، و به برکتِ سِرْوَرِ ما، اَبوالْحَسَنِ رضا علیه السَّلام، پنداری هیچ نشان از بیماری در او نبود.

ص: ۱۶۴

(۱) کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۲/ - ۳۷۳ >؛ و نگر: پهلوان: ۲/۶۲ - ۶۳؛ و: کمره ای، ۲/۴۳ و ۴۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، با ترجمه غفاری - مستفید، ۲/۶۵۵ - ۶۵۷ <.

(۲) >أبو الصلت عبد السلام بن صالح هروی - هر چند در این که از خاصه است یا عامه، اختلاف است - ثقه و صحیح الحدیث است و از زواتِ احادیثِ حضرتِ ثامن الحُججِ علیهم السلام به شمار می رود. او را کتابی است.

نگر: الموسوعه الـرجالـیه المیسره ۱/۴۷۹؛ و: مجمع الرجال، ۴/۸۷ و ۸۸ <.

(۳) >دِغِبِل (أبو علی - یا: أبو جعفر - محمّد بن علی بن رزین خُزاعی / ۱۴۸ - ۲۴۵ یا ۲۴۶ ه . ق.)، شاعرِ بنامِ شیعی است که تبارش به «بُیدیل بن ورفاء» صحابی می رسد. خاندانِ او راویِ حدیث و اهلِ شعر بودند. دِغِبِل روزگارِ چهارتن از پیشوایانِ معصوم (یعنی امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد) - علیهم السلام - را دریافت و در طرفداری از اهلِ بیت - علیهم السلام - راسخ و مُصتّر بود. طبعًا این خوی و روشِ وی و آنچه در ستایشِ اهلِ بیت - علیهم السلام - و نکوهشِ دشمنانشان می سُرود، بسیاری از اربابِ قدرت و عصیّت را از وی رنجیده خاطر و مُکدّر می ساخت. لذا بی سبب نبود که خود می گفت: سی سال است دارِ خود را بر دوش دارم!

بلندآوازه ترین سروده وی «چکامه تائی» (الـتائیـیه) است که در ستایشِ اهلِ بیتِ علیهم السلام سروده و در تاریخ و ادبِ اسلامی - بویژه میانِ شیعیان - ارج و قداستی ویژه یافته است. این چکامه را جمعی از بزرگانِ شیعه - چون علامه مجلسی و سیدنعمه الله جزائری (رضوانُ الله علیهما) - ، ترجمه و یا شرح کرده اند.

از دِغِبِل سه اثر می شناسیم: یکی طبقات الشعراء که مورد استفاده خطیب بغدادی و ابن عساکر و ابن خَلْکان و... هم واقع شده. دیگر کتاب الواحده فی مناقب العرب و مثالبها؛ سدیگر دیوان اشعار وی که ابوبکر صولی در سبب و رَقِ گردآورده بود و تدوین دیگر آن از حمزه بن حسن اصفهانی است.

دِغِبِل خود راوی حدیث نیز هست. برخی از مُحَدَّثانِ سِنِّیِ أخبارِ وی را به سبب تشیّعش ضعیف قلمداد کرده اند ولی شیعیان احادیث او را معتبر می دانند و عالمان شیعه پاکی باور و درست‌ایمان و صحت احادیث وی را تصدیق کرده اند.

نگر:

الطَّلِيعه، السَّمَاوِی، ۱/۳۲۱ _ ۳۲۴؛ و: خاندانِ وحی [علیهم السَّلام]، قُرْشِی، ص ۶۱۶ و ۶۱۷؛ و: دائرة المعارفِ تَشْبِیحِ ۷/۵۳۸ _ ۵۴۰؛ و: شعراء المناقب، ج. جهانبخش (دستنوشته مؤلف).<

(۴) > یعنی: (آن خانه ها) در شب گاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن نگاهِ وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده.<

(۵) > در مورد «شعر»، مُراد از «إنشاء»، سرودن است، و مقصود از «إنشاد»، برخواندن.<

(۶) > یعنی: (آنچه امید می دارم) خروج پیشوائی است که بی گمان خروج می کند و به نام خدا و با برکات فراوان قیام می نماید. در میان ما همه گونه های حق و باطل را از هم جدا و ممتاز می سازد و جزای نیک و بد می دهد.<

(۷) > مُراد از «روح القدس» جبرئیل است. ظاهراً از حیث ساختار (إضافة «روح» به «قدس»)، نظیر تعبیری چون «حاتم الجود» (به معنای «حاتم جواد») و «زید الخیر» می باشد، و لذا به معنای «روح مقدّس» است (نگر: مجمع البحرین ۲/۲۳۷ و ۲۳۸).

نیز نگر: قاموس قرآن قُرْشِی، ۳/۱۳۱ و ۱۳۲.<

(۸) > درباره مدّعی کسانی که به تعیین وقت ظهور می پردازند و پرهیز اهل بیت علیهم السَّلام از تعیین وقت حتمی و مشخص، نگر: مرآه العقول، ۴/۱۷۰ _ ۱۷۹؛ و: إلزام التَّاصِب، ۱/۲۵۹؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السَّلام)، الشاکری، ۱۷/۳۴۹ _ ۳۵۴.<

(۹) > «لایجلّیها... بغتّه»، بخشی از آیت ۱۸۷ از سوره هفتم قرآن کریم است.<

(۱۰) > طرفه آن است که در عیون أخبار الرضا علیه السَّلام هم پس از نقلِ خَبَرِ سپسین، خَبَرِ پیشین را با عبارتی از همین دست، آورده است. نگر: عیون أخبار الرضا علیه السَّلام، با ترجمه غفّاری _ مُستفید، ۲ / ۶۵۵.<

(۱۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۷۲ _ ۳۷۶ >؛ و: نگر: پهلوان، ۲/۶۳ _ ۶۹؛ و: کمره ای، ۲/۴۴ _

(۱۲) > یعنی: (آن خانه ها) درسگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن نگاه وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده <.

(۱۳) > یعنی: فئی ء ایشان را می بینم که در میان جز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فئی که متعلق بدیشان است، تهی است.

توضیحا می نویسم:

«فئی ء» _ در اصطلاح عالمان اسلامی _ یعنی: غنیمت بی مشقت (مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق داودی، ص ۶۵۰)، آنچه مسلمانان را بی جنگ و جهاد از اموال کفار فرادست آید (غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۳/۲۱۲)، خراج و غنیمت (نزه النظر، البدری، ص ۶۶۸).

«فئی ء» از آن خدا و رسول و ذی القربی ست (قاموس قرآن قرشی ۵/۲۱۵).

درباره «فئی ء» همچنین، نگر: المصطلحات الإسلامیه، العلامه العسکری، جمع و تنظیم: سلیم الحسنی، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

در شعر دِغْبِل، در واقع، «فئی ء»، حکایتگر حقوق اهل بیت _ علیهم السّلام _ است که غضب شده، اعم از «فئی ء» و «امامت» (سنج: خاندان وحی [علیهم السّلام]، قرشی، ص ۶۱۳).

نیز نگر: پینوشت سپسین <.

(۱۴) > چنان که علامه مجلسی _ رضوان الله علیه _ نوشته است: «گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الاهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا. جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت» (بیست و پنج رساله فارسی، ص ۹۴).

در واقع، حقوق مالی و دنیوی اهل بیت _ علیهم السّلام _ در ضمن حقوق بزرگ تر و سترگ تر ایشان و اُمت غصب شد؛ از این رو، وجهه ای نمادین یافت که حکایت از غضب جمیع حقوق می کرد و مُلازِم با گمراهی و پریشانی اُمت بود. کسی که در احتجاجات مربوط به «فدک» و... تأمل کافی کند، در این معنا تردید نخواهد کرد.

دریغ و درد بنیادین از حیث هدایت مردم بود؛ مردمی که در پی أهواء و أغراض و ولایت این و آن رفته بودند ولی هدایتشان تنها به دست خاندان وحی _ علیهم السّلام _ ممکن بود (نگر: الإرشاد، ط. مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ۲/۱۶۷ و ۱۶۸)، و رسالت بزرگ این خاندان نیز همین هدایتگری و نجاتبخشی بود <.

(۱۵) > یعنی: چون مورد ظلم و جنایت واقع شوند، دستهایی را به سوی کسانی که بر ایشان ظلم و جنایت روا داشته اند، دراز

می کنند که از کین خواهی بسته (و باز کشیده) است (= کین نمی جوید).<

ص: ۱۶۷

(۱۶) <فرمایشِ امام علیه السّلام با توجّه به این بیتِ دَعْبِلِ است که در پینوشتِ پیشین ترجمه شد.>

(۱۷) <در این جهان و در گذرِ روزان و شبان (به سببِ ولایِ اهلِ بیتِ رسالت _ علیهم السّلام _) در بیم به سر بُرده ام، ولی امید دارم پس از مرگ (بخاطرِ این ولا و عقیده) به امان دست یابم.>

(۱۸) <«الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ» _ که ما به «هَراسِ مِهین» ترجمه کرده ایم _ تعبیری است وَحْیانی و در قرآنِ کریم (س ۲۱ ی ۱۰۳) به کار رفته.>

(۱۹) <یعنی: و قبری در بغداد است، متعلّق به جانی پاک، که خداوندِ رحمان او را در غرفه های بهشت در میانِ رحمتِ خویش گرفته.>

می گویم: مُراد مرقدِ مُطَهَّرِ حضرتِ موسی بن جعفر _ علیهما السّلام _ است (نگر: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، ص ۶۱۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السّلام، با ترجمه غفّاری و مستفید، ۲/۶۵۰) که در «مقابرِ قریش» آن روزِ بغداد (/ کاظمین امروز) به خاک سپارده شده اند.>

(۲۰) <یعنی: و قبری در طوس است. چه مُصیبتی که تا حشر در اندرونِ آتش می افروزد، تا زمانی که خداوند قائمی را برانگیزد که نگرانی و اندوهانِ نفسِ گیر را از ما بزدايد.>

(۲۱) <مُراد از «دینارِ رَضوی»، همان دینارهایی است که به نامِ مبارکِ امامِ رضا علیه السّلام سگّه زده بودند. نگر: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، سیدعلی اکبرِ قَرَشی، ص ۶۱۵؛ و: دائره المعارفِ شیع، ۷/۵۳۹.>

(۲۲) <مُراد از «خَز» و «جَبّه خَز» _ که باز هم ذکرِ عطایِ آن در روایاتِ آلِ البیت (علیهم السّلام) رفته است (نگر: اصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی ۲/۳۹۸) _ ، نه پارچه و جامه یکپارچه ابریشمینِ معروف در بعضِ اُدوار، بلکه پشمِ نوعی جانورِ آبی و بافته آن، یا بافته دیگری است (نگر: مجمع البحرین، اعداد محمود عادل، ۱ / ۶۴۱).>

(۲۳) <به نظر می رسد «میان قوهان»، دگرگونه آوائی «میان کوهان» باشد.>

(۲۴) <یعنی: «فَی» ایشان را می بینم که در میانِ جُز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فِئتی که متعلّق بدیشان است، تهی است.>

(۲۵) <یکی از پژوهندگانِ همروزگارِ ما می گوید:

باور ندارم که اینان، دزد _ به معنایِ متعارف _ بوده و راهزنی می کرده اند و پیشه ایشان سرقت بوده است؛ بلکه گمان می کنم اینان از گروههایِ مُعارض و استیزه گر با حکومتِ عَبّاسی بوده اند که اوضاعِ سیاسی و اجتماعی ناگزیرشان کرده بوده است راه کاروانهایی را که از خراسان به دیگر جایها رهسپار می شده اند ببندند و بخاطرِ دفاع از باورهایِ خویش با ایشان

پیکار کنند. در غیر این صورت، چگونه ممکن است که مُجَبَّانِ أَهْلِ بَيْتٍ _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ دزد و راهزن باشند؟ بهترین دلیل بر این مطلب آن است که سَرگَرده ایشان شاعرِ خاندانِ وحی _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ را گرامی می دازد و سُروده او را از بر دارد و بِخاطِرِ مَحَبَّتِ أَهْلِ بَيْتٍ _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ اموالِ کاروانیان را به ایشان بازمی گرداند.

(نقل به مضمون از: الفصول المهمه، تحقیق سامی الغریبی، ۲/۹۹۶، هامش).

می گویم:

البته، این احتمال، قابلِ توجّه است، لیک باید ملحوظ ساخت که در بسیاری از موارد کسانی هم که واجِدِ مراتبِ تقوائی و ایمانی و عَمَلِیِ تَامٍ و عالی نبوده اند، بر اثرِ پاره ای شایستگیها و توفیقات و به فعلیت رسیدنِ بعضِ استعدادها، در برابرِ قرآن و عترت خضوع کرده و حتّی از همین رهگذر به توبه نَصوح رسیده اند. پاره ای از نگارشهایِ عارفانه و صوفیانه پیشینگان حکایات و روایاتی از حال و قالِ این مردمان در بر دارد.

این که از قبائلِ عربِ مهاجر و باشنده آن نواحی گروهی راهزن و یا عیار و حتّی فتوتِ پیشه برخاسته باشند و در عینِ رفتارهایِ عیّارانه _ که در حدود و تُغورش با مذهبِ أَهْلِ بَيْتٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) در نمی سازد _، نوعی احساسِ تکریم نسبت به زاد و رود رسولِ خدا _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ داشته باشند، غیر معقول نیست. تاریخ، از بسیاری از عامّه و غیر شیعیان، رفتارهایِ احترام آمیزی از این دست حکایت کرده است.

آشنائی با شعرِ دَعْبَلِ نیز از برایِ چُنین گروهی در خورِ استبعاد نیست؛ زیرا در فرهنگِ قبائلِ عربِ دلبستگی به شعر در انحصارِ خواص نمی باشد؛ بلکه طبیعی است شعری که دَعْبَلِ در حضورِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ خوانده، بسرعت در میانِ توده ای از مردمان و قبائلِ عربِ پیرامونِ مرو دهان به دهان گشته باشد و به گوشِ بسیاری از اعرابِ آن نواحی رسیده.

توضیح افزون بر این، تطویلِ بلاطائل است، زیرا گمان می کنم آشنائی با فرهنگ و آدابِ عرب و شیوه زندگانی آن روزگار، جایِ «إِنْ قُلْتَ» و «قُلْتَ» زیادی باقی نگذارد؛ و اللهُ أَعْلَمُ.

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ : إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

فَقَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ! مَا مِنَّا إِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ _ عَزَّ وَجَلَّ _ وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهَ _ عَزَّ وَجَلَّ _ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دُتُّهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَيَحْرِمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتَهُ وَهُوَ سَجِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كَثِيئُهُ وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ يَذَلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ [وَ] يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عَدَّةُ أَهْلِ بَدْرِ، ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ _ عَزَّ وَجَلَّ _ :

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)؛ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْأَيْدِ خُلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَرْضَىٰ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -

قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ رَضِيَ؟

قَالَ: يُلْقَىٰ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةُ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ فَأَحْرَقَهُمَا» (۲).

(يعنى):

از عبد‌العزيز بن عبدالله حسيني (۳) منقول است كه گفت: به محمد بن علي بن موسي [يعنى: امام جواد] - عليهم السلام - گفتم:

من اميد دارم كه شخص شما آن برپايي دارنده (/ قائم) از خاندان محمد باشيد كه زمين را - همانگونه كه از جور و ظلم پُر شده است - از قسط و عدل پُر مي سازد.

امام عليه السلام فرمود: اي ابوالقاسم! هيچيك از ما نيست كه برپايي دارنده امر خدائي - عَزَّ وَجَلَّ - و راهنما به سوي دين خدا نباشد، وليك آن برپايي دارنده (/ قائم) كه خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - به وسيله او زمين را از اهل كُفر و انكار پاك مي سازد و از عدل و قسط پُر مي كند، هموست كه ولادت او بر مردمان پوشيده باشد و خود او از چشم ايشان نهان گردد و نام بُردنش بر ايشان حرام باشد (۴) و او هَمْنَام و هَم كُنِيه ي رسول خدا (ص) است و اوست كه زمين از برايش درنورديده آيد (۵)، و هر دشوار پيش او خوار گردد، و از دورترين جايبهاي زمين، از يارانش به شمار اهل بدر، سيصد و سيزده مرد، بر او كَرْد آيند و اين سخن خدائي - عَزَّ وَجَلَّ - است كه: «هرجا كه

ص: ۱۷۲

باشید خداوند همگی تان را بیاورد؛ که خداوند بر هر چیز تواناست» (۶)؛ پس چون این شمار از اهلِ إخلاص، از برای او گردد آیند، خداوند امرش را آشکار کند، و چون «عقد» _ که ده هزار مرد است _ برای او فراهم آید، به إِذْنِ خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ خروج کند و پیوسته دشمنانِ خدایِ را به قتل آرد تا جائی که خداوند _ عَزَّ وَ جَلَّ _ خشنود گردد.

عبدالعظیم گفت: او را گفتم: سرورم! چگونه بداند که خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ خشنود شده است؟

فرمود: در دلِ او رَحْمَتِ اَفْکَنْد؛ و چون به مدینه در آید، لات و عُزَی را بیرون آرد و بسوزاند.

(۱) سوره بقره، آیه ۱۴۸.

(۲) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۷۷ - ۳۷۸ > و نگر: پهلوان، ۲/۷۱ و ۷۲؛ و: کمره ای، ۲/۴۹ و ۵۰؛ و نیز نگر: کفایه الأثر خزاز، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ و: الإحتجاج طبرسی، ۲/۴۸۱ و ۴۸۲، ط. أسوه؛ و: وسائل الشیعه، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التّراث، ۱۶/۲۴۲ و ۲۴۳؛ و: بحار الأنوار، ۵۱/۳۲ و ۱۵۷ و ۵۲/۲۸۳ (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء بیروت)، تفسیر نورالثقلین، تحقیق الرّسول المحلّاتی، قم: المطبعه العلمیه، ۱/۱۳۸ و ۱۳۹؛ و: مستدرک الوسائل ۱۲/۲۸۳؛ و: موسوعه کلمات الإمام الجواد علیه السّلام، ط. ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.<

(۳) >أبوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السّبط الأ-کبر الإمام الحسّن المجتبی _ علیه السّلام _ (معروف به: عبدالعظیم حسّنی)، از أعاضم زاد و رود امیر مؤمنان و زهرای بتول _ صِلواتُ اللّهِ و سِلامُهُ عَلَیْهِما _ و از یاران بزرگوار و آرجدارِ امام جواد و امام هادی _ علیهما السّلام _ بشمارست. برخی او را از أصحابِ امام هشتم علیه السّلام نیز قلمداد کرده اند و احتمال این که به محضرِ امامِ عسکری علیه السّلام هم شرفیاب شده باشد، نیرومند است. ائمه اطهار _ علیهم السّلام _ او را گرامی می داشته اند.

مرقد این بزرگوار در ری، از دیرباز زیارتگاهی مورد توجه و احترام و اعتبار بوده است، و در مأثور، زیارت آن جناب دارای پاداشی سترگ دانسته شده.

این بزرگوار که در میان عموم ایرانیان به نام «شاهزاده عبدالعظیم» شهرت دارد، محدّثی جلیل به شمار می آید و از وی بیش از ۳۳ روایت در «کتب اربعه» آمده است.

ص: ۱۷۵

حضرت عبدالعظیم کتابی به نام خطب أمير المؤمنين عليه السلام تألیف کرده است که متأسفانه به دست ما نرسیده.

نگر: الموسوعه الزجائیه المیسره ۱/۴۸۴؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۳۶ و ۳۷؛ و: فهرس التراث ۱/۲۷۰ و ۲۷۱؛ و: مجمع الرجال ۴/۹۷ و ۹۸؛ و: خاندان وحی [علیهم السلام]، قُرشی، ص ۶۹۸ و ۶۹۹.<

(۴) <درباره پُرسمانِ حرمتِ نام بردن از آن حضرت، در پیشگفتارِ ترجمان سخن گفته شد.>

(۵) <در این باره، نگر: متن حدیث ۳۲ و پینوشت ۶ در بخش پینوشتهای همان حدیث.>

(۶) <ترجمه همان بهره از آیت ۱۴۸ سوره بقره است که در متن بیامده بود. مرحوم فیض _ رضوانُ الله علیه _ در تفسیر صافی (تحقیق الأُمینی، ۱/۳۰۱) _ پس از اشاره به قولی که این عبارت شریف قرآنی را مربوط به حشرِ روزِ رستاخیز می داند _ خاطر نشان می کند بنا بر اخبارِ اهل البیت _ علیهم السّلام _، مراد این عبارت قرآنی، اصحابِ حضرت مَهدی علیه السلام اند که در آخر الزّمان گرد آورده می شوند.>

ص: ۱۷۶

اشاره

«عن (۱) الصُّقْرِ بْنِ أَبِي دُلْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ الرَّضَا _ عَلَيْهِمُ السَّلَام _ يَقُولُ:

إِنَّ الْأَئِمَّامَ بَعْدِي الْحَسَنَ ابْنِي وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.» (۲).

(یعنی:

از صُقْرِ بْنِ أَبِي دُلْفٍ (۳) منقول است که گفت: شنیدم علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام > یعنی: امام هادی علیه السلام > می فرمود:

همانا پیشوا پس از من، پسرم حسن است، و پس از حسن، پسرش قائم که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پر شده است، از قسط و عدل پر می سازد.)

(۱) <در سندِ نسخه پهلوان و کمره ای بجایِ «عَنْ»، «حَدَّثَنَا» است.>

(۲) کمال الدین و تمام النعمه / ۳۸۳ >؛ پهلوان: ۲/۷۹ _ ۸۰؛ و: کمره ای: ۲/۵۵.<

(۳) <مراد صیقر بن ابی دلف کزخی است که باز هم از امام هادی علیه السلام حدیث روایت کرده. نگر: الموسوعه الرجالیه المیسره، ۱/۴۳۸.>

ص: ۱۷۹

حضرت قائم (عج)

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ [مِنْ] بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدَأًا:

يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! إِنَّ اللَّهَ _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ وَ لَا يُخْلِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ، وَ بِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

قال: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنِ الْأِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ؟

فَنَهَضَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ:

يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ وَ عَلَى حُجَّتِهِ، مَا

عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَيَجِيءُ رَسُولَ اللَّهِ _ صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ وَكَثِيرُهُ، الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسِيًّا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! مِثْلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُ الْخَضِرِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _، وَ مِثْلُهُ مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَهُ لَا يَنْجُو فِيهَا مِنْ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ [فِيهَا] لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرْجِهِ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ! فَهَلْ مِنْ عَلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟ فَنَطَقَ الْغُلَامُ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ:

أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ الْمُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَلَا تَطْلُبْ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ، يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ!

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَخَرَجْتُ مَشِيرورًا فَرِحًا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَرِيدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ [بِهِ] عَلَيَّ، فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طُولُ الْغَيْبِ يَا أَحْمَدُ!

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ إِنْ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ؟

قَالَ: إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ عَهْدَهُ لَوْلَايَتِنَا، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْأَيْمَانَ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا عَدَا فِي عِلِّيْنِ. (١).

(يعنى):

از أحمد بن إسحاق بن سعد أشعري (٢) منقول است كه گفت:

ص: ١٨٢

بر ابومحمّد حسن بن علی - عَلَیْهِمَا السَّلَام - وارد شدم و می خواستم از وی درباره جانشین پس از او بپرسم. خود آغاز به سخن فرمود و مرا گفت:

ای احمد بن إسحاق! خدای - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - از آنگاه که آدم علیه السلام را بیافریده تا آنگاه که رستاخیز بر پا شود، زمین را از حجّتی که خدای را بر آفریدگانش باشد، خالی نگذاشته است و نمی گذارد؛ بدو بلا را از زمینان می گرداند و بدو باران را فرو می بارد و بدو برکات زمین را بیرون می آرد.

أحمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! امام و خلیفه پس از تو کیست؟! امام علیه السلام شتابان برخاست و به خانه درون رفت؛ پس بیرون آمد و کودکی سه ساله بر دوش داشت که گوئی چهره اش ماه شب چهاردهم بود. آنگاه فرمود:

ای احمد بن إسحاق! اگر ارج و پایگاهی که نزد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - و نزد حُجَّتْهَاِی او داری، نبود، این پسر را به تو نشان نمی دادم. او هَمْنَام و هَمَّ کُنْیةِ ی رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - است؛ کسی که زمین را - همانگونه که از جَوْر و ظلم پُر شده است - از قِسط و عدل پُر می سازد.

ای احمد بن إسحاق! مَثَلِ او در این اُمَّت، مَثَلِ خِضْر علیه السلام است، و مَثَلِ او مَثَلِ ذُو الْقَرْنَيْنِ (۳) است. به خدا قَسَم او چنان غیبتی داشته باشد که جُز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - او را بر باور به امامت پایدار داشته و در آن روزگار به دعا برای تعجیلِ فَرَجِش مَوْفَق ساخته باشد، از هلاک رهائی نیابد.

أحمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای سَرَوْرَم! آیا نشانه ای هست که دلم با آن آرام یابد؟ آن کودک علیه السلام به زبانِ عربی فصیح به سخن آمد و فرمود:

من اندوخته خداوند در زمین و کینِ ستان از دشمنانِ اویم؛ ای احمد بن إسحاق!

پس از عیان دیدن در جستجوی نشانه مباش! (۴)

أحمد بن إسحاق گفت: شاد و خرم بیرون آمدم و چون فردا شد، باز گشتم و به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! بخاطر آنچه بدان بر من منت نهادی، بس شادم؛ وانگهی آن سنت که از خضر و ذوالقرنین در وی هست چیست؟

فرمود: طول غیبت، ای أحمد!

گفتم: ای پسر رسول خدا! غیبت او به طول می انجامد؟

فرمود: به خدا قسم چنین است، تا آنجا که بیشترین معتقدان بدین امر (۵) از آن باز گردند و جز کسی که خدای عز و جلّ - پیمان ولایت ما از او ستانده و ایمان را در دلش نگاشته و او را با جانمایه ای از جانب خود نیرو داده باشد (۶)، بر جای نماند.

ای أحمد بن إسحاق! این امری است از امر خدای، و سترّی است از سترّ خدای، و نهانی است از نهان خدای؛ پس آنچه به تو دادم بستان و پوشیده دار و از شاكران باش تا فردا با ما در علّیین (۷) باشی.

ص: ۱۸۴

(۱) کمال الدین و تمام النعمه ۳۸۴/ و ۳۸۵ >؛ و نگر: پهلوان، ۲/۸۰ _ ۸۲؛ و: کمره ای، ۲/۵۵ _ ۵۷.<

(۲) >أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد أشعری از بزرگان شیعیان قم، ثقه و از خواص حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

نگر: الموسوعه الرجالیه المیسره، ۱/۴۸.<

(۳) >درباره «ذوالقرنین» که در کتاب و سنت از او یاد شده است، بحثهای دامنه داری طرح گردیده (نگر: قاموس قرآن قرشی، ۵/۳۱۲ _ ۳۱۹؛ و: مجمع البحرین ۲/۴۹۴ _ ۴۹۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۳/۲۴۶؛ و: مرآه العقول ۳/۱۵۸ و ۱۵۹، و ۴/۳۰۴؛ و: دائره المعارف تشیع ۸/۶۰ _ ۶۳).

درباره غیب ذوالقرنین، علی الخصوص، نگر: کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق غفاری، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق، صص ۳۹۳ _ ۴۰۶؛ و: پهلوان ۲/۹۳ _ ۱۱۶؛ و: کمره ای ۲/۶۳ _ ۷۸.<

(۴) >مرحوم میرمحمدصادق خاتون آبادی، این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «پس مَطْلَبُ أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۴۹).

سالها پیش از او نیز مرحوم میرلوحی در کفایه المهتدی _ که به نظر می رسد مرجع مرحوم خاتون آبادی بوده است _ اینگونه ترجمه نموده: «پس طلب مکن أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (گزیده کفایه المهتدی، ص ۱۷۷).

«لا تطلب أثراً بعد عين» در زبان عربی مثل است و به کسی گفته می شود که چیزی را که عیان

می بیند فرومی گذارد و در پی نشانه ای از آن برمی آید (نگر: أقرب الموارد، ذیل «عین»).<

(۵) <مُرَادُ مِنْ أَمْرِ، وَلَايَةِ وَ مَذْهَبٍ وَ مُعْتَقَدَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - أَسْت. سَنَج: مَرَّاهُ الْعُقُولُ ۱/۹۳.>

(۶) <رَجُوعٌ بِفَرْمَائِدٍ بِهٖ مَتْنِ حَدِيثِ چَهَارمِ وَ بِنِوَشْتَهَائِ ۳ وَ ۴ مِنْ أَمْرِ بَخْش.>

(۷) <دَرْبَارِهٖ مَعْنَايِ وَ اِثْرَهٗ «عَلِّيَّيْنِ» (/ «عَلِّيُّونَ») - كِهْ دَرِ قُرْآنِ كَرِيمِ (س ۸۳ ی ۱۸ وَ ۱۹) هَمْ بِهٖ كَارِ رَفْتِهٖ أَسْت - كَفْتِ وَ كُوهَا دَرِ مِیَانِ أَسْت.>

بِهٖ قَوْلِي «عَلِّيُّونَ» آسْمَانِ هَفْتَمِ أَسْت كِهْ جَايْگَاهِ أَرْوَاحِ مُؤْمِنَانِ أَسْت. بِهٖ قَوْلِي بَهْشْتِ أَسْت. بِهٖ قَوْلِي بِالْأَتْرِينِ وَ شَرِيفِ تَرِينِ جَايْگَاهِ وَ مَرْتَبِهٖ وَ نَزْدِيكِ تَرِينِ پَايْگَاهِ بِهٖ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالِ أَسْت. بِهٖ قَوْلِي - بِدِينِ اِعْتِبَارِ كِهْ بَهْشْتِ أَصْحَابِ يَمِينِ بِاِ بَهْشْتِ مَقْرَبَانِ مَتَفَاوُتِ أَسْت - بِهْشْتِ أَصْحَابِ يَمِينِ أَسْت. بِهٖ قَوْلِي بَرْتَرِينِ پَرْدِيسِهَاسْت....

نَگَر: مَجْمَعُ الْبَحْرِينِ طُرِيحِي، اِئْتِدَادِ مُحَمَّدِ عَادِلِ، ۳/۲۴۰؛ وَ: مَرَّاهُ الْعُقُولُ ۴/۲۷۱؛ وَ: غَرِيبُ الْحَدِيثِ فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ ۳/۹۱؛ وَ: قَامُوسُ قُرْآنِ قُرْشِي ۵/۳۹ وَ ۴۰؛ وَ: مَفْرَدَاتُ أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ، الرَّأغِبُ الْأَصْفَهَانِي، تَحْقِيقِ دَاوُدِي، ص ۵۸۳ وَ ۵۸۴.<

ص: ۱۸۶

آن حضرت بر جعفر بن علی

«عن الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدِ الْأَشْعَرِيِّ _ رَحِمَهُ اللَّهُ _ أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ، وَيُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقَيِّمُ بَعْدَ أَخِيهِ، وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا.

قالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ وَصَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرَ فِي دَرَجِهِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَانِي كِتَابُكَ _ أَبْقَاكَ اللَّهُ! _ وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَعْتَهُ دَرَجَهُ، وَأَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ أَلْفَاظِهِ، وَتَكَرَّرِ الْخَطَأَ فِيهِ، وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ

لَوَقَفْتُ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلِهِ عَلَيْنَا؛ أَبِي اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا، وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهْوقًا، وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكَرُهُ، وَ لِي عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ يَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.

إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَ لَا عَلَيْكَ وَ لَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً، وَ لَا طَاعَةً وَ لَا ذِمَّةً، وَ سَأَيُّنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

يا هذا! - يَزْحَمُكَ اللَّهُ! - إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا، وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدىً، بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً؛ بَإِينَ (١) بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ، وَ الْبُرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ، وَ الْآيَاتِ الْغَالِبَةِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سِلَاقًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا، وَ مِنْهُمْ (٢) مَن كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ نُعْبَانًا مُبِينًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَى الْمَيِّتَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَبْرَأَ الْإِنْسَانَ مِنَ الْإِنْسَانِ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ مِنْهُمْ مَن عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَى مَن كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ

كَافَهُ، وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَ بَيَّنَّ مِنْ آيَاتِهِ وَ عِلْمَاتِهِ مَا بَيَّنَّ، ثُمَّ قَبِضَهُ _ صَدَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ حَمِيدًا فَكَيْدًا سَدِيدًا، وَ جَعَلَ الْأُمَّمَ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِلَى الْأَعْوَصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، أَحَبِّي بِهِمْ دِينَهُ، وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَ بَنِي عَمَّتِهِمْ وَ الْأَعْدَاءِ ذَنْبَيْنِ فَالْأَعْدَاءِ ذَنْبَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيْنَنَا، يُعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمُحْجُوجِ، وَ الْإِمَامَ مِنَ الْمَيَامُومِ، بِأَنَّ عَصِيَّةَ مَهْمُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ، وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ، وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ، وَ أَيَّدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ كُلُّ أَحَدٍ، وَ لَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ لَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ.

وَ قَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ، فَلَا أَدْرِي بِأَيِّهِ حَالُهُ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يَتَمَّ دَعْوَاهُ؟! أَيْفَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟! فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطَاٍ وَ صَوَابٍ! أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَ لَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَ لَا يَعْرِفُ حَيْدَ الصَّلَاةِ وَ وَقْتَهَا! أَمْ بَوْرَعٌ؟! فَهَالِكُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعَمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعُودَةِ، وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ، وَ هَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسِيكِرَةٌ مُنْصُوبَةٌ وَ آثَارٌ عَصِيْبَانَةٌ لِلَّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ! أَمْ بِأَيِّهِ؟! فَلْيَأْتِ بِهَا! أَمْ بِحُجَّتِهِ؟! فَلْيَقْمِهَا! أَمْ بِدَلَالِهِ؟! فَلْيَذْكُرْهَا!

قَالَ اللَّهُ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَمًّا * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَيَّمِي وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَتُنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (۳).

فَالْتَمِسْ _ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ! _ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ امْتَحِنُهُ وَ سَيَلُّهُ عَنْ آيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا، أَوْ صِيْلَهُ فَرِيضَهُ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهَا، لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوَازُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِيبُهُ.

حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقْرَبَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدَّ أَبَى اللَّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ أَنْ تَكُونَ الْأَئِمَّةُ فِي أَحْوَابِ بَعْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ وَ إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ.

وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصُّنْعِ وَ الْوِلَايَةِ.

وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (۴).

(يعنى:

از شيخ صيدوق، أحمد بن إسحاق بن سعيد أشعري _ که خدایش رحمت گناد _ منقول است که یکی از شیعیانِ امامی به سراغش آمد تا به وی خبر دهد جعفر بن علی نامه ای به او نوشته است تا خود را در آن به وی بشناساند و خبر دهد که پس از برادرش، متولی امر، اوست، و هرچه از علم حلال و حرام مورد نیازست و جز آن از جمیع علوم، نزد وی است.

ص: ۱۹۰

أحمد بن إسحاق گفت: چون آن نامه را خواندم، نامه ای به صاحب الزمان _ عَلَيْهِ السَّلَام _ نوشتم و نامه جعفر را در میان نامه خویشان نهادم. پس در این باره چنان به من پاسخ رسید:

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه تو _ که خدایت پایدار دارد! _ و آن نامه که در میان آن نهاده بودی برسد و با همه اختلافِ ألفاظ و تکرارِ خطا در آن، از همه مضمونش آگاه شدم. تو هم اگر در آن تدبیر کرده بودی، پاره ای از آنچه را من دانستم، درمی یافتی.

خداوند، پروردگارِ جهانیان، را سپاس و ستایش فراوان که او را بر نیکوئی اش به ما و دِهش وی بر ما هنبازی نباشد. خداوند از برایِ حقِ جُزِ تمامت یافتن را خوش ندارد و از برایِ باطلِ جُزِ نابودی را، و او هنگامی که در روزی گمانِ ناپذیرِ گرد آئیم، درباره آنچه یاد می کنم، بر من، و درباره آنچه می گویم، از برایِ من، بر شما، گواه است، و از ما درباره آنچه در آن اختلاف می کنیم پرسش می فرماید.

او از برایِ صاحبِ این نامه، نه بر کسی که نامه بدو نوشته شده و نه بر تو و نه بر احدی از جمیعِ مردمان، پیشوائی واجب و یا طاعت و یا ذمّت قرار نداده است. برایِ شما لختی را تبیین خواهم کرد که _ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى _ بدان بسنده می کنید.

فلانی! _ خدایت رحمت کُناد! _ خدایِ تعالی خَلق را بیهوده نیافریده و به حالِ خود رها نکرده است، بلکه ایشان را به قدرتِ خویش آفریده و از برایِ ایشان گوش و چشم و دل و خِرَد قرار داده است. آنگاه پیامبران را به تبشیر و إنذار برانگیخته که ایشان را به طاعتِ وی فرمان دهند و از معصیتش نَهی کنند و آنچه درباره آفریدگارشان و دینشان ندانسته اند به ایشان شناسانند، و بر ایشان کتابی فرو فرستاد و فرشتگانی را به سویشان روانه کرد. میانِ ایشان > یعنی: پیامبران _ عَلَيْهِمُ السَّلَام _ > و کسانی که ایشان را به سویشان برانگیخت > یعنی: مردمِ عادی < با فضلی که

ایشان را بر آنان نهاد و دلائل آشکار و براهین تابناک و نشانه های پیروزمندی که به ایشان داد، فرق گذاشت. چه، از ایشان است، کسی که آتش را بر او سرد و بی گزند ساخت و او را دوست گرفت، و کسی که با او >بی میانجی > سخن گفت و عصای او را به صورت اژدهائی آشکار درآورد، و کسی که به اذن خداوند مردگان را زنده کرد و نایبای مادرزاد و پسر را به اذن خداوند تندرست گردانید، و کسی که زبان پرندگان اش درآموخت و همه چیز داده شد.

آنگاه محمد _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله _ را به عنوان رحمتی از برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با او تمام کرد و پیامبرانش را به وی ختم نمود و او را به سوی همه مردمان فرستاد، و بدانسان که شد و رخ داد صدق او را آشکار و آیات و علامات خویش را تبیین فرمود. آنگاه پیامبر _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله _ را ستوده و نیکبخت به آن جهان بُرد و دلها داغدار شد و پس از وی کار را به برادر و پسر عم و وصی و وارثش، علی بن ابی طالب علیه السلام، و سپس به اوصیائی که از فرزندان اویند، یکی پس از دیگری، سپرد. به وسیله ایشان دین خود را زنده کرد و فروغ خویش را تمام گردانید و میان ایشان و برادران و عموزادگان و دیگر خویشاوندان دورتر و دورتر ایشان تفاوتی آشکار نهاد که حُجَّت از مَحْجُوج (۵) و امام از مأموم بدان بازشناخته می شود. بدین ترتیب که ایشان را از گناهان معصوم و از عُیُوب مُبَرِّی و از ریم (۶) مُطَهَّر و از اشتباه مُنَزَّه ساخته و گنجوران دانش خویش و ودیعتگاه حکمت خود و جایگاه سترش قرار داده و با دلائل یاریشان کرده است. اگر چنین نبود، مردمان یکسان می بودند و هر کسی مُدَّعی امر خدای _ عَزَّ وَ جَلَّ _ می شد، و نه حق از باطل و نه عالم از جاهل بازشناخته نمی آمد.

این باطل اندیش دروغ بُند بر خداوند، با آنچه مدعی اش شده، ادعای دروغ کرده است، و نمی دانم به چه صورتی امید دارد مدعایش به مقصود رسد؟! آیا به واسطه

شناختی در باب دینِ خدا؟! که به خدا قَسَم هیچ حلالی را از حرام باز نمی شناسد و میانِ خطا و صواب فرق نمی نهد! یا به واسطه معلوماتی؟! که البتّه هیچ حقی را از باطل و هیچ مُحکمی را از مُتشابه بازمی داند و از حدّ نماز و وقتِ آن نیز آگاه نیست! یا به پارسائی؟! که خدا گواه است او نمازِ واجب را چهل روز ترک کرده بود و به پندارِ خود با این کار در پیِ تردستی بود، و چه بسا خبرِ آن به شما رسیده باشد؛ آن ظرفهایِ مُسکِرِ او برپاست و آثارِ سرپیچی اش از فرمانهایِ خدایِ - عَزَّ وَجَلَّ - مشهور و برجا! یا به آیه ای؟! که باید بیازدش! یا به حجّتی؟! که باید اقامه کنند! یا به دلالتی؟! که باید خاطر نشان نماید!

خدایِ - عَزَّ وَجَلَّ - در کتابِ خود گفته است: «به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان * حا. میم. * فروفرستادنِ این کتاب از خدایِ پیروزمندِ استوار کار است * آسمانها و زمین و آنچه را در میانشان است، جز به حق و سررسیدی مُعین نیافریدیم، و کسانی که کُفر ورزیدند از آنچه بدان بیم داده شدند رویگردان اند * بگو: آیا آنچه را جز خداوند می خوانید دیده اید؟ به من نشان دهید که از زمین چه آفریده اند؟ یا ایشان را در آسمانها هُنّبازی هست؟ اگر راستگو هستید، برای من کتابی از پیش از این یا نشانه ای از دانشی بیاورید * کیست گمراه تر از آنکس که کسی جز خداوند را می خواند که تا روزِ رستاخیز پاسخش ندهد، و آنان خود از خواندنِ ایشان غافل اند * و چون مردمانِ گردآورده شوند، ایشان را دشمن باشند و از پُرسششان بیزار باشند».

پس تو - که خداوند کامیابت بداراد! - آنچه را با تو گفتم از این ستمّان بخواه و بیازمایش و از او درباره آیه ای از کتابِ خدا پُرسش کن که تفسیرش کند، یا درباره نمازی واجب که حدودِ آن را و آنچه را در آن واجب است تبیین نماید؛ تا حال و پایگاهش را بدانی و کاستی و کمبودش برایت آشکار شود، و خداوند او را بسنده است.

خداوند حق را از برای اهل آن پاس داشته و در جایگاه خود استقرار بخشیده است، و خدای عز و جلّ — نپسندیده که پس از حسن و حسین — عَلَیْهِمَا السَّلَام — امامت در دو برادر باشد. آنگاه که خداوند ما را اِذِنِ سخن دهد حق آشکار می شود و باطل ناپدید می گردد و از شما دست برمی دارد.

کفایت و کردار نیکو و ولایت را از خدا مسألت دارم.

و خداوند ما را بس است و نیکو کارسازی است. و درود خداوند بر محمد و خاندان محمد باد!.

ص: ۱۹۴

(۱) >در متن عربیِ چهل حدیث، و در مأخذِ آن _ یعنی: الغیبهی طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه _ ، «یأتین» است؛ که به پندارِ راقمِ این سطور معنایِ روشن و معقولی ندارد.

در مقابل، در الإحتجاجِ طبرسی (ط. أعلمی، ص ۴۰۸)، «باین» آمده است، و ما همین ضبط را در متن بیاوردیم.

در چاپِ جدیدِ الغیبهی طوسی (ط. مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ص ۲۸۸) اگرچه در متن «یأتین» ضبط شده، در هامش، ضبط سه دستنوشته از نسخه هایِ موردِ رجوعشان را «بائن» گزارش کرده اند؛ فَتَأَمَّل.

این کاربُردِ «باین» سنجیدنی است با کاربُردِ «مُباين» (اسمِ مفعولِ «باین» در عبارتی از نهج البلاغهی شریف:

«... و مُباينٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ...» (یعنی:.... در قرآن میانِ کارهایِ حرامِ فرق گذاشته شده / نگر: نهج البلاغه، ترجمه علی أصغر فقیهی، ص ۲۴).<

(۲) >در متن عربیِ چهل حدیث و مأخذِ آن _ یعنی: الغیبهی طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه (ص ۱۷۵) _ «منه» است.<

(۳) >س ۴۶ (الأخفاف)، ی ۱ _ ۶.<

(۴) الغیبه شیخ / ۱۷۴ _ ۱۷۶ >و نگر: الإحتجاجِ طبرسی، ط. أعلمی، ص ۴۶۸ و ۴۶۹؛ و: معادِن الحکمه، ۲/۲۷۵ _ ۲۷۸؛ و: بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی) ۵۳/۱۹۳ _ ۱۹۶ (به نقل از الغیبه).

در شـرح و ترجمهِ إحتجاجِ که نظام الدین أحمد غفّاریِ مازندرانی در سده دهم نوشته، معَ الأسفِ ترجمه نامه آورده نشده و طبعِ متنِ آن نیز طرزِ مطلوبی ندارد. نگر: ط. کتابفروشی

(۵) <«مَحْجُوج» یعنی: مغلوب به دلیل، شکست یافته به حجت، کسی که در احتجاج مغلوب گردیده است.

نیز نگر: الغیبهی نعمانی، ط. فارس حشون کریم، ص ۱۴۷.

چون کاربرد این واژه در نثر فنی پارسی پیشینه دارد _ و دست کم در مرزبان نامه به کار رفته است _ ، نیازی به معادل یابی متکلفانه _ وای بسا ناکام و نارسا _ برای آن ندیدیم.<

(۶) <«ریم»_، واژه کهن پارسی است که در معنای چرک و پلیدی و «دَنَس» عربی به کار رفته.<

علیه السلام است

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - :

إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَخْمَرِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْلَاكَ الْقَائِمُ غَيْبُهُ؟

قَالَ: إِي وَ رَبِّي، لَيْمَحِّصَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمَحِقُ الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرِّهِ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيُّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - كُفْرٌ (١).

(يعنى:

از ابن عباس منقول است كه گفت: رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: على

إمام أُمَّتٍ من پس از من است، و قائمٍ مُنْتَظَرٍ که چون ظهور کند زمین را _ همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است _ از عدل و قسط پُر می سازد، از فرزندانِ اوست. قَسَم به آنکه مرا بحق به عنوانِ بشیر و نذیر برانگیخت که کسانی که در روزگارِ غَیْبَتِ او در اعتقاد به إمامتش استوار بیایند، از کبریتِ أَحْمَرِ کمیاب ترند. (۲)

پس جابر بن عبدالله أنصاری رو به آن حضرت برخاسته گفت:

ای رسولِ خدا! آیا فرزندِ تو، قائم، را غَیْبَتی هست؟

فرمود: آری، قَسَم به پروردگارم که همانا مؤمنان را می پالایید و کافران را نابود می کنید. ای جابر! این امر از امرِ خدا و سِرِّی از سِرِّ خداست که از بندگانِ خدا فروپوشیده است. مبادا در آن شک کنی که شک در امرِ خدای _ عَزَّ وَ جَلَّ _ ، کُفَر است. (.

ص: ۱۹۸

(۱) منتخب الأثر / ۱۸۸ به نقل از ینابیع المودّه / ۴۹۴ > و نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲/۱۴۲ و ۱۴۳؛ و: فرائد السمطين، ط. محمودی، ۲/۳۳۵ و ۳۳۶؛ و: کمال الدین و تمام النعمه ط. پهلوان ۱/۵۳۷.

در چاپ جدید ینابیع المودّه (ط. أسوه)، حدیث مورد بحث را، نگر در: ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.<

(۲) >«الأعزّ من الکبریتِ الأءحمر» (/ کمیاب تر از کبریتِ أءحمر)، مثلی است که در مورد چیزهای بسیار کمیاب به کار می رود.

در چستی «کبریتِ أءحمر» _ که بسانِ یک مَثَل و نُماد در عربی و فارسی استعمال شده _ آراء و أقوال، مختلف است، و برخی گفته اند که اصلاً وجود خارجی ندارد و صِرفاً تصوّری ذهنی است. به هر روی، آنچه در حدیث هست، به کارگیری اصطلاحی مفهوم برای مخاطبان عربی زبان است و اصلِ ماهیّتِ کبریتِ أءحمر _ هر چه باشد _ موضوعیتی ندارد. به عبارتِ دیگر، «کبریتِ أءحمر»، نمادِ زبانی هر چیزِ بغایت نادر و کمیاب است و لزوماً این که خود آن چیست موردِ اعتنایِ گوینده و شنونده نیست.

نیز نگر: مرآه العقول ۹/۲۸۵؛ و: مجمع البحرین طُرّیحی، إعداد محمود عادل، ۴/۱۲؛ و: فرائد اللال فی مجمع الأمثال، الطرابلسی، ۲/۳۵.<

حدیث هفدهم: حضرت قائم (عج) از فرزندان سرور زنان جهان _ علیها السلام _ است

اشاره

«عن سعید بن المسیب یقول: سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ (ص) يَذْكُرُ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هُوَ حَقٌّ وَهُوَ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ.

وَعَنْهُ عَنِ أُمَّ سَلَمَةَ _ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا _ قَالَتْ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ.» (۱).

(یعنی:

سعید بن مسیب (۲) می گوید: شنیدم که اُمّ سلمه (۳) می گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که مهدی را یاد می کرد و فرمود: آری، او حق است، و او از پسران [/ نسل] فاطمه است.

و از همو (۴) منقول است که از اُمّ سلمه _ که خدا از وی خوشنود باد _ نقل کرد که گفته: رسول خدا (ص) مهدی را یاد کرد و فرمود: او از فرزندان [/ نسل] فاطمه است.)

ص: ۲۰۱

(۱) منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر <علیه السلام> / ۱۹۱، به نقل از المستدرک علی الصحیحین ۴/۵۵۷؛ صاحب بیان فی أخبار صاحب الزمان <علیه السلام> نیز این روایت را از سنن ابن ماجه و ابی داود نقل کرده و گفته است: این حدیثی «حسن» و «صحیح» است / ۹۲ و ۹۳.

(۲) >أبو محمد سعید بن مُسَیَّبِ مَخْزُومِی (۱۳ - ۹۴ ه. ق.) از نامداران تابعان و فقیهان مدینه بشمارست که نزد اهل تسنن پایگاهی بلند دارد.

نگر: الموسوعه الـرجالـیه المیسره، ۱/۳۹۰؛ و: شذرات الذهب، ۱/۱۰۲ و ۱۰۳.<

(۳) >أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أُمُّ سَلَمَةَ، از ارجمندترین بانوان اسلام و برترین همسر پیامبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، پس از اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، خدیجه کبری - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا - ، است.

نام این بانو، هند، و پدرش، امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، و مادرش، عاتکه دختر عبدالمطلب بود. إرادت و مَحَبَّتِ فراوان به زاد و رود معصوم پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - داشت و امینِ اهل بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - بود. گفته اند که وفاتِ اُمِّ سَلَمَةَ به سالِ ۶۳ ه. ق. رخ داد.

نگر: الموسوعه الرَّجَالِيَّةِ الْمِيسْرَةَ، ۲/۴۷۲؛ و: سفینه البحار، ط. أسوه، ۴/۲۲۷ - ۲۲۹.<

(۴) >یعنی همان سعید بن مُسَیَّبِ.<

«عَلَّمَ الْهُدَى الْمُتَضَعَّى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ جَعْفَرَ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ
الإمام جعفر الصادق عَنِ أَبِي الْفَرَجِ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْتَقْفِيِّ عَنِ أَبِي عَلِيِّ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْحَدَّادِ عَنِ أَبِي نُعَيْمٍ أَحْمَدَ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِيِّ، وَ أَخْبَرَنَا الْحَافِظُ أَبُو الْحَجَّاجِ يُوسُفُ بْنُ خَلِيلٍ عَنِ مُحَمَّدِ
بْنِ أَبِي زَيْدِ الْكَرَّانِيِّ عَنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوزْدَانِيَّةِ عَنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ رَبِيعَةَ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرَانِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ
زُرَيْقِ بْنِ جَامِعِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبٍ عَنِ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ عَلِيِّ الْهَلَالِيِّ عَنِ أَبِيهِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي شَكَاتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - عِنْدَ رَأْسِهِ.

قَالَ: فَبَكَتُ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - طَرْفَهُ إِلَيْهَا، قَالَ: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يُبْكِيكَ؟

فَقَالَتْ: أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.

فَقَالَ: يَا حَبِيبَتِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ وَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُتَكِّحَكَ إِلَيْهَا - يَا فَاطِمَةُ! - ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا:

أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ وَ أَنَا أَبُوكَ،

وَ وَصِيَّيْ خَيْرِ الْأَوْلِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ بَعْلُكَ،

< وَ شَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ حَمْرُهُ بَنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَمُّ أَبِيكَ وَ عَمُّ بَعْلِكَ، > (٢)

وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ أَخْضَرَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَ أَخُو بَعْلِكَ،

وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ،

وَ أَبُوهُمَا - وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ - خَيْرٌ مِنْهُمَا،

يا فاطمه، و الذي بعثني بالحق إن منهما مهدي هذه الأئمة، إذا صارت الدنيا هرجًا و مرجًا (٣)، و تظاهرت الفتن، و تقطعت السبل، و أغار بعضهم على بعض، فلا- كبير يرحم ص غيرًا و لا- ص غير يوقر كبيرًا، يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة و قلوبًا غلفًا، ي- قوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في أول الزمان، و يملاء الدنيا عدلًا كما ملئت جورًا.

يا فاطمه! لا- تحزني و لا- تبكي فإن الله تعالى أرحم بكم و أزف عليك مني و ذلك لمكانك مني و موقعك من قلبي، و زوجك الله زوجك و هو أشرف أهل بيتك حسبًا، و أكرمهم منصبًا، و أرحمهم بالرعيه، و أعيدلهم بالسويه، و أبصرهم بالقضيه.

و قد سألت ربي أن تكوني أول من يلحقني من أهل بيتي.

قال علي - عليه السلام - : فلما قضى النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - لم تبق فاطمه - عليها السلام - بعده إلا خمسه و سبعين يومًا حتى ألحقها الله به - صلى الله عليهما و سلم - .

(يعني:

علم الهدى مرتضى بن أحمد بن محمد بن جعفر بن زيد بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن حسين بن إسحاق بن الإمام جعفر الصادق > عليه السلام < از ابوالفرج يحيى بن محمود ثقفى نقل کرده و او از ابوعلى حسن بن أحمد حداد، و او از ابونعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني و او از حافظ ابوالقاسم سليمان بن أحمد طبراني نقل کرده است؛ همچنين حافظ ابوالحجاج يوسف بن خليل از محمد بن

ص: ٢٠٧

أبي زيد كزانی نقل کرده و او از فاطمه جوزدائیه دختر عبدالله، و او از أبوبکر بن ربه و او از حافظ أبو القاسم طبرانی، که وی از محمّد بن زریق بن جامع بصری نقل کرده و او از هيثم بن حبيب و او از سيفيان بن عيينه و او از عليّ هلالی و او از پدرش نقل کرده است که گفت:

در زمان آن بیماری رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - که بدان وفات فرمود، بر آن حضرت وارد شدم و فاطمه - عليها السلام - نزدیک سر آن حضرت بود.

راوی گفت: فاطمه - عليها السلام - بگریست تا جائی که صدایش بلند شد و رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - چشم به سوی وی گردانید. فرمود: عزیزم، فاطمه! چه چیز تو را می گریاند؟

گفت: از ضایع شدن پس از شما می ترسم. (۴)

فرمود: عزیزم! آیا ندانستی که خدای - تعالی - یکبار به زمین نظری افکنند و پدرت را برگزید و به پیامبری خویش برانگیخت؛ آنگاه یکبار دیگر نظر افکنند و شویت را برگزید و به من وحی فرستاد که تو را - ای فاطمه! - به همسری او درآورم؛ و ما خاندانی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما داده است که پیش از ما به کسی نداده و پس از ما نیز نخواهد داد:

من - که پدر توأم - خانم پیامبران و گرامی ترین پیامبران نزد خداوند و محبوب ترین آفریدگان پیش خداوند هستم.

و وصیّم - که شوی توست - بهترین اوصیاء و محبوب ترین ایشان نزد خداست.

و شهید ما - که حمزه بن عبدالمطلب، عم پدر تو و عم شوی تو، است - بهترین شهیدان و محبوب ترین ایشان نزد خداوند - عزّ و جَلّ - است.

و آنکه دو بال سبز دارد و در هر جای بهشت که بخواهد به همراه فرشتگان پرواز

می‌کُند، از ماست، و او پسرعمّ پدیرت و برادرِ شویِ توست.

و دو سبب (۵) این اُمّت _ که دو پسرِ تو، حَسَن و حُسَین، اند _ از ما هستند و آن دو سرورانِ جوانانِ بهشتی اند.

و پدرشان _ به آنکه مرا بحق برانگیخت _ از آن دو بهترست.

ای فاطمه! قَسَم به آنکه مرا بحق برانگیخت مهدیّ این اُمّت از نسلِ این دو است. چون دنیا آشفته و درهم و برهم گردد و فتنه ها از پسِ یکدیگر آیند و راهها بُریده شوند (۶) و بعضی بر بعضی دیگر یورش آورند، چنان که نه کبیر بر صغیر دل بسوزاند و نه صغیر کبیر را حرمت نهد، خداوند در این هنگام از نسلِ این دو کسی را برانگیزد که دژهای گمراهی و دلپائی نامختون (۷) را فتح کند. در آخرِ زمان همانگونه که من در آغازِ زمان (۸) به کارِ دین قیام کردم، به کارِ دین قیام کُند، و دنیا را همانگونه که از جور پُر شده است، از عدل پُر سازد.

ای فاطمه! اندوهگین مباش و مَکِزِی که خدای تعالی از من بر تو دلسوزتر و مهربان تر است و این به خاطرِ پایگاهِ تو نسبت به من و جایگاهی است که در دلِ من داری. این خدا بود که تو را به ازدواجِ همسرت در آورد که به حَسَبِ ارجمندترین خاندانت و به منصبِ گرامی ترین و در بابِ رَعِیتِ دلسوزترین و در مُساواتِ عادل ترین و در قضایا و احکام دیده ورتترین ایشان است. (۹)

از پروردگارم نیز خواسته ام نخستین کسی از خاندانم باشی که به من مُلَحَق می شوی.

علی علیه السّلام گفت: چون پیامبر _ صَیَلِی اللّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَیَلَم _ در گذشت، فاطمه _ علیها السّلام _ تنها هفتاد و پنج روز پس از آن حضرت بیائید و سپس خداوند او را بدان حضرت مُلَحَق فرمود _ درود و سلامِ خدا بر هردوی ایشان باد!.

گنجی گوید: صاحبِ جَلِیةِ الأَءْوَلیاء در آن کتابش که ذکر نعت المهدی علیه السّلام نام

دارد، اینچنین آورده و طبرانی، پیرِ اهلِ این فن، آن را در الْمُعْجَمِ الْكَبِيرِ نقل کرده است (پایانِ سخنِ گنجی).

صاحبِ کشفِ الغمّه هم آن را در کتابش از چهل حدیثِ حافظِ ابونُعَیمِ روایت کرده است. صاحبِ المهدی نیز در فصلِ سومِ بابِ نهمِ کتابش آن را از عَقْمَدِ الدَّرَرِ و صاحبِ عَقْمَدِ از کتابِ صفه المهدی ابونُعَیم، از علی بن هلال و او از پدرش به همین نحو تا عبارتِ «كَمَا مُلِّتُ جَوْرًا» نقل کرده است. در ینابیع المودّه (ص ۴۳۶) هم بخشی از این حدیث به نقل از جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ آمده که در آنجا از فَرَايِدُ السَّمْطَيْنِ منقول بوده است. صاحبِ ینابیع خاطر نشان کرده است که در صَوَاعِقُ هم آنچه در جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ یاد شده است، آمده. صاحبِ غایه المرام هم آن را از طریقِ اربعین از علی بن بلال و او از پدرش نقل کرده است. صاحبِ البرهان فی علاماتِ مهدی آخر الزمان هم در بابِ دوم، از عبارتِ «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا» تا عبارتِ «كَمَا مُلِّتُ جَوْرًا» را، به نقل از المعجمِ الْكَبِيرِ طَبْرَانِي و ابونُعَیم، از علی هلالی، روایت نموده.» (۱۰).

ص: ۲۱۰

(۱) آن حضرت از این رو از فرزندان سِبْطِین _ علیهما السَّلام _ به شمار می رود که مادرِ اِمامِ باقرِ اَبوجعفرِ مُحَمَّد بنِ عَلِی بنِ حَسین _ علیهم السَّلام _ ، فَاطِمَه دَخْتَرِ سِبْطِ اَکبَر، اِمامِ حَسَنِ مَجتَبی عَلیه السَّلام ، است. پس حضرتِ باقر و اِمامانِ پس از آن حضرت تا حضرتِ مَهْدی عَلیه السَّلام از نسلِ اِمامِ حَسَن و اِمامِ حُسَین _ عَلَیْهِما السَّلام _ اند.

(۲) >هرچند این عبارت در متنِ عربیِ چهل حدیثِ آقايِ نَجفی و منتخب الاثر _ که مأخِذِ ایشان است _ نیامده، بودنش لازم به نظر می رسد.

ما آن را از کشف الغمّه (ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۴۶۸) برگرفتیم.<

(۳) >«مَرَج» در لغت به فَتْحِ راءِ است ولی هنگامی که همنشینِ «هَرَج» می شود، راءِش سکون می یابد. نگر: اقرب الموارد، ذیلِ «المَرَج».<

(۴) >سنج: دقائق التَّأویل و حقائق التَّنزیل، اَبوالمکارمِ حَسَنی واعظ، پژوهشِ جویا جهانبخش، ص ۷.<

(۵) >«سِبْط» به معنای نواده و فرزندزاده است. اِمامِ حَسَن و اِمامِ حُسَین _ علیهما السَّلام _ ، هر یک لقبِ «سِبْط» دارند و دو سِبْطِ رسولِ خدا _ صَلَّی اللهُ عَلیه و آله _ خوانده می شوند.

اهلِ لغت گفته اند که «سِبْط» در فرزندانِ اِسحاق، مانند «قبیله» در فرزندانِ اِسماعیل _ علی نبینا و آله و علیهما السَّلام _ است و فرزندانِ اِسماعیل را قبائل و فرزندانِ اِسحاق را اَسباط گفته اند.

نگر: مجمع البحرینِ طُرَیحی، اِعداد محمود عادل، ۲/۳۲۶؛ و: نُزْهَه النَّظَر، البدری، ص ۳۷۲؛ و: قاموسِ قرآنِ قُرْشی، ۳/۲۱۸ _ ۲۲۰.

به نظر می رسد اطلاق «سَبَطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (/دو سَبَطِ این اُمَّتِ) بر حَسَنَیْنِ _ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ _ ، متضمّن این معنا باشد که همانطور که در اُمَّتِهایِ پیشینِ سَبَطِ هائی (/أسباط) وجود داشته است (و آن أسباط نیز در واقع از راه پیوستگی نَسَبِ با پیامبرِ اِلهی بدین عنوان خوانده شده بودند)، در اُمَّتِ اسلامی هم سَبَطِ هائی، و به تعبیرِ دقیق تر: دو سَبَطِ، هست و آن دو سَبَطِ، امام حَسَن و امام حُسَیْنِ _ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ _ اند. <

(۶) > مُراد از این «... راهها بُریده شوند (/... تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ)»، در خورِ درنگ است. حدیثِ پژوهان درباره مانند این عبارت، اظهار نظرها و توضیح های مختلفی را مجالِ طرح داده اند. نگر: عُمده القاری، بدرالدین العینی، ط. دار اِحیاء التّراث العربی (افست از روی چاپِ اداره الطّباعه المنیریّه)، ۷/۳۹ <.

(۷) > «دلہائی نامختون» را در ترجمه «قُلُوبًا غُلْفًا» آورده ایم. در قرآنِ کریم (س ۲ ی ۸۸) می خوانیم: «و قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ». به قولِ شیخ ابوالفتوح یعنی: «گفتند _ یعنی جهودان _ که دلہایِ ما غُلْف است» (روضُ الجنان، ط. آستانِ قدس، ۲/۵۲). نیز نگر: نساء / ۱۵۵. در این باره که «غُلْف» به چه معناست، اُنظار و آراءِ مختلفی مطرح گردیده (نگر: روض الجنان، ط. آستانِ قدس، ۲/۵۲ و ۵۳).

پس از تفحص در اسناد و آراء گوناگون، به نظر می رسد که «غُلْف» جمعِ «أَغْلَف»، و «قَلْبٍ أَغْلَفٌ» به معنایِ «دَلِ نامختون» باشد. این اصطلاح در فرهنگِ اهلِ کتاب از پیش از اسلام رواج داشته است و به یاد داشته باشیم که قرآن کریم نیز از این تعبیر در سخنی که از یهودیان نقل می کند، استفاده می نماید. مُراد از «دَلِ نامختون»، بنا بر شواهدی که از عهدین و متونِ اسلامی به دست می آید، دلی است که از آلودگیِ باطنی و پلیدیِ کفر پاک نشده است؛ و ختنه کردنِ قلب، همانا کنایه از تطهیرِ قلب از نجاستِ کُفر و عصیان و بی ایمانی و آلائشِ باطنی است.

تفصیل را، نگر: ترجمانِ وحی، سالِ ۵، ش ۱، صص ۴ _ ۳۱ (مقاله ممتّع آقایی سیدعلی قلبی قرائی). <

(۸) > بطبع، در اینجا مُراد از «آغازِ زمان» همان صدرِ اسلام و زمانِ بعثتِ نبیِّ اکرم _ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ _ است. <

(۹) > از برای این تعابیر و تفاسیر آنها، نیز نگر: دقائق التّأویل و حقائق التّنزیل، ابوالمکارمِ حَسَنِیِ واعظ، پژوهشِ جويا جهانبخش، ص ۱۲۴ و ۱۳۱ _ ۱۳۳ <.

(۱۰) مُنْ تَخَبُ الْأَمْرَ / ۱۹۵ و ۱۹۶ >؛ و نیز نگر: طبعِ جدیدِ مُنْ تَخَبُ الْأَمْرَ (سه جلدی)، ۲/۱۵۳ _ ۱۵۵؛ و: حلیه الأبرار، ۴۵۴ و ۴۵۵.

نیز نگر: کفایه الأثر خراز، ط. کوه کمری، صص ۶۲ _ ۶۵.

آیه الله صافی گلپایگانی _ مدظله _ همچنین تصریح کرده اند که این حدیث از حیث مضمون در کمال اعتبار است و...
تفصیل را، نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۲/۱۵۴، هامش.

در نامه دانشورانِ ناصری (۷/۱۰ و ۱۱)، به اقتضای متنِ چهل حدیثِ حافظِ أبونعیمِ اصفهانی، ترجمه این حدیث را هم به دست داده اند _ البتّه به طرزى متسامحانه که از نویسندگانِ فاضل و متعهدِ آن روزگاران بس دور و شگفت است!!<

ص: ۲۱۳

حدیث نوزدهم: حضرت قائم (عج) نهمین نسل از فرزندان امام حسین _ علیه السلام _ است

اشاره

«عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَاتِلُ الْبُرْزَةِ وَ قَاتِلُ الْفَجْرِ، مَنْصُورٌ مِنْ نَصِيرِهِ، مَخْذُولٌ مِنْ خَذَلِهِ، الشَّاكُّ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الشَّاكُّ فِي الْأَسْلَامِ، وَ خَيْرٌ مَنْ أُخْلِفَ بَعْدِي وَ خَيْرٌ أَصْحَابِي عَلِيٌّ، لَحْمُهُ لَحْمِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ أَبُو سَبْطَى، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يَخْرُجُ الْأَئِمَّةُ التَّسْعَةُ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۱).

(یعنی:

از زید بن ثابت منقول است که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

علی بن ابی طالب، پیشوای درستکاران و کُشنده فاجران است؛ آنکه او را یاری کنند یاری شده است، و آنکه او را فروهلد فروهشته؛ کسی که درباره علی

ص: ۲۱۵

علیه السّلام شک کند، در اسلام شک کرده است. بهترین کسانی که پس از خود بر جای می گذارم و بهترین یاران من، علی است. گوشت او، گوشت من، و خون او خون من، و پدر دو نواده من است. از صُلبِ حُسین، نه امام خارج می شود، و مهدی این اُمت از ایشان است).

ص: ۲۱۶

(۱) منتخب الأثر / ۲۰۳ > ط. جدید سه جلدی: ۲/۱۶۲ <، به نقل از کفایه الأثر > ص ۹۶ و ۹۷ <.

> نیز آمده است در: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۶/۳۱۸ <.

ص: ۲۱۷

آن حضرت را انکار کرده است

در صحیح (۱) عبدالله بن مسکان (۲) به نقل از حضرت ابوعبدالله > یعنی امام صادق > علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَخْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأُمَمَاتِ» (۳)

(یعنی: هر که یکی از زندگان [یعنی: یکی از امامان زنده] را انکار کند، در گذشتگان [یعنی: امامان در گذشته] را انکار کرده است.)

> علامه مجلسی _ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ _ در توضیح این حدیث، و این که چرا انکار امام حَی، انکار امامان در گذشته است، می نویسد:

مُرَادِ آن است که اقرار به امامتِ امامانِ در گذشته، بدون اقرار به امامتِ امام حَی، سودی ندارد، و انکارِ امام حَی، مُسْتَلْزِمِ انکارِ امامانِ در گذشته است. یا از این روی که امامانِ در گذشته از امامتِ امام حَی خبر داده اند، و یا از این روی که دلائلِ امامتِ مشترک است، و چون به امامتِ امام حَی مُقَرَّ نَشُود، پیداست که با دلیل به امامتِ

إمامانِ در گذشته معرفت نیافته، و إقرارِ بدونِ دلیل هم سودی ندارد. یا معنی آن است که إنکارِ إمامِ حَی تنها از این راهست که شخص به إمامت شخصِ دیگر که غیرِ معصوم باشد و أحكام را نداند، قائل شود، و همین نشان می دهد که وی إمامانِ پیشین را به آن صفاتشان که بناگریز باید به آنها مُقر می شده، نشناخته است. <(۴).

ص: ۲۲۰

(۱) >مراد از «صحيحه»، در اینجا، روایتی است که سندش «صحيح» باشد.<

(۲) >عبدالله بن مُسَدِّق از راویانِ ثقه حدیث است که روایاتِ فراوان در کتبِ اربعه شیعه از وی آمده و از «أصحاب إجماع» بشمار است.

نگر: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱/۵۳۱ و ۵۳۲؛ و: کلیات فی علم الرجال، ص ۱۶۹.<

(۳) کمال الدین و تمام النعمه / ۴۱۰ <؛ پهلوان: ۲/۱۲۰، و کمره ای: ۲/۸۱ و ۸۲.

چنان که در کمال الدین دیده می شود، این حدیث به چند سند از امام صادق علیه السلام روایت گردیده است.

نیز نگر: أصول کافی، با ترجمه مرحوم استاد مصطفوی، ۲/۲۰۱؛ و: الغیبه نُعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۱۲۸؛ و: مرآه العقول، ۴/۱۹۵ و ۱۹۶.<

(۴) >نقل به مضمون از: مرآة العقول ۴/۱۹۶.<

«قال أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ شاذانٍ _ عَلَيْهِ الرَّحْمَهُ _ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدِ الْكَاتِبِ (رض):

قال أَبُو مُحَمَّدٍ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ :

قَدْ وَضَعَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ بَنُو عَبَّاسٍ سُيُوفَهُمْ عَلَيْنَا لِعَلَّتَيْنِ :

أَحَدُهُمَا: أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْخِلَافَةِ حَقٌّ فَيَخَافُونَ مِنْ ادِّعَائِنَا إِيَّاهَا وَ تَسْتَقِرُّ فِي مَرَكِزِهَا.

ثانیهما: أَنَّهُمْ قَدِ وَقَفُوا مِنَ الْأَعْجَابِ الْمُتَوَاتِرَةِ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِ الْجَبَابِرَةِ وَ الظَّلْمَةِ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا وَ كَانُوا لَا يَشْكُونَ أَنَّهُمْ مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَ الظَّلْمَةِ، فَسَعَوْا فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي

الْوَصِيلِ إِلَى مَنْعِ تَوْلِدِ الْقَائِمِ _ عَلَيْهِ السَّلَامِ _ أَوْ قَتْلِهِ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْتَسِفَ أَمْرَهُ لَوَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَّا - يُتِمُّ نَوْرَهُ وَ لَعُو كَرَهُ الْمُشْرِكُونَ، (۱).

(یعنی):

أبو محمد بن شاذان _ که رحمت بر او باد _ گفت: أبو عبد الله بن حسین بن سعد کاتب (رض) برای ما نقل کرد که:

أبو محمد [یعنی: امام عسکری] علیه السلام فرمود:

بني أمية و بني عباس به دو علت شمشیر بر ما نهاده اند:

یکی آنکه می دانستند ایشان را در خلافت حقی نیست و بیم داشته اند ما آن را ادعا کنیم و در جایگاه اصلی اش قرار گیرد.

دوم آنکه ایشان از اخبار متواتر دانسته بودند که نابودی فرمانروائی جباران و ظالمان بر دست قائم ما است و شک نداشتند که خود از جباران و ظالمان اند. پس به قتل اهل بیت رسول خدا _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ و نابود ساختن نسل آن حضرت بکوشیدند و از این طریق می خواستند یا مانع تولد قائم علیه السلام شوند و یا او را به قتل آورند. (۲)

پس خداوند نپذیرفت که تا نور خود را _ هر چند مشرکان خوش ندارند _ به تمامت نرسانده است، برای هیچیک از ایشان از کار خویش پرده برگیرد.

ص: ۲۲۴

(۱) إثبات الهداه ۷/۱۳۹ ح ۶۸۵ >؛ و نگر: گزیده کفایه المهدی؛ و: کشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۵۲ و ۵۳.<

(۲) >«یعنی مبالغه در کشتن أهل بیت رسول خدا _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله _ می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۵۳).<

ص: ۲۲۵

اشاره

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ، يَعْنِي الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، غَيْبٌ تَانِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَبَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، وَلا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعَهُ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّي وَلا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» (۱).

(یعنی):

از حضرت اباعبدالله حسین بن علی علیهما السلام منقول است که فرمود:

صاحب این امر یعنی مهدی (علیه السلام) را دو غیبت است که یکی از آن دو غیبت، چندان به درازا کشد که برخی بگویند: او در گذشت، و برخی بگویند: [ظهور کرد و] سپری شد، و جز آن مولی که کار وی به دست اوست، هیچکس چه ولی و چه غیر ولی محلاً وی را نداند.

(۱) منتخب الأثر / ۲۵۳ به نقل از البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان <علیه السلام>.

> این حدیث در الـبرهانِ متقی هندی در بابِ دوازدهم و به نقل از عقد الدرر آمده است (ط. غفاری، ص ۱۷۱ و ۱۷۲).

در الغیبه نعمانی این معنا از امام صادق، أبو عبدالله جعفر بن محمد _ علیهما السلام _، روایت شده (نگر: ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۶؛ و نیز: ص ۱۷۵).

استاد غفاری، طابع الـبرهان، (چنان که در هامش آن یادآور شده) معتقد است در حدیث البرهان هم عبارت «الحسین بن علی» افزوده مؤلف یا بعض نسخا است (و در اصل نقل، همان «عن ابي عبدالله» بوده)؛ و الله أعلم.

گفتمی است که در عقد الدرر (تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ص ۱۳۴) این حدیث _ با قدری تفاوت با آنچه در متن ما هست _ آمده، ولی در آنجا هم سند حدیث «عن ابي عبدالله الحسين بن علي عليهما السلام» دارد.<

«عَنْ سَيِّدِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا، وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، وَ أَبُو بَصِيرٍ، وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ _ عَلَيْهِ السَّلَامِ _ ، فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مَسِيحٌ خَيْرِيُّ مُطَوَّقٌ بِإِلَاجِيْبٍ، مُقَصَّرُ الْكَمَّيْنِ، وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ الشُّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَّى، قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجَنَّتَيْهِ، وَ شَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ، وَ أَبْلَى الدَّمُوعُ مَحَجْرِيَهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

سَيِّدِي! غَيَّبْتِكَ نَفْتُ رُقَادِي، وَ ضَيَّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي، وَ ابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي، سَيِّدِي! غَيْبٌ تُكَّ أَوْصَيْلَتُ مُصَابِي بِفَجَائِعِ
الْأَيْدِ وَ فَقَدَ الْوَاحِدِ بَعِيدِ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعِدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعِهِ تَرْقَى مِنْ عَيْنِي وَ أَنْيْنِ يَفْتَرُّ مِنْ صَدْرِي (١) عَنْ دَوَارِجِ
الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلِ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْظَعِهَا، وَ

بِوَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرَهَا (٢) وَ نَوَائِبِ مَخْلُوطِهِ بِغَضَبِكَ، وَ نَوَازِلِ مُعْجُونِهِ بِسَخَطِكَ.

قَالَ سَيِّدِي: فَاسَيِّطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهَّيَا، وَ تَصَيَّدَعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ، وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ (٣)، وَ ظَنَّنَا أَنَّهُ سَمَتْ لِمَكْرُوهِهِ قَارِعِهِ (٤)، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَانِقَهُ؛ فَقَلْنَا: لَا- أَبْكِي اللَّهَ - يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى! - عَيْتِيكَ! مِنْ أَيِّهِ حَادِثُهُ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتِكَ (٥) وَ تَسْتَمِطِرُ عَبْرَتَكَ؟ وَ أَيُّهُ حَالِهِ حَمَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ؟

قَالَ: فَرَفَرَ (٦) الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ، وَ اشْتَدَّ عَنْهَا خَوْفُهُ، وَ قَالَ:

وَيَلُكُمُ! (٧) نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - ، وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَ تَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَ خَلَعَهُمْ رَبُّقَهُ الْأَسْلَامَ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - تَعَدَّسَ ذِكْرُهُ - : «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ» (٨) - يَعْنِي الْوَلَايَةَ - ؛ فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَعْزَانُ.

فَقَلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَرَّمْنَا وَ فَضَّلْنَا (٩) بِإِشْرَاكَكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعَلَّمُهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَدَارَ لِلْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةَ أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةِ مِنَ الرُّسُلِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - :

قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ ، وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ ، وَقَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ ، وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ _ أَعْنَى الْخِضْرِ عَلَيْهِ السَّلَام _ دَلِيلًا عَلَى عُمَرِهِ .

فَقُلْنَا لَهُ: اكْشِفْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي .

قَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ : أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ : فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ ، أَمَرَ بِإِخْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَضْيَاحَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيْفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ ، وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ بِحِفْظِ اللَّهِ _ تَبَارَكَ وَتَعَالَى _ إِيَّاهُ . وَكَذَلِكَ بُنُو أُمَّيَّةَ وَبَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَمُلْكِ الْأُمَمَاءِ (١٠) وَالْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا ، نَاصِيَةَ بُونَا الْعِدَاوَةِ ، وَوَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ (١١) وَإِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُضُوءِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ، وَيَأْتِي اللَّهُ _ عَزَّ وَجَلَّ _ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِرُوحِهِ مِنَ الظُّلْمَةِ إِلَّا أَنْ يُنَمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .

وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ : فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قَتِلَ ، فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ _ جَلَّ ذِكْرُهُ _ بِقَوْلِهِ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (١٢)؛ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتَتِكُرْهَا لِطَوْلِهَا ، فَمَنْ قَاتِلٌ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُوَلَدْ (١٣) ، وَقَاتِلٌ يَقُولُ: إِنَّهُ <وُلِدَ وَمَاتَ ، وَقَاتِلٌ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا ، وَقَاتِلٌ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ > (١٤) يَتَعَدَّى ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصَاعِدًا ، وَقَاتِلٌ يَعْصِي اللَّهَ _ عَزَّ وَ

جَلَّ – بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ.

وَأَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ – عَلَيْهِ السَّلَامُ – : فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَتِ الْعُقُوبَةُ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ – عَزَّ وَجَلَّ – الرُّوحَ الْأَمِينَ – عَلَيْهِ السَّلَامُ – بِسَبْعِ نَوِيَّاتٍ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ – تَبَارَكَ وَتَعَالَى – يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقِهِ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ الْإِزَامِ الْحُجَّةِ، فَعَاوِذُ اجْتِهَادِكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثَبِّتٌ عَلَيْكَ وَ أَعْرِسُ هَذِهِ النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أَنْمَرْتَ الْفَرْجَ وَ الْخَلَاصَ، فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّوَتْ وَ تَغَصَّنَتْ وَ أَنْمَرَتْ وَ زَهَا التَّمْرُ عَلَيْهَا (١٥) بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ – سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى – الْعِدَّةَ، فَأَمَرَهُ اللَّهُ – تَبَارَكَ وَ تَعَالَى – أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ يُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَ الْاجْتِهَادَ، وَ يُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ، فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ رَجُلٍ وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ – تَبَارَكَ وَ تَعَالَى – لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ بِأَنْ يَغْرِسَ بِهَا مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ عَرَسَ بِهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، تَزْتَدُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى تَيْفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا فَأَوْحَى اللَّهُ – تَبَارَكَ وَ تَعَالَى – عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ: يَا نُوحُ! الْآنَ اسْفِرْ الصُّبْحَ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صِرَّحَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ وَ صَيَّفَى [الْأَمْرَ وَ الْإِيمَانَ] مِنَ الْكَادِرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَيْبَتُهُ خَيْبَتُهُ.

فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدْ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنْتُ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدِي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ، وَ اعْتَصَمُوا بِحَبِيلِ تَبَوُّتِكَ بِأَنْ أَسَيِّتْخَلْفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أَمَكَّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِعَذَابِ الشَّكِّ (١٦) مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ كَيْفَ يَكُونُ الْأَسِيَّتْخَلْفُ وَ التَّمْكِينُ وَ يَبْدُلُ الْخَوْفَ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَرِيعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ عِيَالِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبْتِ طِينِهِمْ (١٧) وَ سُوءِ سِرَائِرِهِمْ الَّتِي كَمَا نَتَّيَجُ النِّفَاقِ وَ سِيْنُوحِ الضَّلَالَةِ (١٨)، فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَيَّنُّوا مِنِّي الْمُلْكَ (١٩) الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتُ الْأَسِيَّتْخَلْفِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشْتَقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَأَسْتَحْكَمْتُ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ (٢٠) > وَ تَأْتَبَدُّتُ حِبَالَ ضَلَالِهِ قُلُوبِهِمْ، وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ، وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرَّئَاسَةِ، وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ، وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارِ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارِهِ الْفِتَنِ وَ إِبْقَاعِ الْحُرُوبِ؟! كَلَّا! «فَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا» (٢١).

قَالَ الصَّادِقُ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ : وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبِ تَه لِيَصْرِحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْدُقُوا الْأَيْمَانَ مِنَ الْكِبَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَيْبَتُهُ حَبِيئَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقَ إِذَا أَحْسُوا بِالْأَسِيَّتْخَلْفِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشْرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّ [هَذِهِ] النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ (٢٢) نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيَّ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِحِينَ؛ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَتَمَّكَ - نَا بِانْتِشَارِ الْأُمَّةِ مِنَ (٢٣) فِي الْأُمَّةِ، وَ ذَهَابِ
الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا، وَ ارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ فِي عَهْدِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ
وَ الْفِتَنِ الَّتِي تَتَوَّرُّ فِي أَيَّامِهِمْ، وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشُبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ!؟

ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». (٢٤).

وَ أَمَّا الْعَبِيدُ الصِّدَالِ - حُ - أَعْنَى الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِثُبُوتِهِ قَدَرَهَا لَهُ، وَ لَا لِكِتَابِ
يُنزَلُهُ عَلَيْهِ، وَ لَا لِشَرِيْعِهِ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيْعَهُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَا لِإِمَامِهِ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الْأَقْتِدَاءَ بِهَا، وَ لَا لِطَاعِهِ يَفْرِضُهَا لَهُ، بَلَى
إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدَّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي أَيَّامِ غَيْبِ - تَه - مَا يُقَدَّرُ، وَ عِلْمِ
مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّوْلِ، طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعَلِّهِ الْإِسْتِدْلَالَ
بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ» (٢٥).

(يعنى:

از سدير صيرفي (٢٤) منقول است كه گفت:

من و مفضل بن عمر (٢٧) و أبو بصير (٢٨) و أبان بن تغلب (٢٩) بر سرورمان، إمام أبو عبد الله صادق عليه السلام وارد شدیم؛
دیدیم بر خاک نشسته است و پلاسی

ص: ٢٣٦

خَبیری (۳۰) _ طوقدار و بی گریبان، با آستینهای کوتاه _ دربردارد، و بمانند زنِ از خود بیخود شده فرزندمُرده جگر سوخته (۳۱) می گرید؛ اندوه در برجستگی گونه هایش کارگر افتاده و نشانه های دگرگونی در رخسارگانش هویدا شده و سرشک چشمخانه هایش را آزرده؛ در این حال می گوید:

ای سِرورَم! غیبتِ تو خواب و آرامِ مرا بُرده، و بستم را بر من ناخوش ساخته، و راحتِ دلم را از من ستانده؛ سِرورَم! غیبتِ تو درد و رنجِ مرا به مصیبتهای جاودان و یکانِ یکان از کف دادن که جمع و شمار را نابود می سازد پیوند داده (۳۲). دیگر اشکی را که از دیده ام بازمی ایستد و آه سردی را که از سینه ام برمی آید و بخاطرِ مُصیبتهای گذشته و بلایایِ پیشین است، احساس نمی کنم، مگر آنکه از مُصیبتهای آینده، بزرگ تر و ناگوارتر آن، و از بلایایِ بازمانده، سخت تر و زشت تر آن و بلاهایی که به غضب تو درآمخته و پیشامدهایِ بدی که به خشم تو عجین گشته، پیش چشم پدیدار می گردد. (۳۳)

سَدیر گفت: به سببِ آن مهمّ هول انگیز و رخدادِ جانِ ستان، از سرگشتگی هوش از سرمان پرید، و از ناشکیبی دلها مان بردرید، و گمان بُردیم آن حضرت از پدیده ای ناگوار و فروکوبنده خبر می دهد یا در گردشِ روزگار مصیبتی بر وی وارد آمده است. پس گفتیم: ای فرزندِ بهترین مردمان! خداوند دیدگانت را مگریاناد! از چه رخدادی اینگونه اشک می ریزی و سرشک می باری؟ و چه پیش آمده که تو را بدین ماتم نشانده است؟

سَدیر گفت: إمام صادق علیه السلام نفسی بلند کشید که اندرونش را بیناشت و بیمش را بیفزود، و فرمود:

وای بر شما! بامدادِ هم امروز در کتابِ جَفَر نگریستم؛ و آن کتابی است مشتمل بر معرفتِ مرگ ها و بلاها و مُصیبت ها و معرفتِ آنچه بوده است و تا رستاخیز

خواهد بود و خداوند تنها محمّد و پیشوایانِ پس از او را _ عليهم السّلام _ از آن برخوردار فرموده. در آن، ولادت و غیبت و تأخیر و طولِ عمرِ قائممان را، و آزمونِ مؤمنان را در آن روزگار، و زایشِ تردیدها را در دل‌های ایشان به واسطه درازنایِ غیبتِ او، و بازگشتنِ بیشترینِ شان را از دینشان، و این را که رشتهِ اسلام را از گردنِ خویش برمی‌گیرند که خداوند _ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ (۳۵) _ فرموده: «و هر آدمی طائرش را در گردنش آویخته ایم» _ و منظور ولایت است _، موردِ تأمل قرار دادم. رقتِ مرا فراگرفت و اندوه بر من چیره شد.

گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! با شریکِ گردانیدمان در پاره‌ای از آنچه در این باره می‌دانی، ما را گرامی دار و فضیلت بخش.

إمام صادق _ عَلَيْهِ السّلام _ فرمود: خداوند _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ سه چیز را که در سه تن از پیامبران _ عَلَيْهِم السّلام _ برقرار داشته، در قائمِ ما برقرار فرموده است:

ولادتش را چون ولادتِ موسی علیه السّلام مُقَدَّر کرده و غیبتش را چون غیبتِ عیسی علیه السّلام مُقَدَّر نموده و تأخیرش را چون تأخیرِ نوح _ علیه السّلام _ مُقَدَّر ساخته، و از پسِ آن، از برای او، عُمرِ عبدِ صالح _ یعنی خُضْر (علیه السّلام) _ را دلیلی بر عمرِ او قرار داده است.

آن حضرت را گفتیم: ای پسرِ رسولِ خدا! از چهره این معانی پرده برگیر.

إمام علیه السّلام فرمود:

أَمَّا وَ لَادَتِ مُوسَى عَلَيْهِ السّلام :

فرعون چون بدانست که نابودیِ فرمانروائی اش بر دستِ اوست، دستور داد کاهنان را حاضر کنند و آنان او را به نَسَبِ وی و این که او از بنیِ اسرائیل است رهنمون شدند. فرعون هم پیوسته یارانش را دستور می‌داد که شکمِ زنانِ آبستنِ بنیِ اسرائیل را بشکافند، تا آنجا که در طلبِ او بیست و چند هزار نوزاد را بکشت،

ولی چون خداوند _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ ، موسی _ عَلَيْهِ السَّلَام _ را نگاهداری کرد، فرعون نتوانست او را بکشد.

بنی اُمیّه و بنی عَیَّاس هم چون بدانستند که نابودی فرمانروائی شان و حکومتِ امیران و جبارانشان، به دستِ قائمِ ماست، با ما دشمنی نمودند و شمشیرهایشان را در کشتنِ خاندانِ پیامبر _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ و نابود ساختنِ تبارِ آن حضرت به کار بستند و می خواستند از این راه قائم را به قتل آورند؛ ولیک خداوند تا فروغش را _ هرچند مشرکان ناخوش دارند _ به تمامت نرساند، نمی پذیرد که امرِ خود را بر هیچیک از ستمگران مکشوف سازد.

وَ أَمَّا عَیْبَتِ عِیْسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ :

یهودیان و ترسایان همداستان شدند که او کشته شده است، ولی خداوند _ جَلَّ ذِکْرُهُ (۳۶) _ بدین فرموده اش که: «او را نکشتند و بر دار نکشیدند لیک امر بر ایشان مُشْتَبَه گردانیده آمد»، ایشان را تکذیب فرمود.

عَیْبَتِ قائم را هم زودا که اُمت به سببِ درازنایش انکار کنند. یکی به یاوه گوید که او زاده نشده است؛ دیگری گوید که او زاده شده و در گذشته؛ دیگری بدین سخن کافر شود که یازدهمین ما سَتْرُون بوده است؛ و دیگری بدین سخن از دین بیرون شود که شمارِ پیشوایان از سیزده و بیش از آن هم در گذشته است؛ و دیگری بدین سخن خدای _ عَزَّ وَ جَلَّ _ را نافرمانی کُند که روحِ قائم در پیکرِ دیگری سخن می گوید!

وَ أَمَّا تَأْخِیرِ نوح علیه السلام :

هنگامی که او از آسمان برای قومش طلبِ عقوبت کرد، خداوند _ عَزَّ وَ جَلَّ _ با روحِ الامین _ عَلَيْهِ السَّلَام _ هفت هسته خرما فرستاد. روحِ الامین گفت: ای پیامبرِ خدا! خداوند _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ تو را می گوید: اینان آفریدگان و بندگان من اند

و

ایشان را جز پس از مُؤکِّد داشتنِ دعوت و مُلَزَم ساختن به حُجَّت، به آذر خشی از آذر خشهایم نابود نمی سازم. پس باز به دعوتِ قومِ خویش بکوش که من تو را بر آن پاداش می دهم و این هسته ها را بنشان که تو را در رُستن و بالیدن و بارور شدنشان، چون میوه آورند، گشایش و رهایش است. پس مؤمنانِ پیرو خود را بدان بشارت ده.

پس چون درختان برُستند و انبوه و استوار گشتند و تنه و شاخه برآورند و میوه دادند و خرما بر آنها رسیده شد، آنک پس از زمانی دراز، آن حضرت از خداوند _ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى _ گزارد وعده را خواستار آمد. خداوند _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ او را فرمود که از هسته های این درختان بنشانند و باز شکیبائی و رَزَد و بکوشد و حُجَّت را بر قومِ خویش مُؤکِّد سازد. او هم این را به گروهائی که به وی ایمان آورده بودند خبر داد. سیصد مرد از ایشان از دین باز گشتند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می کند راست بود، در وعده پروردگارش خِلافی واقع نمی شد.

پس از آن هم خداوند _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ پیوسته هربار او را می فرمود که بار دیگر هم دانه ها را بنشانند، تا آنکه هفت بار دانه ها را نشانند. پیوسته نیز از آن گروهائی مؤمنان، گروهی از پسِ گروه دیگر از دین بازمی گشتند تا آنکه تنها هفتاد و چند مرد با ماندند. پس در این هنگام خداوند _ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى _ به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون، هنگامی که با از دین باز گشتن هر که طینتِ پلید داشت، حق محض آشکار شد و این امر و ایمان از تیرگی پالوده گشت، پیش چشمت پگاه از شبانگاه امتیاز یافت. اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی را که از طوائفِ ایمان آورده به تو، مُرْتَد شده اند، باقی می نهادم، در وعده ای که پیشاپیش به مؤمنانی از قوم تو که توحیدِ خالص پیشه کردند و به ریسمانِ ثُبُوتِ تو چنگ در زدند، داده بودم، صادق نمی بودم، و آن وعده این بود که ایشان را در زمین جانشین سازم و دینشان را از برایشان پایگاهِ دهم و بیمشان را به اُمّیتِ بَدَلِ کُنتم تا با زوالِ شک از دلهاشان بندگی

از برای من خالص شود؛ چگونه جانشین ساختن و پایگاه دادن و تبدیلِ بیم به اُمتیت از جانبِ من برای ایشان صورت بندد، در جائی که از ضَعْفِ یقینِ کسانی که از دین بازگشتند و پلیدیِ طینتها و بدیِ نهادهاشان _ که نتیجه نفاق بود _ و پیدائیِ ضَلالت، باخبر بودم؟!

اگر اینان، از طریقِ من، بر آن فرمانروائی که مؤمنان را به هنگامِ جانشینی داده شود، وقتی که دشمنانشان را هلاک می کردم، دست می یافتند، آنگاه راحه و یزگیهایِ آن را استشمام می کردند و نفاقِ نهادین و باطنی شان استوار می گردید و رشته هایِ گمراهیِ دلهاشان دیرپا می شد و از دشمنی با برادرانشان پُرده برمی گرفتند و در پی ریاست و در دست گرفتنِ انحصاریِ امر و نهی، با ایشان پیکار می کردند. آنک در عینِ فتنه انگیزی و جنگِ افروزی، پایگاه دادن در دیانت و نشریافتنِ این امر در میانِ مؤمنان، چگونه صورت بندد؟! هرگز! پس کشتی را زیر نظرِ ما و مطابقِ وَحیِ ما بساز.

إمام صادق علیه السلام فرمود: قائم نیز چنین باشد که اُیامِ غیبتش به درازا کشد تا با از دین بازگشتنِ همه آن شیعیان که طینتِ پلید دارند، کسانی که چون در عهدِ قائم علیه السلام جانشین ساختن و پایگاه دادن و اُمتیت را دریابند، بیمِ نفاق بر ایشان می رود، حقّ محض آشکار شود و ایمان از تیرگی پالوده گردد.

مُفَضَّل گفت: ای پسرِ فرستاده خدا! این ناصبیان می پندارند که این آیه در حقّ ابوبکر و عُمَر و عُثمان و علی علیه السلام فرود آمده است.

إمام علیه السلام فرمود: خداوند دلهایِ جماعتِ ناصبی را رَه منماید! در عهدِ هریک از اینان و در عهدِ علی علیه السلام، با از دین برگشتنِ مسلمانان و فتنه هائی که در روزگارِ ایشان برمی جوشید و جنگهائی که میانِ کافران و ایشان بالا می گرفت، کئی آن دین که خدا و رسولش پسندیده اند، با گسترشِ اُمتیت در اُمت و

رَخْتِ بَرِيسْتِنِ بيم از دلهاي ايشان و برخاستنِ ترديد از سينه هاشان، پاىگاه و استقرار يافت؟

آنگاه امام صادق عليه السلام تلاوت فرمود: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». (۳۷).

[سپس فرمود:] و أَمَا عَبْدِ صَالِحٍ — يعنى خضر عليه السلام — :

خداوند — تَبَارَكَ وَتَعَالَى — عمرِ او را، براى ثُبُوتِى كه از برايش مُقَدَّر فرموده باشد، يا كتابى كه بر او فُرُوفَرَسْتَد، يا شريعتى كه بدان شريعتِ پيامبرانِ پيش از او را منسوخ سازد، يا امامتى كه پيروي از آن را بر بندگانِ خویش لازم آورد، يا طاعتى كه از براى او واجب كُنَد، دراز نگردانيد؛ بلكه چون در دانشِ پيشينِ خداى — تَبَارَكَ وَتَعَالَى — بود كه عمرِ قائمِ عليه السلام را در روزگارِ غيبتش به چه اندازه مُقَدَّر فرمايد و انكارى را كه از جانبِ بندگانِش درباره درازنايِ اين عُمر صورت مى بَنَد مى دانست، عمرِ عَبْدِ صَالِحِ را، بدونِ سببى ديگر كه موجبِ آن باشد، و تنها از براى آنكه به آن بر عُمرِ قائمِ عليه السلام استدلال شود و حُجَّتِ معاندان را به وسيله آن منقطع گرداند، دراز گردانيد؛ تا مردمان را بر خداوند حُجَّتِى نباشد.

ص: ۲۴۲

(۱) یفتر أى یخرج بفتور و ضعف.

(۲) «غوابر»، جمع «غابر» (نقیض «ماضی») است. «الغوابر» و «البواقی»، در قبال «الدّوارج» و «السّوالف» در مستثنی منه آمده، و در بعضی نسخ و بحار به «العوائر» و «النراقی» تصحیف شده است، و علامه مجلسی _ رَحِمَهُ اللهُ _ در توجیه آن به دشواری افتاده. حاصل معنی آن است که: انه مایسکن بی شیء من البلیایا الماضیه الا و عوّض عنه من الامور الاتیه بأعظم منها.

(۳) الغائل: المهلک؛ و الغوائل: الدّواهی.

(۴) سمت لهم أى هیأ لهم وجه الکلام و الرّأى.

(۵) استنزف الدّمع: استنزله أو استخراجه کلّه.

(۶) زفر الرّجل: أخرج نفسه مع مدّه إیّاه. و الرّفّره: التّنفس مع مدّ التّنفس.

(۷) «وویل» گاه به معنای تعجّب می آید (النّهایه).

(۸) الإسرائ / ۱۳.

(۹) در بعضی نسخ: «و شرفنا».

(۱۰) در بعضی نسخ «زوال ملکهم و الأمراء _ الخ».

(۱۱) در بعضی نسخ: «فی قتل أهل بیت رسول الله (ص)».

(۱۲) النّساء / ۱۵۷.

(۱۳) >هم در متن عربی چهل حدیث و هم در مأخذ آن (کمال الدّین ط. جامعه مدرّسین / ۱۴۰۵ ه. ق) و هم در کمال الدّین ط. کمره ای (۲/۲۳) «لم یلد» آمده است.

ما «لم يُولد» را برگزفتم از: کمال الدین ط. پهلوان ۲/۳۴؛ و: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۷۰.

(۱۴) >این بهره را برگزفتم و برافزودیم از: کمال الدین ط. کمره ای ۲/۲۳؛ و: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۷۰.

نیز نگر: کمال الدین ط. پهلوان ۲/۳۴ (که با لختی کاستی این عبارت را دارد).<

(۱۵) الازر: الإحاطه، والقوه، والضّ عف (ضدّ)، والمؤازره أن یقوی الزّرع بعضه بعضاً. و سوق الشجر تسویقاً سار ذا ساق (القاموس) یعنی تقوت و تقوی ساقها و کثرت أغصانها و زهو الثّمرة: احمرارها و اصفرارها.

(۱۶) در بعضِ نُسخ: «بذهاب الشرك».

(۱۷) >در کمال الدین طبع استاد غفّاری که مأخذِ چهل حدیث بوده و به تبع آن در متنِ عربیِ چهل حدیث و همچنین در طبع کمره ای (۲/۲۵)، «طینهم» آمده _ که ما نیز آوردیم. در پهلوان (۲/۳۶) «طینتهم» است.

باری، «طینهم» صحیح و بل أنسب است؛ زیرا که «طین» را جمع «طینه» هم دانسته اند و آنک با «سرائر» مناسبت لفظی و معنوی می یابد. در نهج البلاغه شریف در آغاز یکی از خطب می خوانیم: «إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ» (نهج البلاغه، با ترجمه علی أصغر فقیهی، انتشارات صبا، ۱۳۷۴ ه. ش، خ ۲۳۱، ص ۴۶۳) که بعضِ شُراح آشکارا «طین» را در این حدیث جمع «طینه» قلم داده اند (نگر: همان، همان ص، حاشیه؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۲/۴۳۸).<

(۱۸) ای ظهورها. در بعضِ نُسخ: «شیوخ الضلاله»، و در بعضِ نُسخ: «شيوخ الضلاله»؛ چه بسا صواب «شیوع الضلاله» باشد.

(۱۹) ای ركبوا الملك. در بعضِ نُسخ: «تنسموا»، از: تنسم النّسیم ای تشممه. در بعضِ نُسخ: «تنسموا من الملك».

(۲۰) در بعضِ نُسخ: «مرائر نفاقهم»؛ در بعضِ نُسخ: «من أثر نفاقهم». نشقه _ بر وزن فرحه _ : شمه. در بعضِ نُسخ: «تأید حبال ضلاله قلوبهم».

(۲۱) اقتباسی است از آیت ۴۰ از سوره هود >علی نبینا و آله و علیه السلام<. در آیه، «واصنع» آمده است.

(۲۲) مُراد، این عبارت قرآنی است که خداوند می فرماید: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ لَكُمْ تَخْلُفَتَهُمْ...» >س ۲۴ ی ۵۵<.

(۲۳) در بعضِ نُسخ: «بانتشار الامر».

(۲۴) یوسف <علی نبینا و آله و علیه السلام>: ۱۱۰.

(۲۵) کمال الدین و تمام النعمه ۳۵۲/ ۳۵۷ >; و: پهلوان ۲/۳۰ _ ۳۹؛ و: کمره ای ۲/۲۱ _ ۲۶.

نیز نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، صص ۱۶۷ _ ۱۷۳؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۴۲۵ و ۴۲۶.<

(۲۶) <أبو الفضل سدير بن حکيم بن ضيهيب صيترفي از امام سجّاد و امام باقر و امام صادق _ عليهم السلام _ روایت کرده. أحاديث فراوان در حدیثنامه های شیعه دارد و گروهی از بزرگان از وی روایت کرده اند.

(گفتنی است که برخی نیز او را سدير بن حکيم گفته اند).

نگر: الموسوعه الرجاليه الميسره ۱/۳۷۶؛ و: مجمع الرجال، ۳/۹۷ و ۹۸؛ و: أضبط المقال، ص ۱۰۱.<

(۲۷) <درباره مفضل بن عمر جعفي کوفي، در دومین پینوشت مربوط به حدیث دوم سخن گفتیم.>

(۲۸) <به شانزدهمین پینوشت مربوط به حدیث نخست مراجعه فرمائید.>

(۲۹) <أبو سعيد أبان بن تغلب بکري جري، از ثقات و بزرگان شیعه است که امام سجّاد و امام باقر و امام صادق _ عليهم الصلاه و السلام _ را درک کرده و از این بزرگواران روایت نموده و مورد اعتنای اهل بیت _ عليهم السلام _ بوده است. شيخ کشي روایاتی در فضائل او نقل کرده. أبان کتابهایی چند نیز تألیف کرده بود.

نگر: الموسوعه الرجاليه الميسره، ۱/۱۵.<

(۳۰) <ترجمه «مسخ» به «پلاس»، بنا بر داده های شماری از واژه نامه های یکرزبان و دوزبان انجام گرفت (از آن جمله: مجمع البحرين طرّیحي).

درباره ماهیت و کاربرد تاریخی «مسخ»، دزی در فرهنگ اَلبسه مسلمانان (ترجمه شادروان حسینعلی هروی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲) آگاهیهای چند گردآورده.<

(۳۱) <پیداست در ترجمه این تعبیرات نه می توانسته ام به شیوه تحت اللفظی سِلوک کنم و نه آزاد؛ لذا طریقه ای بینابین اختیار شده.>

(۳۲) <این ترجمه، به اعتماد بر قرائتی مُحتمل است که علامه مجلسی _ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز _ به دست می دهد و در آن «فقد» را معطوف بر «فجایع» یا «أبد» می گیرد.

تفصیل را، نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء، ۵۱/۲۲۳.<

(۳۳) <ضبط و ترجمه این عبارات با دشواریهای بنیادین روبه روست و آراء مختلفی در ضبط و ترجمه آنها ابراز گردیده.

نكر: بحار الأنوار، ط. ١١٠ جلدی مؤسسہ الوفاء ٥١/٢٢٣، متن و هامش.

ص: ٢٤٥

در الغیبه طوسی نیز بهره معتابهی از این بخش نیامده _ که معنی دار می تواند بود _ ؛ نگر: ط. مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۶۸ <.

(۳۴) < کتاب جفر را _ آنگونه که بعض محققان استنباط کرده اند _ نبی اکرم _ صلی الله علیه و آله _ املا- فرموده و امیرمؤمنان علیه السلام کتابت نموده اند. این کتاب احتمالاً به شکل خاصی رمزی و فشرده است که معصوم علیه السلام قدرت رمزگشائی و فهم آن را دارد و جز نبی و یا وصی نبی در آن نظر نمی کنند (و به دیگر سخن، از این حیث به این بزرگواران اختصاص دارد).

تفصیل را، نگر: حقیقه الجفر عند الشیعه، اکرم برکات العاملی، ط: ۲، بیروت: دارالصفوه، ۱۴۲۰ ه. ق. <.

(۳۵) < یعنی: پاک است یاد او >.

(۳۶) < یعنی: بزرگ است یاد او >.

(۳۷) < یعنی: تا هنگامی که پیامبران نومید شدند و (مردمان) پنداشتند که (پیامبران) به ایشان دروغ گفته اند، یاری ما به ایشان رسید.

از برای تعمق بیشتر در این عبارت قرآنی و وجوه مطرح در قرائت و تفسیر آن، نگر: دقائق التأویل و حقائق التزیل، أبوالمکارم حسینی، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: کتاب الصیافی فی تفسیر القرآن، الفیض الکاشانی، تحقیق الحسینی الأملی ۴/۱۷۷ <.

ص: ۲۴۶

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا تَبْدَأُ مِنْهَا يَزْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُعْطِلٍ.

فَقُلْتُ: وَلِمَ؟ جُعِلَتْ فِدَاكَ!

قَالَ: لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.

قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟

قَالَ: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ _ تَعَالَى ذِكْرُهُ _ ، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَنَاهُ الْخِضْرُ _ عَلَيْهِ السَّلَام _ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

يَا بَنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ [أَمْرِ] اللَّهِ - تَعَالَى - وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهَا كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ». (۱).

(یعنی:

از عبدالله بن فضلِ هاشمی (۲) منقول است که گفت: از جعفر بن محمد الصِّدِّاقِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - شنیدم که می فرماید: صاحب این امر را غیبی ناگزیر است که هر باطل اندیش در آن تردید می کند.

گفتم: فدایت شوم! چرا؟

فرمود: بخاطر امری که ما به آشکار ساختن آن مأذون نیستیم.

گفتم: پس چه حکمتی در غیب او هست؟

فرمود: حکمت غیبی وی، حکمت غیبتهای آن حجتهای خداوند - تَعَالَى ذِكْرُهُ (۳) - است که پیش از وی بودند. حکمت آن تنها پس از ظهور وی آشکار می شود چنان که حکمت کارهای خضر علیه السلام، از کشتی شکافتن و کشتن طفل و برپای داشتن دیوار، تا زمان جدانشان، برای موسی علیه السلام آشکار نشد.

ای پسر فضل! این امر، امری از امر خدای - تَعَالَى - و سِرِّ از سِرِّ خداوند و غیبی از غیب خداست و چون دانستیم که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کردارهای وی حکمت است، هر چند وجه آن آشکار نباشد (۴).

می گویم:

در بعض روایات، علّ غیبت، این دانسته شده است که «آن حضرت چون خروج کند، بیعتی در گردن وی نباشد» (۵)، و در بعض روایات، این که «بر جان خویش بیم دارد» (۶) و در بعض روایات، این که «بیم دارد او را گلو بپزند» (۷).

ص: ۲۴۸

شریف مرتضی گوید: «سببِ غیبت، آن است که ظالمان برای وی ایجادِ خوف کرده و دستِ او را از تصرف در آنچه تصرف در آن به او واگذار شده است بازداشته اند. زیرا زمانی نفعِ کلی از امام حاصل می شود که بر اُمور توانا باشد و از وی

فرمان ببرد و طریقِ وصول و دستیابی به خواسته هایش مسدود نباشد؛ تا سپاهیان را فرماندهی کند و با یایان بجنگد و حدود را اقامه نماید و مرزها را استوار بدارد و دادِ ستمدیده بدهد؛ که اینها همه، بدونِ اقتدار، شدنی نیست. پس چون، چیزی میانِ امام و اهدافِ او از این امر، حایل گردد، وظیفه قیام به امامت از وی ساقط می شود. هنگامی هم که بر جان خویش بیمناک باشد، غیبتِ او لازم می شود. اجتناب از زیان بنا بر عقل و نقل واجب است، و پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ در شِجَب و بارِ دیگر در غار پنهان شد و آن را وجهی جز بیم و اجتناب از زیان نبود...» (۸).

همین اشکال را محقق کراچکی نیز در کنزالفوائد پاسخ گفته که شایسته رجوع می باشد. (۹)

شیخ طوسی نیز می گوید: «غیبتِ قائم علیه السلام، نه از طرفِ خدایِ متعال است _ زیرا وی عادل و حکیم است و فعلِ قبیح از او سر نمی زند و به امرِ واجب خللی نمی رساند _، و نه از طرفِ خودِ آن حضرت است _ زیرا او معصوم است و خللی به امرِ واجب نمی رساند _؛ بلکه بخاطرِ بسیاریِ دشمنان و قَلتِ یاریگران است.» (۱۰).

شیخ همچنین در تلخیص الشافی می گوید: «اگر گفته شود: چیست آن سبب که مانعِ ظهور و مُقتضیِ غیبتِ اوست...؟ گوئیم: باید آن سبب همانا بیمناکی بر جانِ خویشان باشد؛ چرا که رنجهایِ فروتر از خطرِ جانی را امام تحمل می کند و ظهور را بخاطرِ آنها فرو نمی گذارد...» (۱۱).

در آخر کتابش نیز گفته است: «... و در آغاز این کتاب تبیین کردیم که سببِ غیبتِ آن حضرت، آن است که ظالمان برای او ایجادِ خوف کرده و دستِ او را از تصرف در آنچه تدبیر و تصرف در آن به او واگذار شده است بازداشته اند. پس چون میان او و هدفش چیزی حائل شود، وظیفه قیام به امامت از وی ساقط می شود و چون بر جانِ خویش بیمناک باشد غیبتِ او لازم و پنهان بودنش ضرور می گردد. پیامبر — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — هم یکبار در شعب و بار دیگر در غار پنهان گردیده و آنرا

وجهی جز بیم از زیانهای که به وی می رسیده است، نبوده» (۱۲).

علامه بزرگ، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، در کتابِ کرامتدش، أَصْلُ الشَّيْعَةِ وَأُصُولُهَا، گفته است: «... هر چند ما به ندانستن حکمت و دست نیافتن به حاقِّ مصلحت خستو شدیم، این پرسش را برخی شیعیانِ عامی هم از ما پرسیده اند و ما هم وجهی چند را که شایسته تعلیل باشد — البته نه بر سبیلِ قَطْع و یقین — یاد کرده ایم؛ لیک موضوع، باریک تر و پیچیده تر از این است، و چه بسا اموری در میان باشد که صدور را گنجائی آن هست و شیطان را نه، و هر چند به معرفت در آید، به وصف نیاید؛ حق آن است که چون در مباحثِ امامت به بُرهان ثابت شد که در هر روزگار امامی باید، و زمین از حجتِ تُهی نماند، وجود او لطف است، و اقدام و دست یازی او لطفِ دیگر (۱۳)، پس پرسش از این حکمت را محلی نمی ماند، و أدله این معانی در جایگاهِ خویش حاصل است، و بدین مایه اشارت — إِنْ شَاءَ اللهُ — کفایت خواهد بود.» (۱۴) (پایانِ گفتارِ علامه کاشف الغطاء — که پایگاهش بلند باد! _).

علامه ملاعلی علیاری تبریزی (در گذشته به سال ۱۳۲۷ ه. ق.) هم شش وجه در غیبتِ حضرتِ حجت (عج) یاد کرده است که خواننده خود اگر خواننده باشد رجوع فرماید (۱۵).

- (۱) کمال الدین و تمام النعمه ۴۸۱/ ح ۱۱ > و نگر: پهلوان، ۲/۲۳۴ و ۲۳۵؛ و: کمره ای، ۲/۱۵۸؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۲۶۵.<
- (۲) > عبدالله بن فضل هاشمی نَوْفَلِيّ، ثقه است. او را کتابی است که ابنِ اَبی عُمَيْر از وی روایت کرده. بیش از ۲۶ روایت در کتبِ اربعه شیعه دارد.
- نگر: رجال النَّجاشي، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۳؛ و: الموسوعه الرَّجاليّه الميسره، ۱/۵۱۹.<
- (۳) > یعنی: برتر است یاد او.<
- (۴) > این نکته از منظرِ دانشِ کلام حائزِ اَهَمِّيَّتِ فراوان است. ما وقتی با دلایلِ عقلی ثابت کردیم که خداوند حکیم است و کارِ غیرِ حکیمانه از وی سر نمی زَنَد، دیگر حاجت نداریم حکیمانگیِ هریک از کردارهایِ خداوند را جداگانه ثابت کنیم. باری، از برایِ تفصیلِ این مطلب و مفهومِ حکیم بودنِ خداوند، مراجعه به کتابهایِ مبسوطِ کلامی، سودبخش است.<
- (۵) کمال الدین و تمام النعمه ۴۷۹/ ح ۱.
- (۶) کمال الدین و تمام النعمه ۴۸۱/ ح ۷.
- (۷) کمال الدین و تمام النعمه ۴۸۱/ ح ۱۰.
- (۸) رسائل الشَّريف المُرْتَضی ۲/۲۹۵.
- (۹) کنز الفوائد ۱/۳۷۴ _ ۳۶۸ و ۲/۲۱۶.
- (۱۰) الرِّسائل العشر ۹۸.
- (۱۱) تلخیص الشَّافی ۱/۸۰.

(١٢) تلخیص الشافی ٤/٢١٥.

(١٣) >این پاره سخن مرحوم کاشف الغطاء، ناظر به سخن معروف خواجه نصیرالدین طوسی _ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْقُدُّوسِ _ در تجرید الاعتقاد است که می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه آخر و عدمه منّا». تفصیل را، نگر: کشف المراد، تحقیق: الشیخ حسن زاده الآملی، ط: ٩، صص ٤٩٠ _ ٤٩٢؛ و: علاقه التجرید، ٢/٩٥٤ _ ٩٥٦.<

(١٤) أصل الشیعه و أصولها > ط. قاهره < /١٤٠ >: تحقیق علاء آل جعفر، ص ٢٢٧ و ٢٢٨.<

(١٥) بهجه الامال فی شرح زبده المقال، ٧/٦٢٦.

ص: ٢٥٢

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ _ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ _ قَالَ:

نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ سَادَاتُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ، وَ مَوَالِي الْمُسْلِمِينَ، وَ نَحْنُ أَمَانٌ لَأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ بِنَا يُمَسَّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنَا يُنْزَلُ الْعَيْثُ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَةُ، وَ تُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْلَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.

ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَحُلْ مِنْذُ خَلْقِ آدَمَ _ عَلَيْهِ السَّلَامَ _ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، إِذَا ظَاهِرٌ

مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ، وَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّهِ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ.

قال سُلَيْمَانُ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ الصَّادِقِ _ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ _ : كَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّهِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟

قال: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا سَحَابٌ. (۱).

(یعنی):

از سُلَيْمَانِ أَعْمَشِ پسرِ مَهْران، (۲) منقول است که از امام جعفرِ صادق نقل کرد و آن حضرت از پدرِ خویش و او از جدِّ وی، علی بن حسین _ که خداوند از ایشان خشنود باد (۳) _ نقل فرمود که فرمود:

ما، پیشوایانِ مسلمانان، و حُجَّتْهايِ خداوند بر جهانیان، و سِرِّ رُورانِ مؤمنان، و راهبرانِ سپیدچهرگانِ سپید دست و پای (۴)، و مولایانِ اهلِ اسلام هستیم. همانگونه که ستارگانِ امانِ اهلِ آسمان اند، ما امانِ اهلِ زمینیم. به واسطه ما آسمان نگاه داشته می شود تا جُز به اِذْنِ او [= خداوند] بر زمین فرو نیفتد، و به سببِ ما باران فرورستاده می شود و رحمتِ نَشْر می یابد و بَرَکاتِ زمین بیرون می آید، و اگر کسی از ما بر روی زمین نبود، زمین، زمینیان را به کام خویش اندر می کشید.

آنگاه فرمود: از هنگامِ آفرینشِ آدم علیه السَّلام زمین از حُجَّتِ خدا که در آن باشد، خواه پدیدار و شناخته و خواه غائب و پوشیده، خالی نبوده است، و تا زمانی هم که رستاخیز بر پا شود، زمین خالی از حُجَّتِ نخواهد بود، و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی شد.

سُلَيْمَانُ گفت: به امام جعفرِ صادق _ که خداوند از او خشنود باد _ گفتم: مردمان چگونه از حُجَّتِ غائب و پوشیده بهره بَرند؟

ص: ۲۵۴

فرمود: همانگونه که از خورشید در هنگامی که آبری آن را بپوشاند بهره می‌برند).

شریف مرتضی در رساله اش درباره «غیبتِ حجت»، گفته است:

«اگر گفته شود: چه فرق است میانِ وجودِ او در حالی که غائب باشد و دستِ کسی به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره مند نشود، و عدمِ او؟ و اگر فرقی نباشد، همانگونه که رواست در استتار باشد تا بداند توده فرمانپذیرِ اوست و آنگاه ظاهر شود، روا باشد که خداوند او را تا زمانی که بداند توده فرمانش می‌برند در عدمِ بدارد؟»

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً ما روا می‌داریم که بسیاری از اولیاءِ وی و قائلان به

إمامتش را به او دسترس باشد و از وی بهره‌برند، و کسانی از ایشان که به وی دسترس ندارند و شیعیان و معتقدان به امامتش که او را دیدار نمی‌کنند، در حالِ غیبتِ نفعی را که معتقدیم در تکلیف از آن‌گزیری نیست، از وی می‌برند؛ چه ایشان چون می‌دانند که او در میانِ ایشان هست و قطع دارند که طاعتِ وی بر ایشان واجب و لازم است، بناگزیر در دست یازیدن به زشتکاری از وی بیم‌کنند و بهراسیند و از تأدیب و مؤاخذه‌تَش خوف داشته باشند و بدین ترتیب زشتکاریِ ایشان اندک و نیکوکاریشان بسیار گردد؛ یا این اقرب باشد.

این وجهِ عقلی حاجتِ به‌إمام است، و هرچند امام از خوفِ دشمنانش و از این روی که راه بهره‌بردن از وی را بر خود بسته اند، ظاهر نشود، در این گفتار تبیین کردیم که اولیایِ امام بر دو وجهِ پیشگفته از وی بهره می‌برند.

بنابر آنچه می‌گوئیم، فرق میانِ وجودِ امام که از خوفِ دشمنانش غائب باشد و در این حالت انتظار برد تا فرمانپذیرِ وی شوند و آنگاه ظهور نماید و به وظیفه‌ای که خداوند بر عهده وی نهاده است قیام کنند، و عدمِ وی، روشن و آشکارست؛ چه اگر

وی معدوم باشد، مصلحت هائی که از کفِ بندگانِ خدا می رود و رهیافتگی هائی که از دست می دهند و لطفی که از آن محروم می مانند، به خداوند سبحان منسوب می شود، و خداوند را در این باب حجّتی و ملامتی بر بندگان نباشد. ولی هنگامی که موجود و به سبب آن که ایشان مایه خوفِ وی می شوند در استتار باشد، مصلحت هائی که از کفِ ایشان می رود و منفعت هائی که از دست می دهند، به خودشان منسوب می شود و ایشان خود بخاطرِ آن موردِ ملامت و مؤاخذت اند.» (۵)

علامه مجلسی (ره) درباره تشبیه آن حضرت علیه السلام به خورشیدی که ابر آن را پوشانیده باشد، وجوهی یاد کرده و گفته است: «تشبیه به خورشیدی که با ابر پوشانیده شده است، به چند چیز اِشارت دارد:

نخست آن که فروغِ هستی و دانش و هدایت به توسّیطِ آن حضرت علیه السلام به آفریدگان می رسد؛ چه به اخبّارِ مُستفیضه (۶) ثابت شده است که ایشان علّتهایِ غائیِ ایجادِ خَلق اند و اگر ایشان نبودند، فروغِ هستی به دیگران نمی رسید و پیدائی

دانش ها و معارف بر خَلق و رفعِ بلا یا از ایشان، به برکتِ آن وجودهایِ مقدّس و شفاعتِ خواهی از ایشان و توسّل بدیشان است. اگر ایشان نبودند خَلق به واسطه زشتکاریهایشان سزاوارِ انواعِ عذاب می شدند چنان که خدای متعال فرموده است: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ». (۷) ما به دفعاتِ بیرون از شمار آزموده ایم که به هنگام بستگیِ کارها و دشواریِ مسائل و دوری از حضرتِ حق - تعالی - و بسته شدنِ ابوابِ فیض، وقتی ایشان را شفیع سازیم و به فروغشان متوسّل گردیم، به اندازه ارتباطِ معنوی که در آن وقت با ایشان حاصل شود، آن دشواریها نیز مرتفع می گردد. این برای کسی که خداوند دیده دلش را به فروغِ ایمان توتیا کشیده باشد، عیان است، و توضیحِ آن در کتابِ امامت بیامده.

دوم آن که چنان که مردمان هرچند از خورشید پوشیده با ابر مُنتفع می شوند،

هردم انتظار می‌برند که ابر به کناری رود و خورشید آشکار گردد، تا بیشتر از آن بهره ببرند، در روزگار غیبت آن حضرت علیه السلام هم، شیعیانِ مخلصِ وی در هر وقت و زمان، خروج و ظهورِ وی را انتظار می‌برند و نوید نمی‌شوند.

سوم آن که کسی که به رِغْمِ وُفُورِ ظُهورِ آثارِ آن حضرت علیه السلام، وجود او را مُنْکِر باشد، چونان کسی است که وقتی ابرها خورشید را از دیدگان پوشیده دارند، وجود خورشید را مُنْکِر شود.

چهارم آن که گاه نهان بودن خورشید در ابر برای بندگانِ خدا سودمندتر از آن است که آشکار و ناپوشیده باشد؛ غیبت آن حضرت علیه السلام نیز در این روزگاران برای ایشان سودمندتر است و از این روست که وی از ایشان نهان است.

پنجم آن که نگرنده به خورشید را، بیرون از ابر، نظر به آن، ممکن نباشد و ای بسا بخاطر ناتوانیِ باصِره اش از احاطه به خورشید، با نگرستن به آن نابینا شود. خورشید ذاتِ مقدسِ آن حضرت نیز چنین است. ای بسا ظهور آن برای بصائر ایشان زیانبارتر باشد و سبب شود در بابِ حق نابینا شوند؛ در حالی که چنان که آدمی خورشید را از پس ابر می‌نگرد و زیان نمی‌بیند، بصائر ایشان هم ایمان به او را در زمانِ غیبتش برمی‌تابد.

ششم آن که خورشید گاه از ابر بیرون می‌آید و تنها برخی _ و نه همه _ آن را می‌بینند؛ آن حضرت علیه السلام هم در آیامِ غیبتش ممکن است تنها از برای بعضی خَلق ظاهر گردد. (۸)

هفتم آن که ایشان > یعنی: حضرت قائم و دیگر امامان _ سلام الله عليهم اجمعین _ > در فراگیر بودنِ سودی که می‌رسانند چون خورشید هستند و تنها کسی که نابینا باشد از ایشان سود نمی‌برد؛ چنان که این فرمایشِ خدای متعال که می‌گوید: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۹)، در اخبار به همین معنا تفسیر شده است.

هشتم آن که همانگونه که پرتوهای خورشید به اندازه روزنه ها و پنجره های خانه ها و چندان که موانع از سر راه آنها برداشته شود، به خانه درمی آیند، حواس و مشاعر، روزنه ها و پنجره های دل خلق اند، و بهره وری خلق هم از انوار هدایت آن وجودهای مقدس، چندانست که موانع را، اعم از شهوات نفسانی و علایق جسمانی، از حواس و مشاعر خود بزدايند و پوشش های انبوه هیولانی را از روی دلهاشان برانند، تا به مانند کسی شوند که بی هیچ پوشش زیر آسمان باز قرار گرفته و پرتوهای خورشید از همه سو بر او می تابد.

باری، از این بهشت روحانی هشت باب بر تو گشوده شد و خداوند به فضل خویش هشت باب دیگر نیز بر من گشوده است که در عبارت نمی گنجد. باشد که خداوند در معرفت ایشان، بر ما و بر تو هزار باب بگشاید که از هر باب آن هزار باب گشوده آید.» (۱۰)

(۱) منتخب الأثر / ۲۷۱ به نقل از ینابیع المودّه / ۴۷۷ > نیز نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲/۲۶۸.

و نیز نگر: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ۱/۲۰۷؛ و: پهلوان: ۱/۳۹۳؛ و: کمره ای، ۱/۳۱۳ و ۳۱۴. گفتنی است حدیث مورد بحث، دوبار در ینابیع المودّه به نقل از فرائد السّمطین آمده. نگر: ینابیع المودّه، ط. أسوه، ۱/۷۵ و ۷۶، و: ۳/۳۶۰ و ۳۶۱.<

(۲) > أبو محمد سَلیمان بن مهرانِ أَسَدِیِ کوفی (أَعْمَش) از اکابرِ عُلَمّا و مردی موثّق به شمار می رود. ابن شهر آشوب _ رضوانُ اللّٰه علیهِ _ او را از خواصّ أصحابِ إمامِ صادق _ علیه الصّلوٰه و السّلام _ به شمار آورده است. نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۱/۴۱۰.<

(۳) > پوشیده نیست که هم شیوه این دعا و هم دعائی که پس از این آمده، سُنیّانه است و علی الظّاهر به تَبِعِ مَتَنِ ینابیع المودّهی قُنْدوزی حَنَفی اینگونه آمده.

تَأْدِبِ شرعی اقتضا می کند از اهلِ بیت _ علیهم السّلام _ با «سلام» و «صلوه» یاد کنیم؛ چنان که شیوه قاطبه شیعه _ أَعْلَى اللّٰه کَلِمَتُهُمْ _ و بیدار دلانی از اهلِ تَسَنُّنِ نیز همین است.<

(۴) > «راهبرِ سپیدچهرگانِ سپید دست و پای»، ترجمه ای است که از برای تعبیرِ معروف و اصطلاحِ گونه «قائِدُ العُرِّ الْمُحَجَّلین» مناسب به نظر رسید.

اگر بخواهیم اندکی تفسیر آمیز تر بیان کنیم، باید _ به سانِ أبوالمکارمِ حَسَنِیِ واعظ (قُدّسِ سِتْرُهُ الشّریف) _ بگوئیم: «پیشوای آنها که از آثارِ وُضُو _ که شعارِ اهلِ ایمان است _ روی و دَسْت و

پای ایشان سپید باشد» (نگر: دقائق التأویل و حقائق التنزیل، پژوهش جویاجهانبخش، ص ۱۲۷).<

(۵) رسائل الشریف المرتضی، ۲/۲۹۷.

(۶) <«مستفیض» از اصطلاحات دانش درایه الحدیث است. «مستفیض» خبری است که اگرچه به حدّ تواتر نرسیده، در هر طبقه بیش از سه (و به قولی: دو) راوی داشته باشد.

نگر: أصول الحدیث، الدكتور عبدالهادی الفضلی، ص ۹۹؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایه، ص ۱۵۷.<

(۷) <س ۸، آغاز ی ۳۳؛ یعنی: و خداوند مادام که تو در میان ایشان هستی، ایشان را عذاب نکند.>

(۸) <علاّمه مجلسی _ قدّس الله روحه العزیز _ در حقّ یقین می افزاید:

«... حضرت صادق علیه السّلام فرمود که حضرت قائم علیه السّلام را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و یکی دراز، و در غیبت او نخواهند دانست جای او را مگر خواصّ شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان و موالیان او.

و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آن حضرت همیشه در خدمت او خواهند بود، یعنی هریک که بمیرند دیگری به جای او خواهد آمد» (ط. کانون پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶).<

(۹) <س ۱۷، بیشترین ی ۷۲؛ یعنی: هر که در این جهان، کور (کوردل) باشد، در سرای بازپسین هم کور (کوردل) است و گمراه تر.>

(۱۰) بحار الأنوار ۱۳/۱۲۹ طبع أمين الضرب، و ۵۲/۹۳ و ۹۴ از طبع حروفی ایران > و ۲۱/۳۴۴ و ۳۴۵ از چاپ شیخ محمود درباب نجفی، ۱۴۲۱ ه . ق.<

>علاّمه مجلسی _ أفاض الله عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ مَرْقَدِهِ الشَّرِيفِ _ هفت وجه از این وجوه را در حقّ یقین هم آورده است. نگر: ط. کانون پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.

ثالثُ المَجْلِسِيِّينَ، مُحَدَّثِ نوري _ أَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ _ نیز، در نجم الثّاقب، پاره ای از این وجوه را

نقل فرموده است. نگر: ط. مسجد جمکران، ص ۷۹۳ و ۷۹۴.<

«عَنْ يَمَانِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُلُوسًا، فَقَالَ لَنَا:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ.

ثُمَّ قَالَ _ هَكَذَا بِيَدِهِ _ : فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟

ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِبَادٌ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.» (۱).

(یعنی:

از یمان تمار منقول است که گفت: نزد ابوعبداللّه [یعنی: امام صادق] علیه السلام نشسته بودیم؛ به ما فرمود:

صاحب این امر را غیبتی است؛ هر که در روزگار آن غیبت به دین خویش پایبند باشد، مانند کسی است که با دست خار گون را بترشد. (۲).

سپس فرمود _ و با دست اشاره و تصویر کرد _ که: کدامیک از شما تیغ خار گون را

با دستِ خویش می گیرد؟

آنگاه لَختی سر به زیر افکند و سپس فرمود: صاحبِ این امر را غیبتی است، پس هر بنده باید از خدا پروا کند و به دینِ خویش پایبند باشد).

ص: ۲۶۲

(۱) الکافی ۱/۳۳۵ >؛ مصطفوی: ۲/۱۳۲.

نیز با لُخْتِکِ تفاوت در: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۴۳؛ و: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. طابع الغیبه نعمانی نشانی روایت را در شماری از متون یاد کرده.<

(۲) >گرفتنِ خارِ گون و دست کشیدن بر آن تا تراشیده گردد و برگه هایش بریزد، «خَرَطِ الْقَتَادِ» خوانده می شود، و چون خارهای این گیاه مانند سوزن است، بطبع دست را سخت رنجه می دارد و می آزارد. «خَرَطِ الْقَتَادِ» در زبان عربی مثل است برای دست یازیدن به کارهای صعب. نگر: مرآه العقول، ۴/۳۳.<

ص: ۲۶۳

«عَنْ عَمَارِ السَّابِاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _:

أَيُّمَا أَفْضَلُ: الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْأِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ؟

فَقَالَ: يَا عَمَارُ! الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عِدْوِكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ _ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ _ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عُدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَاتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي جَمَاعَةٍ، وَمَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَحْدَهُ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عُدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَاتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَا لَهُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَحْدَانِيَّةً، وَمَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لَوْ قَتَلَهَا فَاتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ، وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللَّهُ

- عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً، وَيُضَاعَفُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَدَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَإِمَامِهِ وَنَفْسِهِ وَأَمْسَكَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - كَرِيمٌ.

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! قَدْ - وَاللَّهِ! - رَغَبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَحَشِشْتَنِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ أَحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صَدَرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْأَئِمَّةِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَالصُّومِ وَالْحَجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهِ وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا مِنْ عُدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِادْوَالِهِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّالِمَةِ تَنْظُرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّالِمَةِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عُدُوِّكُمْ، فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَكُمْ الْأَعْمَالَ، فَهَنِيئًا لَكُمْ!

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَمَا تَرَى إِذَا أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَ يَظْهَرُ الْحَقُّ وَ

نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ؟

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظَهَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُولِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيُرَدَّ اللَّهُ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظَهَّرُ، حَتَّى لَا يَسْتَتَخَفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

أَمَا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ! لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحِيَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا - كَمَا أَنْ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ يَدْرٍ وَأَحَدٍ فَأَبْشُرُوا. (۱).

(يعنى):

از عَمَّارِ ساباطی (۲) منقول است که گفت: به حضرتِ أبو عبد الله [یعنی: امام صادق] علیه السَّلام گفتیم: کدامیک [از این دو] برترست: عبادتِ در نهران با امامی از شما که پنهان باشد (۳) در زمانِ چیرگیِ باطل، یا عبادتِ در زمانِ ظهورِ حق و چیرگیِ آن، با امامی از شما که آشکار باشد؟

فرمود: ای عَمَّار! صدقه در نهران - به خدا - برتر از صدقه آشکاراست، و همچنین - به خدا - عبادتِ شما در نهران با امامتان که پنهان باشد در زمانِ چیرگیِ باطل، و بیم شما از دشمنان در زمانِ چیرگیِ باطل و حالِ صلح (۴)، برتر از [حال و کردار] کسی (۵) است که خدای - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - (۶) را در زمانِ ظهورِ حق با امامِ برحق آشکار در دولتِ حق عبادت کنید. عبادت با خوف در زمانِ چیرگیِ باطل، چونان عبادت و امتیت در زمانِ چیرگیِ حق نیست.

و بدانید آنکس از شما که امروز نمازِ فریضه ای را به هنگامش در جماعت بگزارد و از دشمنش پوشیده بدارد و بتمامت ادا کند (۷)، خداوند برای او پنجاه نمازِ فریضه گزارده در جماعت بنویسد، و آنکس از شما که نمازِ فریضه ای را به هنگامش فرادی

بُگزارَد و از دشمنش پوشیده بدارَد و بتمامت ادا کُند، خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ در برابرِ آن نماز، برایِ او بیست و پنج نمازِ فریضه فرادی بنویسد، و آنکس از شما که نمازِ نافله ای را به هنگامش بُگزارَد و بتمامت ادا کُند، خدا، در برابرِ آن نماز، برایِ او ده نمازِ نافله بنویسد، و هر کدام از شما کارِ نیکی کُند، خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ در برابرِ آن، برایش بیست کارِ نیک بنویسد، و آنکس از شما که مؤمن باشد، اگر کارهایش را نیکو انجام دهد و در بابِ دین و امام و جانِ خود تقیه پیشه کُند و جلویِ زبانش را بگیرد (۸)، خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ حسناتش را چندچندان سازد. همانا خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ کریم است.

گفتم: به فدایت شوم! به خدا که مرا به عمل ترغیب فرمودی و برانگیختی، لیک دوست دارم بدانم چگونه ما امروز، به کردار، از یارانِ امامی از شما که آشکار باشد در زمانِ چیرگیِ حق، برتر آمده ایم، حال آنکه همگی بر یک کیش هستیم!؟

فرمود: شما، در اندر آمدن به دینِ خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _، و در دست یازیدن به نماز و روزه و حج، و هر خیر و دانش (۹)، و در عبادتِ خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ (۱۰)، پوشیده از دشمنان و همسو با امامتان که پنهان است، در حالی که او را مطیعید و به همراه او می شکیبید و چیرگیِ حق را چشم می دارید و بر امامتان و بر خودتان از پادشاهانِ ستمکار بیمناکید، بر ایشان پیشی گرفته اید؛ حقِّ امامتان و حقوقِ خودتان (۱۱) را در دستانِ ستمکاران می بینید که آن را از شما بازداشته و شما را از طلبِ فائدتِ دُنیوی (۱۲) و تکاپو برایِ معاش ناگزیر کرده اند، و افزون بر اینها، در کارِ دین و عبادت و فرمانبرداری از امامتان شکیبائید و از دشمنانِ بیمناک؛ بدینهاست که خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ [ثواب] اعمالِ شما را چندبرابر کرده که گواراتان باد!

گفتم: به فدایت شوم! در جایی که ما امروز در امامت و طاعتِ تو، به کردار، از یارانِ دولتِ حق و عدل برتریم، چرا باید از یارانِ قائم باشیم و حق پدیدار گردد؟!؟

فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ! (۱۳) آیا دوست ندارید خدایِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - حَقِّ و عدل را در بلاد پدیدار سازد و وحدتِ کلمه پدید آورد و میانِ دل‌هایِ پراکنده اُلْفَتِ دَهْدِدْ (۱۴) و مردمانِ خدایِ را در زمینش نافرمانی نکنند و حدودِ اِلَآهِی در میانِ آفریدگانش برقرار گردد و خداوند حق را به صاحبانش بازگرداند (۱۵) و حق پدیدار گردد (۱۶) تا جائی که از بیمِ اَحَدِی از آفریدگان ذرّه ای از حق پنهان کرده نیاید (۱۷). هان! به خدا ای عَمَّار! هرکدام از شما بدین حال که دارید بمیرد، نزدِ خدا از بسیاری از شهیدانِ بَدْر و اُحُد بَر ترست؛ پس [بخاطرِ این فضیلت] شاد باشید!.

(۱) الکافی ۱/۳۳۳ > این حدیثِ عَمَّارِ ساباطی را شیخِ صدوق نیز در کمال الدین (باب ۵۵ / ما رُوی فـی ثوابِ الْمُتَنَظِّرِ لِلْفَرَجِ) روایت کرده. نصُّ روایتِ کمال الدین با روایتِ کافی تفاوت‌هایی دارد و این دگرسانیها احتمالاً با تفاوتِ برخی راویان در سندِ هریک از این دو محدثِ بزرگ بی پیوند نیست.

از برای نقلِ صدوق، نگر: پهلوان، ۲/۵۴۸ _ ۵۵۰.<

(۲) >عَمَّار بن موسی ساباطی در روایتِ ثقه است؛ نگر: رجال النَّجاشی، تحقیق: الشُّبَیْرِيُّ الزَّنْجانی، ص ۲۹۰.<

(۳) >گفته اند که چه بسا مراد از امام پنهان، در اینجا، امامی است که در حالِ تَقِیّه است و باسط الید نیست؛ خواه ظاهر باشد و خواه غائب. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۱.<

(۴) >مراد حالتی است که در آن، بخاطرِ مصلحت و به امرِ خداوند، با اَنَّمه جورِ مُصالحه ظاهری صورت پذیرفته و در ظاهر با ایشان مُعارضه و ستیزی صورت نمی بندد و از ایشان تَقِیّه می کنند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۱.<

(۵) >عَلَّامه مجلسی _ قُدَّسَ سِیْرُهُ _ خاطرنشان فرموده است که «مَمَّنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ» در اینجا یعنی «من عبادۀ من یَعْبُدُ اللّٰهَ»، و این نظیرِ عبارتِ قرآنی «وَلِکِنَّ الْبِرَّ مِنْ آتَقِی» (س ۲ ی ۱۸۹) است. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۱.

می افزایم: همچنین سنجیدنی است با عبارتِ قرآنی «وَلِکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ» (س ۲ ی ۱۷۷).

دانشمندانِ قرآنِ پژوه دربارۀ این ساخت و نحوه تعبیر، بتفصیل، سخن گفته اند. نگر: رَوْضُ

الجِنَانِ وَ رَوْحِ الْجِنَانِ، تصحيح: ياحقّي _ ناصح، ط. آستانِ قدس، ۲/۳۰۹ و ۳۱۰؛ و: ۳/۶۶ و ۶۷.

مقصود، آن که این نحوه تعبیر نصّ حدیث، نه تنها به شیوائی و رسائی آن خللی نمی رساند، همسو با قرآن کریم نیز هست. <

(۶) <عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ> یعنی: گرامی و بزرگ است یادِ او. <

(۷) <یعنی: شروط و واجبات آن، بلکه مُسْتَحَبَّاتش را هم، به انجام رساند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۲. <

(۸) <یعنی: از آنچه نمی داند و از آنچه با تقیّه در نمی سازد، خاموش بنشیند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۲. <

(۹) <در متن مرآه العقول (۴/۲۳) «إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَفَّقَهُ» ضبط کرده اند، لیک در روایت صدوق در کمال الدین «إِلَى كُلِّ فَحْه وَ خَيْرٍ» آمده. نگر: پهلوان ۲/۵۴۹، و: کمره ای، ۲/۳۵۹ _ که مؤیّد قرائتِ ما و متنِ کافیهِ مُشْکُولِ و مُعْرَبِ متداول است. <

(۱۰) <عَزَّ ذِكْرُهُ> یعنی: گرامی است یادِ او. <

(۱۱) <آنگونه که علامه مجلسی _ قدس سرّه _ فرموده، حقّ امام، امامت است و فئ ء و حُمس، و حقوقِ ایشان زکات و خراج و دیگر چیزهائی است که ظالمان از شیعه غضب کرده اند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۴. <

(۱۲) <تعبیر «حَرْثِ الدُّنْيَا»، در این روایت، بجد سنجیدنی است با همین تعبیر در عبارتی از نهج البلاغه:

«إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلَ» (نهج البلاغه، با ترجمه دکتر شهیدی، ص ۹۵؛ خ ۱۰۳).

درباره این تعبیرِ نهج البلاغه، نگر: مفردات نهج البلاغه، سیدعلی اکبر قُرشی، ۱/۲۶۱.

در روایت صدوق _ قدس سرّه _ بجایِ «حَرْثِ الدُّنْيَا»، «جَدْبِ الدُّنْيَا» (نگر: پهلوان، ۲/۵۴۹؛ و: کمره ای، ۲/۳۵۹) آمده؛ هرچند گفته اند در بعضِ نسخ هم «حَرْثِ الْأَرْضِ» است (نگر:

پهلوان، ۲/۵۴۹، حاشیه). <

(۱۳) <«سُبْحَانَ اللَّهِ»، در اینجا، افزون بر تنزیه که در ذاتِ آن است، دلالت بر تعجّب و شگفتی هم می کند. نگر: مرآه العقول ۴/۲۴. <

(۱۴) <آنگونه که علامه مجلسی _ اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ _ فرموده است، مراد از «جمعِ کلمه»، همداستانیِ ظاهریِ خلق بر حقیقت است، و مراد از «أَلْفَتْ قُلُوبَ»، همداستانیِ واقعی بر حقیقت است. نگر: مرآه العقول ۴/۲۴ و ۲۵. <

(۱۵) > بنا بر توضیح مرحوم مجلسی _ قُدَّسَ سِتْرُهُ _ ، یعنی: إمامت را به أهل بیت _ علیهم السَّلام _ بازگرداند. نگر: مرآة العُقول ۴/۲۵.<

(۱۶) > می توان اینگونه هم معنا کرد که: صاحبِ حق پدیدار گردد. نگر: مرآة العُقول، ۴/۲۵.<

(۱۷) > به گونه های دیگر نیز می توان خواند و معنا کرد. نگر: مرآة العُقول ۴/۲۵.<

ص: ۲۷۳

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ قَالَ:

الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُنْتَشِطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱).

(یعنی:

از ابوبصیر و محمد بن مسلم منقول است که حضرت ابو عبدالله [یعنی: امام صادق علیه السلام] از پدرانش _ علیهم السلام _ نقل فرموده که نقل کردند امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

کسی که امر ما (۲) را چشم به راه باشد، مانند کسی است که در راه خدا به خون خویش درغلطد).

(۱) کمال الدین و تمام النعمه / ۶۴۵ ح ۶ >؛ پهلوان: ۲/۵۴۸، و کمره ای: ۲/۳۵۸ <.

(۲) >مُرَاد، أَمْرٌ فَرَجٌ وَ ظُهُورٌ اسْت. نَگَر: أَصُولِ كَافِي، بَا تَرْجَمَه شَادِرَوَان سَيِّد جَوَادِ مُصْطَفَوِي، ۲/۱۹۸ <.

ص: ۲۷۷

شیخ کلینی (ره) در کافی یک باب را به نام بُردنِ کسانی که حضرت قائم علیه السلام را دیده اند اختصاص داده (۱) و شیخ صدوق هم در کمال الدین و تمام النعمه بابی را ویژه یاد کرد کسانی ساخته که حضرت قائم علیه السلام را مشاهده کرده و دیدار نموده و با او سخن گفته اند. (۲)

شیخ طوسی (ره) یک فصل الغیبه را به اخبارِ کسانی تخصیص داده که امام علیه السلام را دیده اند (۳). علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار یک باب را به یاد کرد کسانی که آن حضرت _ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ _ را دیده اند و همچنین یک بخش «نادر» را به یاد کرد کسانی که آن حضرت علیه السلام را در غیبت کبری و قریب به زمان ما رؤیت کرده اند، مُخْتَصَّصِ گردانیده (۴). علامه نوری (ره) در نجم الثاقب (۵)، و شیخ علی اکبر نهاوندی در العَبَقَرِيُّ الحِسان (۶)، و علامه صافی در منتخب الأثر (۷)، هریک بابی را درباره کسانی که امام علیه السلام را در دوران غیبت کبری دیده اند، تألیف کرده اند.

برخی از أصحابِ ما <= إمامیه > نیز رساله هائی مستقل در این باره نگاشته اند؛ مانند علامه سید هاشم بن سلیمان توبلی بحرانی (در گذشته به سال ۱۱۰۷) که

تبصره الولی فیمن رأى المهدی <علیه السلام> را تألیف کرده (۸)، و میرزا محمدتقی بن کاظم بن مولی محمدتقی مجلسی، مشهور به: الماسی (در گذشته به سال ۱۱۵۹ ه. ق.) که مؤلف کتاب فارسی _ ولی ناتمام _ بهجه الأولیاء فیمن فاز بقاء الحجّه علیه السلام است (۹)، و سید جمال الدین محمد بن حسین یزدی حائری طباطبائی (در گذشته در حدود سال ۱۳۱۳) که بدایع الکلام فیمن فاز بقاء الإمام علیه السلام را نوشته (۱۰) و علامه نوری (ره) (در گذشته به سال ۱۳۲۰ ه. ق.) که رساله جنّه الماوی فی ذکر من فاز بقاء الحجّه علیه السلام را نوشته (۱۱)، و شاگردش شیخ محمدباقر بیرجندی (در گذشته به سال ۱۳۵۲ ه. ق.) که کتاب بغیه الطالب فیمن رأى الإمام الغائب <علیه السلام> را تألیف کرده (۱۲)، و شیخ علی اکبر نهاوندی (در گذشته به سال ۱۳۶۹) نیز الیاقوت الاحمر فیمن رأى الحجّه المنتظر را نگاشته است. (۱۳)

شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی، در نخستین حدیثی که در باب مذکور آورده است، گوید: (۱۴)

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو _ رَحِمَهُ اللَّهُ _ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍّ فِيْمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهِ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ، فَلَمْ يَكُ يَكُ «يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»، فَأَوْلَيْكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِينًا

وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ — عَلَيْهِ السَّلَام — سَأَلَ رَبَّهُ — عَزَّ وَجَلَّ — أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى «قَالَ: أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ: بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» وَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ — عَلَيْهِ السَّلَام — قَالَ: سَأَلْتُهُ وَقُلْتُ: مَنْ أَعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ أَخَذُ وَقَوْلَ مَنْ أَقْبِلُ؟ فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي، فَمَا أَدَىٰ إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لِمَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ، فَاسْمِعْ لَهُ وَأَطِعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ. وَأَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ — عَلَيْهِ السَّلَام — عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا

أَدْرِيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا — لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمِعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ، فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَىٰ فِيكَ.

قَالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَبَكَى ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ.

فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ — عَلَيْهِ السَّلَام — ؟

فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ وَرَقَبَتَهُ مِثْلُ ذَا — وَ أَوْ مَأْ بِيَدِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَتَقِيَّتْ وَاحِدَةٌ.

فَقَالَ لِي: هَاتِ.

قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟

قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلَلَ وَلَا أُحَرِّمَ، وَ لَكِنَّ عَنْهُ — عَلَيْهِ السَّلَام — ، فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَىٰ وَ لَمْ يُخْلَفْ وَ لَدَا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مِنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالُهُ يَجُولُونَ، لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئًا، وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ

(یعنی:

از عبدالله بن جعفر حَمَیری (۱۵) منقول است که گفت: من و شیخ ابو عمرو (۱۶) _ که خدایش رحمت کُنَاد _ را نزد اُحمد بن إسحاق (۱۷) ملاقات افتاد، اُحمد بن إسحاق به من اِشارت نمود که از او درباره جانشین [= جانشینِ اِمَامِ یازدهم _ علیهما السَّلام _] بپرسم. به او گفتم: ای ابو عمرو! می خواهم چیزی از تو بپرسم و البته در آنچه می خواهم از تو بپرسم شکی ندارم؛ چه باور و دین من آن است که زمین از حَجَّت تھی نمی ماند مگر آنکه تنها چهل روز به رستاخیز مانده باشد، و چون آن زمان برسد، حَجَّت برداشته شود و در توبه بسته گردد «پس آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عینِ اِیمان نیکی نیندوخته، اِیمان آوردنش سودی» نبخشد [س ۶ ی ۱۵۸]؛ اینان گروهی از آفریدگانِ بدکارِ خدای _ عَزَّ وَ جَلَّ _ اند و رستاخیز بر این جماعت بر پا می شود (۱۸). لیک دوست دارم یقینم افزون شود و اِبراهیم علیه السَّلام نیز از پروردگارش _ عَزَّ وَ جَلَّ _ درخواست تا به او نشان دهد

چگونه مردگان را زنده می کند» [خداوند] گفت: مگر اِیمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم بیارآمد» [س ۲ ی ۲۶۰]. و ابوعلی اُحمد بن إسحاق مرا خبر داد و گفت که از ابوالحسن [یعنی: اِمَامِ هادی] علیه السَّلام پُرسیده و گفته: [در اُمورِ دینی] با که بده بستان کُنَم یا (۱۹) از که بیاموزم و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عَمْری موردِ اعتمادِ من است؛ آنچه از جانبِ من به تو برساند، براستی از جانبِ من می رساند، و آنچه از جانبِ من به تو بگوید، براستی از جانبِ من می گوید؛ سخنش را بشنو و اِطاعت کن، که موردِ اعتماد و اطمینان است. و هم ابوعلی مرا خبر داد که از ابو محمد [یعنی: اِمَامِ حَسَنِ عسکری] علیه السَّلام نیز مانند همین سؤال را پُرسیده و آن حضرت به ابوعلی گفته است: عَمْری و پسرش (۲۰) موردِ اعتمادند؛

آنچه از جانب من به تو رسانند، براستی از جانب من می رسانند، و آنچه به تو بگویند، براستی از جانب من می گویند. سخنان را بشنو و ایشان را اطاعت کن، که هر دو مورد اعتماد و اطمینان اند. این سخن دو امام در گذشته درباره توست.

حَمِیری گفت:

أبو عمرو به سید جده افتاد (۲۱) و گریست. سپس گفت: خواسته ات را بپرس. گفتم: تو جانشین ابومحمد [یعنی: جانشین امام عسکری] علیه السلام را دیده ای؟ گفت: آری به خدا و گردن او چنین بود _ و بادستش اشاره کرد. (۲۲)

گفتم: اکنون یک پرسش مانده. گفت: بپرس. گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که در این باره سؤال کنید و این را از پیش خود نمی گویم _ که مرا نرسید حلال کنم و حرام کنم _ ، بلکه این نظر خود آن حضرت علیه السلام است؛ چه سلطان (۲۳) چنین می پندارد که ابومحمد [یعنی: امام عسکری علیه السلام] در گذشته و فرزندی بر جای ننهاد و میراث او را تقسیم کرده است و کسی که حقی در آن نداشته آن را برگرفته (۲۴) و اینک خانواده اش آواره اند؛ کسی نیست که جرأت داشته باشد خود را به ایشان بشناساند یا چیزی به آنها برساند؛ و چون نام در میان آید، جستجو نیز آغاز می شود [و در پی یافتن و آزاردن امام برخوانند آمد]؛ پس از خدا پروا کنید و از این کار دست بدارید.

شیخ کلینی _ که خدایش رحمت کند _ گفته است: شیخی از أصحاب ما که نامش از یادم رفته برایم روایت کرد که أبو عمرو مثل این را از أحمد بن إسحاق پرسید و او همینگونه پاسخ داد. (۲۵)

علامه مجلسی در مرآة العقول در ذیل این حدیث گفته است: «حدیث نخست صحیح است و سند بعدی آن (یعنی آن که در آخر حدیث یاد شده) مُرسَل است» (۲۶)

ص: ۲۸۳

(۱) الکافی ۱/۳۲۹.

(۲) کمال الدین و تمام النعمه ۴۳۴/

(۳) الغیبه ۱۵۲/.

(۴) بحار الأنوار ۱۳/۱۰۴ و ۱۴۳ طبع أمين الضرب؛ و: ۵۲/۱ - ۷۷، طبع حروفی ایران.

(۵) نجم الثاقب ۱۵۲/ ط. ۱۳۴۶ هـ .

(۶) العبقري الحسان ۲/۵۷.

(۷) منتخب الأثر ۴۱۲/.

(۸) صاحب الذریعه آن را در کتابش (۳/۳۲۶) یاد کرده است و متن آن نیز به سال ۱۴۱۱ هـ . ق. در شهر مقدس قم از سوی «مؤسسه المعارف الإسلامیة» تحقیق و نشر شده.<

(۹) الذریعه ۳/۱۶۰

(۱۰) الذریعه ۳/۶.

(۱۱) این رساله در آخر مجلد سیزدهم بحار الأنوار طبع گردیده و در الذریعه ۵/۱۵۹ یاد شده است.

(۱۲) الذریعه ۳/۱۳۳.

(۱۳) الذریعه ۲۵/۲۷۲.

> می افزایم:

از دیگر کسانی که اخبار مربوط به رؤیت سرورمان، حضرت حجّه بن الحسن - روحی و ارواح العالمین له الفداء -، را ضبط کرده اند، شیخ مفید - قدس الله روحه العزیز - است که

ص: ۲۸۵

یکی از ابواب الإرشادش را «بَابُ ذِكْرِ مَنْ رَأَى الْإِمَامَ الثَّانِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَطَرَفٍ مِنْ دَلَائِلِهِ وَبَيِّنَاتِهِ» قرار داده (تحقیق مؤسسه آل البيت _ عليهم السلام _ ، ۲/۳۵۲ _ ۳۵۴).<

(۱۴) > این حدیث به نقل از کافی، در تبصره الولی (تحقیق مؤسسه معارف اسلامی، صص ۵۲ _ ۵۴) و إعلام الوری (تحقیق غفاری، ص ۳۹۶ و ۳۹۷) و حلیه الأبرار (ط. قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۵۶ ه. ش. ، ۲/۶۸۷ و ۶۸۸) آمده است.<

(۱۵) > عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حَمَيرِي قُمِي، از بزرگانِ امامیه قم است که به سالِ دویست و نود و اند به کوفه آمده، و أهلِ کوفه از او حدیث شنیده اند. کتابهای بسیاری تألیف کرده بوده و «ثقه» است. از مؤلفاتِ اوست: کتاب الغیبه و الحیره.

نگر: تبصره الولی، ص ۲۹ و ۳۰، هامش، و: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱/۵۰۰ و ۴۹۹، و: معالم العلماء، ص ۷۳؛ و: رجال النجاشی، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.<

(۱۶) > أبوعمر و عثمان بن سعید عَمَرِي زِيَات _ که «سَيِّمَان» هم خوانده می شده است _ ثقه و بس جلیل القدر است _ چنان که جلالِ قدرش از همین روایتِ چهل حدیث نیز هویدا می گردد. او نخستین نائبِ خاصِّ امامِ دوازدهم _ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ _ بوده.

نگر: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱/۵۵۹؛ و: تبصره الولی، ص ۵۳، هامش؛ و: خورشید مغرب، ص ۴۵.<

(۱۷) > أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن أحوصِ أشعري قمی، بس گرانقدر است و ثقه و از عالمانِ صاحبِ تألیف. او را از خواصِّ امامِ عسکری _ علیه السلام _

شمرده اند و گفته اند به شرفِ زیارتِ صاحبِ الزّمانِ علیه السلامِ نائل گردیده است.

نگر: معالم العلماء، ص ۱۴؛ و: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱/۴۸؛ و: تبصره الولی، ص ۲۹، هامش؛ و: رجال النجاشی، ص ۹۱.<

(۱۸) > علامه مجلسی _ قُدَّسَ سِرُّهُ _ فرموده: یعنی پس از مرگِ ایشان با دمیده شدن در صور، قیامت بر پا می شود. نگر: مرآه العقول، ۴/۶.<

(۱۹) > علامه مجلسی _ قُدَّسَ سِرُّهُ _ تردید را از راوی می داند. نگر: همانجا.<

(۲۰) > یعنی محمّد بن عثمان _ که دومین نفر از نوابانِ چهارگانه است. نگر: مرآه العقول، ۴/۷.<

(۲۱) > قاعدتاً: سَجده شکر. نیز نگر: مرآه العقول، ۴/۷.<

(۲۲) > این عبارت و عَمَلِ عَمَرِي را به گونه های مختلف فهمیده و شرح کرده اند.

علامه محمدباقر مجلسی _ اَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ _ ذیلِ حدیثی دیگر، از میان چند وجه، ظاهراً این معنا را پسندیده که یعنی: او میان دو دستش را فاصله داد و در هر دست دو انگشتِ اِبهام

ص: ۲۸۶

و سبابه را گشود تا _ چنان که میان عرب و عجم معمول است _ به درشتی و استواری گردن آن حضرت اشاره کند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲ و ۳.

وجوه مختلف در مرآه العقول (۴/۲ و ۳) و ترجمه های کمال الدین و کافی و... دیده شود).<

(۲۳) >مُرَاد، خلیفه عباسی، معتمد (محمد بن متوکل)، است که در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد. نگر: مرآه العقول، ۴/۷.

نیز نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۷۶؛ و: الخرائج و الجرائح ط. مؤسسه الإمام المهدی (علیه السلام) ۳/۱۱۰۳.<

(۲۴) >مُرَاد، جعفر کذاب است (نگر: مرآه العقول، ۴/۷).

همچنین نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۷۶؛ و: پهلوان، ۲/۱۷۲ و ۱۷۳ و ۲۲۴ _ ۲۲۶.<

(۲۵) >این ترجمه بنا بر آن است که عبارت کافی مطبوع و به تبع آن الأربعون حدیثی آقای نجفی را درست بدانیم؛ یعنی:

قال الكليني رحمه الله: و حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا _ ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ _ أَنَّ أَبَاعِمْرًا سَأَلَ عَنِ

أحمد بن إسحاق عن مثل هذا، فأجاب بمثل هذا.

ولی این عبارت درست ب_ه نظر نمی رسد، و گویا عبارت مت_ن م_طبوع تبصره الولی صحیح است که بجای «سأل عن»، «سأل عنه» دارد. در این صورت پُرسشگر أحمد بن إسحاق است و پاسخ دهنده أبوعمرو؛ و همین درست باید باشد.<

(۲۶) مرآه العقول ۴/۵.

ص: ۲۸۷

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ يَقُولُ:

سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ؟

فَقَالَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ : أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ.

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ؟

قال عليه السلام: هو شابٌ مربعٌ، حسنُ الوجه، حسنُ الشعر، يسيلُ شعرُهُ على منكبيه، و يعلو نورٌ وجهه سوادَ شعرٍ لحيته و رأسه،
بأبي ابن خيرة الأعماء» (١).

(يعنى:

از جابر جُعْفِي (٢) منقول است كه گفت: از أبو جعفر [يعنى: إمام باقر]

علیه السلام شنیدیم که فرمود:

عمر بن خطاب از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید و گفت: مرا در باب مهدی آگهی ده که نام او چیست؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اَما نامش؛ حبییم > یعنی: رسول خدا _ صلی

الله علیه و آله _ < به من سفارش فرمود که نام او را بر زبان نرانم تا آنگاه که خداوند او را برانگیزد.

گفت: مرا از صفت او خبر ده؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: او جوانی است میانه بالا، نیکوروی، نیکوموی، موی سرش بر شانه ها ریخته، و فروغ رویش بر سیاهی موی محاسن و سر فائق آمده؛ پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان!

ص: ۲۹۰

(۱) الإرشاد / ۳۳۲ >؛ طبع مؤسسه آل البيت عليهم السّلام _ با تفاوتِ جُزئی _ : ۲/۳۸۲؛ و نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ص ۴۷۰؛ و: إعلام الوری، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، ص ۴۳۴ (با تفاوتِ اندک)؛ و: كشف الغمّه، تحقیق الشّیّد هاشم الرّسولی، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۴۶۴؛ و: روضه الواعظین، ط. مجیدی و فرّجی، ۲/۲۳؛ و: الخرائج و الجرائح راوندی، ط. مؤسسه الإمام المهدي (عليه السلام)، ۳/۱۱۵۲. نیز سنج: پهلوان: ۲/۵۵۲ و ۵۵۳ <.

(۲) > أبو عبد الله (به قولی: أبو محمد) جابر بن یزید جعفی، از خواصّ أصحابِ إمام صادق علیه السلام و از ثقات بشمارست.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۱/۱۶۲؛ و: مناقب آلِ أبی طالب (عليهم السّلام)، ابن شهر آشوب، ط. انتشارات علامه، ۴/۲۸۱ <.

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ يَقُولُ:

فِي الْقَائِمِ سُنَّتُهُ مِنْ نُوحٍ وَهُوَ طَوْلُ الْعُمَرِ» (۱).

(یعنی:

از سعید بن جبیر (۲) منقول است که گفت: شنیدم سرورِ عبادتگران، علی بن الحسین _ علیهما السلام _ ، می فرمود:

در قائمِ سُنَّتِی از نوح است، که درازایِ زندگانی باشد).

می گویم: شیعیان در نگارش‌هایشان به «یادکردِ مُعَمَّران» پرداخته اند تا مردمان <از اخبارِ معمران آگاه باشند و > طولِ عمرِ حضرتِ قائم (عج) را بعید نینگارند. از این شمارست، صدوقِ اُمّت در کتابش، کمال الدین و تمام النعمه (۳)، و نیز معلّم اُمّت، شیخ مفید، در الفُصولُ العشره فی الغیبه (۴)، و نیز شریفِ مُرتضیِ عِلْمِ الهُدی در آمالیاش (۵)، و

نیز علامه مجلسی در بحار الأنوار... (۶).

شیخ محمد بن علی کراچکی (در گذشته به سال ۴۴۹ ه. ق.) _ که از شاگردان شریف مرتضی بوده است _ نیز کتاب البرهان علی صحه طول عمر الإمام صاحب الزمان > علیه

الصلاه و السلام < را پرداخته و در کنز الفوائدش درج نموده. (۷) شیخ طوسی هم در الغیبه (۸) فصلی را به بیان عمر آن حضرت علیه السلام اختصاص داده است که شایان مراجعه می باشد. همو در مسائل کلامیه اش چنین گفته: «در درازنای زندگانی قائم علیه السلام استبعادی نیست؛ زیرا جز وی کسانی از پیشینیان _ مانند شعیب پیامبر و لقمان علیهما السلام _ سه هزار سال زیسته اند، و همچنین این امری ممکن است و خدای تعالی را قدرت آن هست» (۹).

فیلسوف زبردست، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (در گذشته به سال ۶۶۹ ه. ق.)، گفته است:

«و أما درباره طول عمر آن حضرت، نهایت واکنشی که خصم می تواند نشان دهد آن است که این طول عمر را بعید بشمارد؛ که آن هم، از چند روئی، مردود است:

نخست آن که هر که در اخبار و سرگذشتهای مُعمران بنگرد درمی یابد که میزان عمر آن حضرت و بیش از آن هم عادی است. چه، درباره لقمان که پرورنده کَرکس ها بود (۱۱)، نقل شده که هفت هزار سال بزیست، و روایت کرده اند که عمرو بن حممه الدوسی چهارصد سال بزیست، و دیگر مُعمران نیز از همین دست هستند.

دوم آن که خدای تعالی درباره نوح علیه السلام خبر می دهد و می فرماید: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (۱۲).

سوم آن که ما و خصم در باب زنده بودن خضر و ایاس _ علیهما السلام _ از انبیاء، و سامری و دجال از اَشقیاء، همداستانیم و چون این در باب این دو طرف متقابل روا

باشد، چرا در باب گروه میانین - یعنی طبقه اولیاء - روا نباشد؟! (۱۳)

علامه بزرگ، محمدحسین آل کاشف الغطاء، گفته است: «... کسانی که بقاء آن حضرت را در طول این مدّت متجاوز از هزار سال بعید می‌شمارند، گویا از ماجرای عمر حضرت نوح > علیه السلام < غفلت یا تغافل می‌کنند که به نصّ قرآن پنجاه سال کمتر از هزار > یعنی: نهصد و پنجاه سال < میان قوم خویش درنگ فرمود (۱۴) و کمترین سستی که از برای او گفته شده هزار و ششصد سال است و بیش از آن هم، تا

سه هزار سال، گفته اند (۱۵).

حدیث شناسان اهل سنت، جز درباره حضرت نوح هم، روایت کرده اند که افرادی بیش از این زیسته اند. نووی که از محدّثان بزرگ ایشان است، در تهذیب الأسماء چنین گفته است:

در باب حیات و ثبوت خضر اختلاف کرده اند؛ بیشترین عالمان گفته اند که او زنده است و در میان ماست؛ صوفیان و اهل صلاح و معرفت بر این معنا همداستان اند و حکایاتشان درباره دیدار و ملاقات او و استفاده از وی و پرسش و پاسخ با او و حضورش در جایگاههای شریف و موطنهای نیکو، بیشتر از آن است که به شمار درآید و مشهورتر از آنکه یادکردش به گفتار بیاید. شیخ ابوعمر بن صلاح در فتاویاش گفته است: عالمان و صالحان معتقدند که او زنده است و عامّه نیز با ایشان همسخن هستند و تنها بعضی محدّثان با انکار وی تکروی کرده (۱۶) (پایان سخن).

به خاطر می‌آید که وی درجای دیگر، و زمخشری در ربیع الأبرار، گفته اند که مسلمانان بر زنده بودن چهار تن از پیامبران همداستان اند؛ دو تن از ایشان، یعنی ادریس و عیسی، در آسمان اند، و دو تن، یعنی ایلیاس و خضر، در زمین اند، و ولادت خضر در زمان ابراهیم، پدر پیامبران (۱۷)، بوده است (۱۸).

مُعَمَّرانی که از عمرِ طبیعی در گذشته و تا صدها سال زیسته اند، بسیارند. سید مرتضی در أمالیاش (۱۹) گروهی از ایشان را یاد کرده و کسانِ دیگر هم، مانند صدوق در إكمال الدین (۲۰)، شماری را بیش از آنچه شریف مرتضی یاد کرده است، خاطرنشان کرده اند. در این روزگاران هم، چه بسیار کسان را دیده ایم که عمرشان به صد و بیست سال و قریب به آن یا بیش از آن رسیده است. از اینها گذشته، در دیده تحقیق، حق آن است که هرکس بتواند زندگانی را در یک روز حفظ کند، هزاران سال هم می تواند آن را حفظ کند. تنها این نکته می ماند که این عمل عادت شکنی است، ولی آیا عادت شکنی و خروج از قوانین طبیعی در مورد انبیاء و اولیاء، چیزی شگفت یا امری نادر است؟!

در این باره به مُجَلَّداتِ پیشینِ الْمُقْتَطَف (۲۱) مراجعه فرمائید و در آن گفتارهای فراوان و براهین آشکارِ عقلیِ اکابرِ فلاسفه غرب را در إثباتِ امکانِ جاودانگیِ انسان در دنیا ببینید. یکی از دانشمندانِ بزرگِ اروپا گفته است: اگر شمشیرِ ابنِ مُلْجَم در میان نبود، علی بن اَبی طالب از کسانی می بود که جاودانه در دنیا می زیستند؛ زیرا جمیع صفاتِ کمال و اعتدال را یکجا در خود داشت؛ و ما را در این مقام تحقیق و کاوشی فراخ دامنه است که مجالِ بیانِش نیست.» (۲۲).

علامه شیخ محمدرضا مُظَفَّر (ره) در این باره گفته است: «طولانی تر شدنِ زندگانی از عُمرِ طبیعی _ یا آنچه پنداشته می شود که عُمرِ طبیعی است _، در نظرِ دانشِ پزشکی، نه مردود است و نه مُحال. پزشکی فقط هنوز نتوانسته به چیزی دست یابد که با آن بتواند زندگانیِ آدمی را از آنچه معمولاً هست درازتر کند. باری، اگرچه پزشکی توانائیِ چُنین کاری را ندارد، خدای متعال بر هر کاری تواناست و در عَمَل هم طولانی ساختنِ عُمرِ حضرتِ نوح و بقایِ حضرتِ عیسی _ علیهما السَّلام _ تحقّق یافته و قرآنِ کریم نیز از این دو امر خبر داده است... لیک اگر کسی که شک

دارد، در آنچه قرآن هم از آن خبر داده باشد شک کند، دیگر فاتحه اسلام خوانده است! (۲۳) شگفت آن است که مسلمانی درباره امکان این امر می پرسد که مدعی ایمان به قرآن مجید است. (۲۴).

از عامه هم حافظ أبو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸ ه. ق.) در کتاب خود، البیان فی أخبار صاحب الزمان علیه السلام، گفته است: «بقای آن حضرت ناممکن نیست، چرا که عیسی و ایاس و خضر هم از اولیای خدای متعال، و دجال گجسته و ابلیس ملعون هم از اعدای خدای متعال، بقا یافته اند. بقای اینان از طریق کتاب و سنت ثابت شده و <حتی منکران بقای مهدی علیه السلام نیز > درباره آن همداستان اند، آنگاه امکان بقاء مهدی <علیه السلام > را منکر شده اند! اینک من بقای هر یک از ایشان را تبیین می کنم تا از این پس خردمندان به انکار امکان بقای مهدی علیه السلام گوش فرا ندهند...» (۲۵).

ص: ۲۹۷

(۱) کمال الدین و تمام النعمه ۳۲۲/ ح ۴ و ۵؛ پهلوان: ۱/۵۹۱، و کمره ای: ۱/۴۳۹ <.

(۲) > أبو محمد سعید بن جبیر (۴۵ - ۹۵ ه. ق.)، عالم بزرگ و فقیه و مفسر قرآن کریم و از تابعان بود که از امام سجّاد علیه السلام روایت کرده است. حجاج بن یوسف ثقفی - که از قضا خود نیز در همان سال به درک واصل شد و به قول ابن عماد: «فيها أراح الله العباد و البلاد بموت الحجاج بن يوسف بن أبي عقيل الثقفي الطائفي في ليلة مباركة على الأمة» - سعید را به شهادت رسانید. قبر او در «واسط» است.

نگر: الموسوع الزجاليه الميسره، ۱/۳۸۶؛ و: شذرات الذهب، دارالکتب العلمیه، ۱/۱۰۸ - ۱۱۰ <.

(۳) کمال الدین و تمام النعمه ۵۳۶/ - ۵۷۵.

(۴) الفصول العشره ۲۲/ - ۲۷.

(۵) أمالی السيد المرتضى ۱/۱۶۵ - ۱۹۵.

(۶) بحار الأنوار ۱۳/۵۹ - ۷۷ طبع أمين الضرب؛ و: ۵۱/۲۲۵ - ۲۹۳ طبع حروفی ایران.

(۷) كنز الفوائد ۲/۱۱۴.

(۸) الغيبه ۲۵۸/.

(۹) الرّسائل العشر ۹۹/.

(۱۰) > ظاهرًا باید تاریخ درگذشت ابن میثم - قُدس سیرّه - را محصور بین سالهای ۶۷۹ و ۶۹۹ ه. ق. بدانیم. نگر: پژوهش و حوزه، ش ۷، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ (از مقاله نقد حال شیخ کمال الدین میثم بحرانی به ترجمه همین مترجم). <.

ص: ۲۹۹

(۱۱) > مراد لقمان بن عاد است که بنا بر پاره ای گزارشهای کهن به اندازه عمر هفت کرکس که یکی پس از دیگری پرورش داد، بزیست، و واپسین کرکس او از این هفت کرکس، «لُبد» نام داشت.

(نگر: کتاب الغیبه، الطوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۷۹؛ و: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۵۹؛ و: لسان العرب، ذیل «لبد»؛ و: ...).

گویند که این لقمان بن عاد مُعَمَّرِ کرکسِ پرور، همانا، جُز لقمانِ حکیمِ مذکور در قرآن کریم است.

(نگر: اللوامع الإلهیه، ط. ۲، صص ۴۴۸ _ ۴۹۰).<

(۱۲) سوره عنکبوت: ۱۴؛ یعنی: پس در میان آنان هزارسال منهای پنجاه سال (= نهصد و پنجاه سال) به سر بُرد.<

(۱۳) قواعد المرام فی علم الکلام / ۱۹۱.

(۱۴) > اشارتِ مرحوم کاشف الغطاء به آیت ۱۴ از سوره عنکبوت است: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...<

(۱۵) > طابع أصل الشیعه، آقای علاء آل جعفر، به این مصادر و منابع توجه داده است:

تفسیر الکشافِ زَمَخْشَرِي ۳/۲۰۰ (ط. دارالمعرفه ی بیروت)؛ و: تفسیر القرآن العظیم ابنِ کثیر ۳/۴۱۸ (ط. دارالمعرفه ی بیروت)؛ و: زادالمسیرِ ابنِ جوزی ۶/۲۶۱ (نشرالمکتب الإسلامی / بیروت).<

(۱۶) > طابع أصل الشیعه إرجاع داده است به: تهذیب الأسماء و اللغات، ۱/۱۷۶ (ط. دارالکتب العلمیه ی بیروت).<

(۱۷) > می دانیم که شماری از پیامبرانِ إلهی از زاد و رود حضرتِ ابراهیم علیه السلام اند.

از ابوالنضر محمّد بن سائبِ کلبی کوفی (در گذشته به ۱۴۶ ه. ق.) منقول است که غیر از ادریس و نوح و لوط و هود و صالح، دیگر پیامبرانِ مذکور در قرآن، _ سَلامُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ _ ، همه از زاد و رود ابراهیم اند و گویا در این سخن از آن روی آدم را استثناء نکرده که

او پدرِ جمیعِ بشریّت محسوب می شود و خود بخود مُستثناست (نگر: شَدَرَاتِ الذَّهَبِ، ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیه، ص ۲۱۸).<

(۱۸) > طابعِ پیشگفته إرجاع داده به: تهذیب الأسماء و اللغات ۱/۱۷۷ (ط. پیشگفته)؛ و: ربیع الأبرارِ زَمَخْشَرِي ۱/۳۹۷ (ط. وزارتِ أوقافِ عراق / بغداد).<

(۱۹) > طابعِ پیشگفته إرجاع داده است به: أمالی المُرْتَضَى ۱/۲۳۲ _ ۲۷۲ (ط. داراحیاءالکتب العربیه / بیروت).<

(۲۰) >چنان که پیشتر هم بیامد در این که نام کتابِ صدوق _ قُدَّسَ سِرُّهُ _ ، کمال الدّین است یا إكمال الدّین، اختلاف است.

به هر روی بهره موردِ اشارتِ مرحومِ کاشف الغطاء را نگر در: کمال الدّین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، صص ۵۲۳ _ ۶۴۳؛ و: پهلوان ۲/۳۰۷ _ ۵۳۷؛ و: کمره ای ۲/۲۰۲ _ ۳۵۲.<

(۲۱) >المُقْتَطَفُ ماهنامه ای علمی و تاریخی و ادّبی به زبانِ عربی بود که به اهتمامِ صیّروف (دکتر یعقوب ابن نقولا، ۱۸۵۲ _ ۱۹۲۷ م.) و همکاریِ فارسِ نمر (۱۸۵۶ _ ۱۹۵۱ م.) و شاهین مکاریوس (۱۸۵۳ _ ۱۹۱۰ م.) در ۱۸۷۶ م. در بیروت تأسیس شد. در ۱۸۸۶ م. آن را به مصر انتقال دادند؛ تا ۱۹۵۲ م. در مصر منتشر شد و در این سال تعطیل گردید. (نگر: دائره المعارف فارسی).<

(۲۲) أصل الشّیعه و أصولها > ط. قاهره < ۱۳۸/ >: تحقیقِ علاء آل جعفر، صص ۲۲۵ _ ۲۲۷.

چون این طبعِ أصل الشّیعه مُحَقَّق بود، گفتاورِدِ منقول در متن را بر اساسِ آنِ اصلاح و تکمیل کردیم.<

(۲۳) >مُرَاد این است که مسلمان، بطّبع، در صحت و راستیِ قرآن تردید ندارد، و اگر تردید داشته باشد باید _ از راهِ دلیل و بُرهان _ به بازآموزیِ أصولِ عقائدِ پردازد، زیرا ایمانِ استوار با تردید در بنیادهایِ عقیدتی جمع شدنی نیست.<

(۲۴) عقائد الإمامیه / ۷۹.

(۲۵) البیان فی أخبار صاحب الزّمان > علیه السلام < / ۱۴۸.

ص: ۳۰۱

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ :

إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصِيرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهَا وَ يُظْهَرُ اللَّهُ _ تَعَالَى _ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمَّرَ وَ يَنْزِلُ رُوحَ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ.

قال ابن حمران: قيل له: يابن رسول الله! متى يخرج قائمكم؟

قال: إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ اكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ رَكِبَ ذَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوحَ وَ قُبِلَتِ الشَّهَادَةُ الزُّورِ وَ رُدَّتْ شَهَادَةُ الْعُدُولِ وَ اسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالْذَّمِّ وَ ارْتَكَبَ الزِّنَاءَ وَ أَكَلَ الرِّبَاءَ وَ الرِّشَاءَ وَ اسْتَيْلَأَ

الأشرارِ عَلَى الأَعْبَارِ وَ خُرُوجِ السُّفِيَانِي مِنَ الشَّامِ وَ الْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَ خَسْفِ الْبَلْبِيَاءِ وَ قَتْلِ غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ لَقَبُهُ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ، وَ جَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا.

فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ ثَلَاثِمِائَةً وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا

يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ: «بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (١). ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقِيَّةُ اللهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ. فَلَا يَسِيءُ عَلَيْهِمْ مُسِيءٌ إِلَّا - قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ فِي أَرْضِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعُقَدُ وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فَلَا يَبْقَى فِي الأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِنْ صَنَمٍ وَ وَثْنٍ وَ غَيْرِهِ إِلَّا فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبِهِ طَوِيلًا (٢).».

(يعنى):

از محمد بن حُمران (٣) منقول است كه گفت: جعفر بن محمد الصادق _ عَلَيْهِمَا السَّلَام _ فرمود:

قائم ما عليه السَّلَام با هراس يارى گردیده (٤)، و با نُصرتِ نبرو بخشیده شده است (٥)؛ زمين از برايش درنورديده مى آيد (٦)، و گنجينه ها از براى وي آشكار مى گردد، و خداوند _ هرچند مشركان خوش ندارند _ با او دين خود را بر همه دينها چيره مى سازد. اقتدار او مشرق و مغرب را فرا مى گيرد و همه ويرانه هاي زمين آباد مى شود و روح الله، عيسى بن مريم _ عليهما السَّلَام _، فرود مى آيد و پشتِ سر او نماز مى گزارد.

ابن حُمران گفته است: آن حضرت را گفتند: اى پسرِ رسولِ خدا! كى قائمِ شما

فرمود: هنگامی که مردان خود را به زنان مانده سازند و زنان خود را به مردان مانده کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده نمایند، و مادینه صاحب عورتها بر زینها نشیند، و گواهی دروغ پذیرفته آید، و گواهی عادلان پذیرفته نگردد، و مردمان خونریزی و ارتکاب زنا و خوردن ربا و رشوت را سهل شمارند، و چیرگی اشرار بر ابرار و خروج سَفیانی از شام و یمان از یمن و فرورفتن زمین در بیداء و کشته شدن جوانی از آلِ مُحَمَّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - میان رُکن و مَقام - که نام او مُحَمَّد بن مُحَمَّد و لَقَبش «نفسِ زکی» است - صورت بندد، و بانگی از آسمان آید که حق با علی و شیعیان اوست، در این هنگام، قائم ما خُروج می‌کند.

پس چون خُروج کند، پُشتش را به کعبه تکیه دهد، و سیصد و سیزده مرد >بر

وی > گرد آیند و نخستین چیزی که بر زبان راند این آیت است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۷).

آنگاه گوید: من بقیه الله (/ اندوخته خداوند) و حُجَّتِ او و خلیفه او بر شما هستم. پس هر که بر او سلام کند، گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» (۸) (یعنی: سلام بر تو ای اندوخته خداوند در زمین). پس چون یک «عقد» - که ده هزار مرد باشد - برای وی گُرد آیند، از مکه خُروج کند، و جُز خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - هر معبودی در زمین باشد، اعم از بُت‌های بی جُتّه باصورت و باجُتّه بی صورت (۹) و جُز آن، آتش در آن گرفته باشد و بسوزد، و این پس از غیبتی طولانی است).

(۱) سوره هود <۱۱>، ۸۶.

(۲) کشف الحق > به اهتمام سید داود میرصابری < ۱۸۲/ و نگر: ط. قدیم اصفهان، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

در هامش ط. میرصابری آمده: «این حدیث را [شیخ حُرّ عاملی] در إثبات الهداه ج ۷ ص ۱۴۰ ح ۶۸۶ بطور مختصر از ابن شاذان نقل کرده است.».

می نویسم:

قریب به این حدیث _ با پاره ای تفاوتها _ از امام باقر علیه السّلام روایت شده در: کمال الدّین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.<

(۳) > أبوجعفر محمّد بن حمران نَهْدی، راوی «ثقه» ی کوفی الأصل و باشنده جرجرایا بوده که از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است. او را کتابی است.

نگر: رجال النّجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۳۵۹.<

(۴) > «یعنی حضرت الله تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دلهای دشمنان می اندازد» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳.<

(۵) > «یعنی حضرت عزّت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفردادن بر اعداء» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳.<

(۶) > «تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظفر ماثرش قطع نمایند.» کشف الحق، ط.

میرصابری، ص ۱۸۳.<

(۷) > س ۱۱، ی ۸۶؛ یعنی: اندوخته خداوند، از برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید.<

ص: ۳۰۷

(۸) > این نحوه سلام بر آن حضرت، شایسته تَأْمُل و تَعَلَّم است.

نیز نگر: أصولِ کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی، دفتر نشر فرهنگِ اهل بیت علیهم السلام، ۲/۲۷۵؛ و: مرآه العقول ۴/۳۶۹ و ۳۷۰.<

(۹) > پیشینیان درباره تفاوتِ «صَيَنَم» و «وَتْن» _ که به ترتیب به «أَصْنَام» و «أَوْثَان» جمع بسته می شوند _ ، سخن گفته اند. نمونه را، نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، و مجمع البحرين، و دستور الإخوان، و... در اینجا مجالِ طرح معناها و رای های مختلفِ ایشان نیست. مُسْتَنَدِ ما در گزینشِ معنا، لسان التّنزیل (ص ۱۰۶) بوده است.<

ص: ۳۰۸

«عَنِ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَحَمِدَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ:

سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ! قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي - ثَلَاثًا - فَقَامَ إِلَيْهِ صَعَصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : افْعِدْ فَقَدْ سَجِعَ اللَّهُ كَلَامِيكَ وَ عَلِمَ مَا أَرَدْتَ؛ وَاللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَ لَكِنْ لِدَلِيكَ عِلَامَاتٌ وَ هَيْئَاتٌ (١) يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَحَدْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِهَا.

قال: نعم، يا أمير المؤمنين!

فقال - عليه السلام - : احفظ، فإن علامته ذلك: إذا أمات الناس الصلاة، و

أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ، وَاسْتَحَلُّوا الْكِذْبَ، وَ أَكَلُوا الرِّبَا، وَ أَخَذُوا الرِّشَا، وَ شَيَّدُوا الْبُنْيَانَ، وَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا، وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ، وَ شَاوَرُوا النِّسَاءَ، وَ قَطَعُوا الْأَرْحَامَ، وَ اتَّبَعُوا الْأَهْوَاءَ، وَ اسْتَخَفُّوا بِالدَّمَاءِ، وَ كَانَ الْحِلْمُ ضَعْفًا، وَ الظُّلْمُ فَخْرًا، وَ كَانَتِ الْأُمَرَاءُ فَجْرَةً، وَ الْوُزَرَاءُ ظَلَمَةً، وَ الْعُرَفَاءُ خَوْنَةً (٢)، وَ الْقُرَاءُ فَسَقَةً، وَ ظَهَرَتْ شَهَادَةُ الزُّورِ (٣)، وَ اسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ، وَ قَوْلُ الْبُهْتَانِ، وَ الْإِثْمُ وَ الطُّغْيَانُ، وَ حَلَّتِ الْمَصَاحِفُ،

وَ زُحِرَتِ الْمَسَاجِدُ، وَ طُوِّلَتِ الْمَنَارَاتُ، وَ أُكْرِمَتِ الْأَشْرَارُ، وَ أزدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ، وَ نُقِصَتِ الْعُهُودُ، وَ اقْتَرَبَ الْمُؤَعُودُ، وَ شَارَكَ النَّسَاءُ أَرْوَاجَهُنَّ فِي التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا، وَ عَلَتْ أَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ وَاسْتَمِعَ مِنْهُمْ، وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرذَلَهُمْ، وَ اتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَ صِدَّقَ الْكَاذِبُ، وَ اتَّيَمَّنَ الْخَائِنُ، وَ اتَّخَذَتِ الْقِيَانُ وَ الْمَعَارِفُ (٤)، وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا، وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ، وَ تَشَبَّهَ النَّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدَ، وَ شَهِدَ الْآخِرُ قَضَاءً لِذِمَامِ بَعْضِ حَقِّ عَرَفَهُ، وَ تَفَقَّهَ لِعَيْرِ الدِّينِ، وَ آثَرُوا عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، وَ لَبَسُوا جُلُودَ الضَّانِ عَلَى قُلُوبِ الذَّنَابِ، وَ قُلُوبُهُمْ أَتْنُ مِنْ الْجَيْفِ وَ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ الْوَحَا الْوَحَا (٥)! ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ! خَيْرُ الْمَسَاكِينِ يَوْمَ يَذُبُّ الْمَقْدِسَ، وَ لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ (٦) أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَعْصَبُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ الدَّجَالُ؟

فَقَالَ: أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ صَائِدُ بْنُ الصَّيْدِ (٧)، فَالْشَّقِيُّ مَنْ صَدَّقَهُ، وَ السَّعِيدُ مَنْ كَذَّبَهُ،

يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا اصْفَهَانُ، مِنْ قَرَبِهِ تُعْرَفُ بِالْيَهُودِيَّةِ، عَيْنُهُ الْيَمْنَى مَمْسُوحَةٌ، وَالْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جَبْهَتِهِ تُضَىءُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ، فِيهَا عَلَقَةٌ كَأَنَّهَا مَمْرُوجَةٌ بِالْدَمِّ، بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ: «كَافِرٌ»، يَقْرَأُ كُلُّ كَاتِبٍ وَأُمِّيٌّ، يَخُوضُ الْبِحَارَ وَتَسِيرُ مَعَهُ الشَّمْسُ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخَانٍ، وَخَلْفَهُ جَبَلٌ أبيضُ يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ طَعَامٌ، يَخْرُجُ حِينَ يَخْرُجُ فِي قَهْطٍ شَدِيدٍ تَحْتَهُ حِمَارٌ أَقْمَرٌ، خُطْوُهُ حِمَارِهِ مِيلٌ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ مِنْهَا مَنْهَلًا، لَا يَمُرُّ بِمَاءٍ إِلَّا غَارَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالشَّيَاطِينِ، يَقُولُ: «إِلَى أَوْلِيَائِي، أَنَا الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَقَدَّرَ فَهَدَى، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى». وَكَذَبَ عِدُّوهُ اللَّهُ، إِنَّهُ أَعْوَرٌ يَطْعَمُ الطَّعَامَ، وَيَمْسِئِي فِي الْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ رَبُّكُمْ — عَزَّ وَجَلَّ — لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَلَا يَطْعَمُ وَلَا يَمْسِئِي وَلَا يَزُولُ. تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكِ عُلُوًّا كَبِيرًا.

أَلَا وَإِنَّ أَكْثَرَ أَتْبَاعِهِ يَوْمَئِذٍ أَوْلَادُ الزَّنَا، وَأَصْحَابُ الطَّيَالِسِ الْخُضْرِ، يَقْتُلُهُ اللَّهُ — عَزَّ وَجَلَّ — بِالشَّامِ عَلَى عَقَبِهِ تُعْرَفُ بِعَقَبِهِ أَفِيقَ لثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمٍ

الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ — عَلَيْهِمَا السَّلَامُ — خَلْفَهُ، أَلَا إِنَّ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَّةَ الْكُبْرَى.

قُلْنَا: وَمَا ذَلِكُ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قَالَ: خُرُوجُ دَابَّةٍ [مِنَ] الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا، مَعَهَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَعَصَى مُوسَى — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ —، يَضَعُ الْخَاتَمَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَنْطَبِعُ فِيهِ: هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا، وَيَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَيَنْكَتِبُ: هَذَا كَافِرٌ حَقًّا، حَتَّى أَنْ الْمُؤْمِنَ

لِيُنَادِي: الْوَيْلُ لَكَ يَا كَافِرٌ، وَإِنَّ الْكَافِرَ يُنَادِي: طُوبَى لَكَ يَا مُؤْمِنٌ! وَدِدْتُ أَنِّي الْيَوْمَ كُنْتُ مِثْلَكَ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

ثُمَّ تَرَفَعَ الدَّابَّةُ رَأْسَهَا فَيَرَاهَا مَنْ بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ _ جَلَّ جَلَالُهُ _ وَذَلِكَ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تُرْفَعُ التُّوبَةُ، فَلَا تَوْبَةَ تُقْبَلُ وَلَا عَمَلٌ يُرْفَعُ وَ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (٨).

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ حَبِيبِي، رَسُولُ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ ، أَنْ لَا أُخْبَرَ بِهِ غَيْرَ عِتْرَتِي.

قَالَ النَّزَالُ بْنُ سَبْرَةَ: فَقُلْتُ لِصَعْصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ: يَا صَعْصَعَةُ! مَا عَنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ بِهَذَا؟

فَقَالَ صَعْصَعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ! إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي حَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ ، هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعِتْرَةِ، التَّاسِعَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ _ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ _ ، وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَيَطْهَرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا.

فَأَخْبَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ عَهْدٌ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبَرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عِتْرَتِهِ الْأَعْيُنِ _ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (٩).

(يعني:

از نزال بن سبره (١٠) منقول است كه گفت: أمير مؤمنان، علی بن ابی طالب _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ ، برای ما سخن راند؛ خدای _ عَزَّ وَجَلَّ _ را سپاس و ستایش و ثنا

ص: ٣١٢

گفت و بر محمد و خاندان وی درود فرستاد. آنگاه فرمود:

ای مردمان پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید (سه بار این سخن را فرمود).

صَعَصَعَه بن صَوْحان (۱۱) روی به آن حضرت برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! دَجَالِ کِیْ خُرُوجِ می کند؟

علی علیه السلام او را گفت: بنشین که خداوند سخت را شنود و آنچه را خواستی بدانست؛ و به خدا قسم آنکه از او پرسیده شده [در این باب] از پرسنده داناتر نیست، ولی این امر را نشانه ها و حالاتی است که چون گامهای پیاپی از پس یکدیگر آیند و اگر بخواهی تو را از آنها می آگاهانم.

گفت: آری، ای امیرمؤمنان!

پس آن حضرت _ عَلَیْهِ السَّلَام _ فرمود: به یاد بسپار که نشانه اش، هنگامی است که مردمان نماز را بمیرانند، و امانت را تباہ کنند، و دروغ را حلال شمارند، و ربا بخورند، و رشوت بستانند، و ساختمان را [تَجْمِیل آمیز] برافرازند، و دین را به دنیا بفروشند، و سفیهان را کارگزاری دهند، و با زنان رای زنند (۱۲)، و خویشی ها را بگسلند، و از هواها پیروی کنند، و خون ریختن را سهل شمارند، و بُردباری سستی باشد و ستم افتخار، و امیران فاجر باشند و وزیران ظالم، و مباحثران (۱۳) خائن، و قاریان (۱۴) فاسق، و گواهی دروغ پیدا شود، و فُجور و بُهتان گوئی (۱۵) و گناه و سرکشی هویدا گردد و مُصَحَّفُها را بیارایند، و مساجد را زینت کنند، و مناره ها را بلند سازند، و اشرار را گرامی دارند، و صفوف مُرَدِّجِم شود و دلها پراکنده و مخالف، و عهدها را بشکنند، و آنچه وعده داده شده نزدیک گردد، و زنان از سر آزمندی به دنیا در بازارگانی با همسرانشان هنباز شوند، و آوای فاسقان بلند شود و سخنان را گوش فرا دهند، و سرکرده مردمان فرومایه ترینشان باشد، و از بیم شر فاجر از او

ص: ۳۱۳

بپرهیزند، و دروغگو را تصدیق کنند، و خائن را اَمن شمرند، و زنانِ رامشگر و ساز فراهم آرند و به کار دارند، و واپسین این اُمَّت نخستین آن را نفرین کند، و مادینگانِ عورتِ دار بر زینها نشینند، و زنان خود را چون مردان سازند و مردان خود را چون زنان سازند، و گواه بی آنکه از وی گواهی خواهند گواهی دهد، و دیگری برای گزارِ ذمه ای گواهی دهد بی آنکه حقیقت را بشناسد و به انگیزه غیر دینی دانش دین بیاموزد، (۱۶) و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، و پوستِ میش را بر دلِ گرگ بپوشند، و دلهاشان از لاشه های مردار گنده تر و از صبر (۱۷) تلخ تر باشد. در آن هنگام زود باشید، زود باشید؛ وانگاه شتاب کنید، شتاب کنید. در آن روز بهترین سکونتگاهها بیت المقدس است و مردمان را زمانی فراز آید که هر یک بآرزو خواهند که از باشندگان آن باشند.

پس اصْبَغ بن نُباته (۱۸) روی به امیر مؤمنان علیه السلام برخاسته گفت: ای امیر مؤمنان! دَجَال کیست؟

فرمود: بدانید که دَجَال صائدِ پسرِ صید (۱۹) است؛ پس نِگونُ بَخْت کسی است که او را تصدیق کند و نِکوبِخت کسی که تکذیبش نماید. از شهری بیرون آید که «اصفهان» اش خوانند. از قریه ای که به نام «یهودیّه» شناخته می شود. چشم راستش زدائیده شده و چشم دیگرش در پیشانیِ اوست و چون اخترِ بامدادی تابان است. در آن زالوئی هست آمیخته به خون. میان دو چشمش نوشته شده: «کافر»، و هر نویسا و نانویسا آن را می خواند.

در دریاها فرو می رود و خورشید با او روان می شود. پیشاپیش او، کوهی است از دود، و پسِ پشت او، کوهی است سپید که مردمان آن را طَعام می پندارند. در قحطیِ سختی خروج می کند و سوار بر درازگوشی سپید است. هر گام درازگوشش یک میل است. زمین، آبشخور به آبشخور، از برای او درنوردیده می شود. بر هر آبی گذر کند

تا روزِ رستخیز فرو می رُود [و بر نمی آید]. با بلندترین آوایش، چنان که همه جنیان و آدمیان و شیاطین میانِ خاور و باختر بشنوند، می گوید: «ای دوستانم! به سوی من بیائید. من آنم که بیافرید و سامان بخشید و اندازه نهاد و راه نمود، پروردگارِ برترِ شما منم». حال آنکه دشمنِ خدا دروغ می گوید. او یک چشمی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؛ و پروردگارِ شما _ عَزَّ وَ جَلَّ _ یک چشم نیست و غذا نمی خورد و راه نمی رود و نابود نمی شود. خداوند بسی از این برتر است.

بدانید که در آن روزِ بیشترینِ پیروانِ او زنازادگان و صاحبانِ طیلسان های سبزند. خداوند او را، در شام، بر گردنه ای که به نام گردنه اُفیق خوانده می شود، سه ساعت گذشته از روزِ آدینه، به دستِ کسی که مسیح بن مریم _ علیهما السَّلام _ پشت سرش نماز می گزارَد، به قتل می آورد. بدانید که پس از آن هنگامه مهین است.

گفتیم: ای امیرمؤمنان! آن دیگر چیست؟

فرمود: بیرون آمدنِ جنبنده ای از زمین از محلِّ صِفا، که خاتَم سلیمان بن داود و عصایِ موسی _ علیهم السَّلام _ با اوست. خاتَم را بر چهره هر مؤمن می نهد و بر آن نقش می بندد: «این براستی مؤمن است»، و بر چهره هر کافر می نهد و بر آن نگاشته می شود: «این براستی کافر است»؛ تا آنجا که مؤمن آواز می دهد: وای بر تو ای کافر!، و کافر آواز می دهد: خوشا به حالِ تو ای مؤمن! دوست داشتم که امروز مانند تو بودم و به کامیابیِ بزرگی دست می یافتم.

آنگاه آن جنبنده سر بر می آورد و همه کسانی که میانِ خاور و باختر اند، به اذنِ خدایِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _، او را می بینند؛ و آن پس از برآمدنِ خورشید است از غروبگاهش. آنگاه دیگر در توبه بسته می شود؛ نه توبه ای پذیرفته می آید و نه عملی فراز بُرده می شود و «آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عینِ ایمان نیکی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی نَبخشَد». (۲۰)

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: مرا از این که پس از آن چه می شود مپرسید که حبیبم، رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - ، به من سفارش فرمود تا آن را جُز به عِترتم خَبر ندهم.

نُزال بن سَبْرَه گفته است: به صَعَصَعَه بن صَوْحان گفتم: ای صَعَصَعَه! مُرادِ أميرِ مؤمنان علیه السّلام از این چه بود؟

صَعَصَعَه گفت: ای پسرِ سَبْرَه! آنکس که عیسی بن مریم - عَلَیْهَا السَّلَام - پُشتِ سرِ او نماز می گزارَد، همانا دوازدهمین [امام] از عترت است و نهمین [نسل] از فرزندانِ حُسَین بن علی - عَلَیْهِمَا السَّلَام. او خورشیدی است که از غروبگاهش برمی آید؛ نزد رُکن و مَقام پدیدار می گردد؛ زمین را پاک می کُند؛ ترازوی داد می نهد؛ و هیچکس بر کسی ستم روا نمی دارد.

امیر مؤمنان علیه السّلام ما را آگهی داد که حبیبش، رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - ، به او سفارش فرمود که جُز عِترتش، ائمه - صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ، کسی را از آنچه پس از آن خواهد شد، خَبر نَدهد.

(۱) >در مختصر البصائر شیخ حسن بن سلیمان جلی (ره) به جای «علامات و هیئات»، «علامات و امارات و هنات» آمده است (تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۷)؛ فتأمل.<

(۲) المراد بالعرفاء هنا جمع عریف و هو العالم بالشیء و الذى یعرف أصحابه و القیم بأمر القوم و التقیب.

(۳) در بعض نسخ: «شهادات الزور».

(۴) جمع «قنیه»؛ الاماء المغنیات.

(۵) «الوحا الوحا» یعنی: السّرعه السّرعه، البدار البدار.

(۶) در بعض نسخ: «یود احدهم».

(۷) در بعض نسخ: «سائد بن الصید»؛ در سنن ترمذی: «ابن صیاد».

(۸) >س ۶ ی ۱۵۸؛ بخشی از آیه است.<

(۹) کمال الدین و تمام النعمه ۵۲۵/ ۵۲۸ >و نگر: پهلوان، ۲/۳۱۱ _ ۳۱۶؛ و: کمره ای، ۲/۲۰۵ _ ۲۰۸؛ و: الخرائج و الجرائح، ط. مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، ۳/۱۱۳۳ _ ۱۱۳۴؛ مختصر البصائر حسن بن سلیمان جلی، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۰ _ ۱۳۰؛ و: بحار الأنوار، ط. مؤسسه الوفاء (۱۱۰ جلدی)، ۵۲/۱۹۲ _ ۱۹۵؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۲/۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۳/۲۲ _ ۲۵.<

(۱۰) >«نزال بن سبّه» ی هلالی عامری کوفی از کبار تابعان، و به قولی از صحابه است.

نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ و: أضبط المقال، ص ۱۸۵.<

(۱۱) >أبوطلحه صَعَصَيْعَهُ بن صَوْحَانِ عَبْدِ، از خَوَاصِّ و كِبَارِ أَصْحَابِ أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و مردی خطیب و ثقه است که دو برادرش، زید و سیحان، در پیکارِ جَمَلِ به شهادت رسیدند و خود او در روزگارِ فرمانروائی معاویه به رحمتِ خدا رفت. صَعَصَعَهُ مردی فصیح و سخنور و دلیر و دین‌ورز و خردمند بود. کَشِّی در مدح و جلالَتِ وی روایاتی آورده است.

نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۶؛ و: الموسوعه الرَّجَالِيَّة الميسرة، ۱/۴۳۵؛ و: مهدي موعود [عليه السلام]، علي دوانی، ص ۸۷۵؛ و: مجمع الرجال ۳/۲۱۲ _ ۲۱۴.<

(۱۲) >آیا رایِ زدن و مُشَاوَرَتِ با زنان، به خودیِ خود نکوهیده است؟... آیه الله استادی _ که در بابِ مشورت در کتاب و سنت، تحقیقات و تأملاتی دارند _ معتقدند روایاتی که از معصومان علیهم السَّلام درباره مشورت به ما رسیده، «تعبدی» نیست؛ بلکه «ارشادی» است و در واقع آن بزرگواران بر هنجارهایِ عَقَلَائِي در این باب تأکید فرموده اند.

روایاتی هم که از مشورت با زنان نهی می کند، تعبدی نیست. ای بسا زمانها و اوضاعِ گوناگون تفاوت داشته باشند.

از امیرمؤمنان علیه السَّلام منقول است که: «إِيَّاكَ و مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مِنْ جَرِّبَتِ بَكْمَالِ عَقْلٍ». در این حدیث از مُشَاوَرَتِ با زنانی که کمالِ عقلِ آنها دانسته نشده، نهی گردیده است. پس مواردِ مختلفِ فرق می کنند و خصوصیتی در مذکر یا مؤنث بودن نیست.

بنا بر این حدیث، و نیز بنا بر هنجارِ عَقَلَائِي، در هر زمانی که زنان مانند مردان از تحصیل و دانش برخوردار هستند و به محدودیت‌هایِ معرفتی متصف نمی باشند، دیگر چُنینِ زنانی مصداقِ نهی از مُشَاوَرَتِ و رایزنی نیستند.

بنا بر این، آن رایِ زدن با زنان که نکوهیده است، رایِ زدن با زنانی است که از کمالِ عقلِ برخوردار نبوده باشند و أهواء و أغراضِ نَفْسَانِي را مبنایِ گفتار و کردار قرار دهند. نگر: بیست مجلس پیرامونِ عهدنامه مالکِ اشتر، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.<

(۱۳) >«مُباشِر» را در ترجمه «العریف» برگزیدم.

«عریف» کسی است که نزدِ کارفرمائی کار کُنید و کار گزار و مُباشِرِ او باشد؛ مثلاً سرکارگر (نگر: فرهنگِ جامعِ کاربردی، پرویز آتابکی). به تعبیرِ دیگر کسی است که سرپرستِ امورِ قبیله یا جماعتی باشد و امیر و فرمانروا از طریقِ وی از حالِ آن گروه آگاه شود (نگر: نزهة النظر، ص ۵۵۱).

به پندارِ من، «مُباشِر» در مُصْطَلَحِ فارسیِ امروز، تا حدودِ زیادی معنایِ «العریف» را می رساند؛ وَاللَّهِ أَعْلَمُ.<

(۱۴) > شاید لزوم و درستی «الْقُرَاء» را به «قاریان» و «قرآن خوانان» ترجمه کردن، در نگاه نخست، قریب به بداهت باشد؛ اما این را هم باید دانست که «قُرَاء» معنای دیگری نیز دارد؛ اهلِ فقه و فتوا از صحابه را _ بنا بر قولِ ابنِ خلدون _ «قُرَاء» می گفته اند؛ ظاهراً در حدیثِ نَبَوِی شریفِ «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي، وَ إِذَا فَسَدُوا فَسَدَتِ أُمَّتِي: الْأَمْرَاءُ وَالْقُرَاء» هم به همین کاربرد باز می خوریم. نگر: موسوعه طبقات الفقهاء، آیه الله سبحانی و...، قسم ۲ از مقدمه، ص ۲۴.<

(۱۵) > «بُهْتَان» دروغی است که شخص را متخیر و مبهوت می سازد. نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۱۵۶؛ و: قاموس قرآن قُرَشِي؛ و: مجمع البحرین طُرَيْحِي، إعدَادِ محمود عادل، ۱/۲۵۶.<

(۱۶) > مایاِزَاءِ این بهره واپسین عبارت را در متنِ عَرَبِي یکسان نخوانده و یکسان ترجمه نکرده اند.

در کمال الدین ویراسته استاد غفّاری (ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۲۶) «تَفَقَّه» (به ضمّ حرفِ یکم) چاپ شده است.

مرحوم آقا میرمحمدصادق خاتون آبادی (ره) در کشف الحق در ترجمه عبارت نوشته: «عالم شوند از برای غیر دین» (ط. سیدداود میرصابری، ص ۱۹۵)؛ که از قرائتی مشابه قرائتِ استاد غفّاری حکایت می کند. شاید این که مرحوم کمره ای هم در ترجمه خود نوشته: «برای دنیا فقه آموزند» (کمره ای، ۲/۲۰۶) و آقايِ دوانی هم ترجمه کرده اند: «احکام دین را برای غیر دین بیاموزند» (مهدی موعود [علیه السلام]، ص ۹۶۴)، از چنین خوانشی نشأت گرفته باشد. در متنِ کمال الدینِ مَشْکُول و مُعْرَبِ دارالحدیث، «تَفَقَّه» آمده، و ترجمه کرده اند: «بی آنکه... تفقه در دین داشته باشد» (نگر: پهلوان، ۲/۳۱۳).

ترجمه ما، موافق با قرائت و نظرِ أستاذنا العلامة و شیخنا فی الإجازة، آیه الله سیدمحمدرضا حُسینی جلالی _ أَدَامَ اللهُ إجلالَهُ _ ، است. ایشان «تَفَقَّهَ لِلدِّينِ» را نقطه مقابلِ «تَفَقَّهَ لغيرِ الدِّينِ» و به عبارتِ دیگر «تَفَقَّهَ لِلدِّينِ» قَلَمِ می دهند و عبارت را اینگونه می خوانند.

والله أعلم و علمه أتمّ و أحکم.<

(۱۷) > «صَبِر» _ که (در زبانِ عربی کمتر و در فارسی بیشتر) به سکونِ بَاءِ هم تلفّظ می شود _ افشره گیاهی است که خاصیتِ داروئی دارد ولی بغایت تلخ است. در عربی و فارسی آنچه را در اوجِ تلخی و ناگواری باشد، به «صَبِر» مَثَلِ زنند.

نگر: نُزْهُةُ النَّظَرِ، البدری، ص ۴۶۹؛ و: نفثه المصدر، تصحیح یزدگردی، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.<

(۱۸) > أبو القاسم أَصْبَغِ بنِ ثَبَاتِهِ تَمِيمِي سَلْمِي حَنْظَلِي مُجَاشِعِي، مردی ناسک و عابد از

خواصّ یارانِ امیرِ مؤمنان علیه السّلام است. وی از «شُرطَةُ الخَمِيسِ» به شمار می رود که گروهی خاص از یارانِ امیرِ مؤمنان علیه السّلام بوده اند و تشکیلاتِ ویژه داشته و وظائفِ مهمّی را بر عهده می گرفته اند. تشکیلاتِ «شُرطَةُ الخَمِيسِ» در مدّتِ حکومتِ امامِ مجتبی علیه السّلام نیز برقرار بوده است.

عضویت در «شُرطَةُ الخَمِيسِ» افتخاری بزرگ و از منظرِ رجال شناسی مدح و تعظیمی مُعتنابه است. اَصْبَغ بن نُباته از نامدارانِ «شُرطَةُ الخَمِيسِ» قلمداد شده.

درباره اَصْبَغ بن نُباته، نگر: مختصرالبصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۸؛ و: الموسوعه الرّجاليه الميسره، ۱/۱۳۴.

درباره «شُرطَةُ الخَمِيسِ» نگر: سماء المقال، ط. قزوینی، ۲/۲۴۵ _ ۲۴۷؛ و: دایره المعارفِ تشیّع، ۹/۵۶۰ و ۵۶۱؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه، ص ۸۲.<

(۱۹) >درباره ضبط این سخن در هامشِ طبع ۱۱۰ جلدی بحار (۵۲/۱۹۳ و ۱۹۴) إظهارِ نظر شده است.<

(۲۰) >همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۲۵۸؛ و: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: الحسینیّ الأُمینیّ، ۳/۱۲۹ و ۱۳۰ _ که در فهمِ عبارتِ قرآنی بس سودمند و

روشنگر است.<

ص: ۳۲۰

حدیث سی و چهارم: زمینه چینی برای حضرت قائم (عج)

اشاره

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - :

يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيَوْتُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ» (۱).

(یعنی:

رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود:

مردمانی از مشرق بیرون آیند [/ قیام کنند] که زمینه حکومت مهدی را فراهم سازند).

علامه گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸) پس از نقل این حدیث گفته است:

«این حدیثی است «حَسَن» و «صَحِيح» که روایانش ثقه و در نقل مورد اعتماد هستند» (۲).

ص: ۳۲۱

(۱) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> گنجی شافعی / ۹۹ و منتخب الأثر ۳۰۴ به نقل از صحیح ابن ماجه ۲/۲۷۰؛ و نیز کنز العمال ح ۳۸۶۵۷ و مجمع الزوائد ۷/۳۱۸.

(۲) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> / ۱۰۰.

>این مضمون در روایات شیعه هم هست؛ چنان که در الغیبهی نعمانی از امیرمؤمنان علیه السّلام نقل شده است که: شروع کار مهدی از طرف مشرق است.

باری، مراد از این مشرق، مشرق کشورهای اسلامی در مقیاس قرنهای اولیّه اسلام است که سرزمین خراسان و بخشهای شرقی را - ظاهراً - تا نواحی مرکزی ایران کنونی در بر می گرفته است.

نگر: خورشید مغرب، ص ۳۲۰.<

ص: ۳۲۳

«عَنِ الصَّادِقِ _ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَهُ (١) وَقَالَ: سَتَخْلُو كُوفَهُ (٢) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْرِزُ (٣) عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ (٤) الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدِّهِ يُقَالُ لَهَا: قُم، وَتَصِيرُ مَعِيدًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَذَّرَاتِ فِي الْجِبَالِ، وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا، فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمَ وَأَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ، فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَالْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ وَيَسِيرُ (يَصِيرُ ظ.) سَبَبًا لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَ لِسَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ إِنكَارِهِمْ حُجَّةً.» (٥).

(یعنی:

از امام صادق _ عَلَيْهِ السَّلَام _ منقول است که کوفه را یاد کرد و فرمود: زودا که کوفه از مؤمنان تهی شود و همانسان که مار در سوراخ خود می خزد و چنبره می زند، دانش از کوفه دامن بکشد و برود؛ آنگاه دانش در شهری پدیدار آید که آن را «قُم» خوانند، و معدن دانش و فضل گردد تا آنجا که هیچ کس نماند که در زمینه دین زبون داشته شده باشد، حتی پردگیان خرگاه نشین. این حال نزدیک به ظهور قائم ما است و خداوند قم و اهل آن را قائم مقام حجت قرار می دهد و اگر آن نباشد زمین باشندگان خود را به کام اندر می کشد و در زمین حجتی نمی ماند. پس دانش از قم به دیگر بلاد مشرق و مغرب سرازیر می گردد، و حجت خداوند بر خلق تمام می شود تا جایی که احدی بر زمین نمی ماند که دین و دانش به او نرسیده باشد. آنگاه قائم ظهور می کند و مایه انتقام خداوند و خشم او بر بندگان می شود، زیرا خداوند تنها پس از این که بندگان حجتی را انکار کنند، از ایشان انتقام می گیرد).

ص: ۳۲۶

(۱) و (۲) >هم در متنِ عربیِ چهل حدیث و هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر، «کوفه» _ بدونِ «ال» _ آمده است.

این ضبط، علی الظاهر ناشی از سهو و إهمالِ کاتب است و باید در أصل «الکوفه» بوده باشد.<

(۳) >هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متنِ عربیِ چهل حدیث «یأزر» _ به تقدّمِ زاء بر راء _ آمده است؛ ولی علی الظاهر راء باید بر زاء مقدم باشد. فعلهای برشکافته از مصدر «أرز» و «أروز»، در زبانِ سنّت، آشنا و دارای کاربرد هستند. تفصیل را نگر: الفائق فی غریب الحدیثِ زَمَخْشَری، ۱/۳۳؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۵۲؛ و: مجمع البحرین، إعداد: محمود عادل، ۱/۶۳ و ۶۴؛ و: نُزْهَةُ النَّظَرِ البدری، ص ۲۷ و ۲۸؛ و: مفردات نهج البلاغهی قُرْشی، ۱/۳۸.

همین مادّه و تشبیه، باز هم در أَحادیثِ بحثِ غَیْبِ به چشم می خورد؛ نگر: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۴۹؛ و: پهلوان ۲/۲۶؛ و: کمره ای ۲/۱۸؛ و: الغیبهی نُعمانی، ط. فارسِ حَسُونِ کریم، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.<

(۴) >هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متنِ عربیِ چهل حدیث، «تأزر» _ به تقدّمِ زاء بر راء _ آمده است.<

(۵) منتخب الأثر / ۴۴۳ به نقل از بحار الأنوار و آن به نقل از تاریخ قم.

>نیز نگر: طبعِ جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی)، ۳/۶۱ و ۶۲.

در کتابِ عصرِ ظهورِ استادِ علیِ کورانی (ترجمه عبّاسِ جلالی، صص ۲۳۷ _ ۲۴۶) مباحثی درباره «قم (در آستانه ظهور)» مطرح گردیده که اگرچه خواندنی است، باید توجه داشت که سخت با تطبیق و تفسیرِ عصریِ مؤلّف در آمیخته.<

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ — عَلَيْهِمَا السَّلَامُ — يَقُولُ:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ — عَزَّ وَجَلَّ — ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ وَكَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — يَقُولُ:» (۱).

(یعنی:

از عبدالله بن عمر منقول است که گفت: از حسین بن علی — علیهما السلام — شنیدم که می گفت:

اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند — عَزَّ وَجَلَّ — آن روز را چندان دراز کند که مردی از فرزندان من قیام نماید و زمین را همانگونه که از جور و ستم پر شده است، از دادگری و قسط پر سازد؛ و من از رسول خدا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — شنیدم که چنین می فرمود).

(۱) کمال الدین و تمام النعمه ۳۱۸/ >؛ پهلوان _ با تفاوتِ اندک _ : ۱/۵۸۴، و کمره ای _ با تفاوتِ جزئی _ : ۱/۴۳۴ و <۴۳۵.

مضمونِ روایت را أحمد در مُسنَدش (۱/۹۹) آورده (به نقل از: أحادیث المهدي <عليه السلام> من مُسنَد أحمد بن حنبل (۶۲/).

از برای منابع این حدیث در کتابهای عامه، به «مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ <عليه السلام>؟» (۷۰ _ ۸۳) مراجعه فرمائید.

ص: ۳۳۱

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ أَخْبَرَ الْأَئِمَّةَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، خَاتَمِ الْأَيْمَةِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا وَأَنَّ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَقَتَ خُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ» (۱).

(یعنی):

از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - منقول است که آن حضرت، امامان را از خروج مهدی، خاتم امامان، که زمین را - همانگونه که از ظلم و جور پُر شده است - از قسط و عدل پُر می سازد، و از این که عیسی علیه السّلام به هنگام خروج و ظهور وی، نزد وی فرود می آید و پشت سر وی نماز می گزارد، خبر داده است.

صاحبِ عُیُونِ الْمُعْجَزَاتِ گفته: «این خبری است که به واسطه شهرتِ آن، شیعیان و دانشوران و غیر دانشوران و سُنیان و خواصّ و عوامّ و پیران و کودکان، همه بر آن

در حاشیه الفتح المبین، نویسنده گفته است: «در روایتی آمده است که <عیسی علیه السلام> پس از شروع مَهْدی علیه السلام به نماز، فرود می آید و مَهْدی پس پس می آید تا عیسی علیه السلام پیش افتد، لیک عیسی دست خود را میان کتفهای آن حضرت می نهد و او را می گوید: پیش باش. پیش از نقل این روایت هم آورده است که: فرود آمدن او به هنگام نماز بامداد است و پشت سر مَهْدی علیه السلام نماز می گزارَد.» (إلی آخره)(۳).

(۱) و (۲) و (۳) منتخب الأثر / ۳۱۷؛ و نیز رجوع کنید به: فضائل الخمسه ۳/۴۰۱ و ۴۰۲، و: البيان في أخبار صاحب الزمان <عليه السلام> / (۱۰۸ _ ۱۱۳)، و: مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ / ۱۰۰.

<نیز نگر: حليه الأبرار، ط. مؤسسه المعارف الإسلاميه، ۵/۴۷۴ و ۴۸۶ و ۴۸۷.>

اشاره

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — وَ مِنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ (۲)؛ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ — عَلَيْهِ السَّلَامُ —

:

إِذَا قَامَ أُتِيَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأْ (۳) أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ وَإِنْ تَشَأْ (۳) أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامِهِ رَبِّكَ فَأَقِمَّ» (۴).

(یعنی:

از مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ منقول است که گفت: از قائمِ علیه السَّلَامِ و از کسانی از دوستانمان [/ هَمَّكِيْشَانِمَان] که در گذشتند و او را انتظار می بُردند، یاد کردیم. حضرتِ أبو عبد الله [یعنی: إمام صادق] علیه السَّلَامِ به ما فرمود:

هنگامی که او قیام کند، به سراغِ مؤمن آیند در گورش و او را گویند: ای فلان! صاحبِ تو ظهور کرده است؛ پس اگر می خواهی که به او مُلْحَقِ شوی، مُلْحَقِ شو، و اگر می خواهی [همچنان در گور] در کرامتِ پروردگارت مُقِيمِ باشی، مُقِيمِ باش).

ص: ۳۳۷

(۱) <«رَجَعَتْ» از مُعْتَقَدَاتِ مَهْمَّ ما شیعیان و از مُسَلِّمَاتِ مَذْهَبِ مَاسْتِ که أَحَادِیْثِ مُتَعَدَّدِ دَرِبَارَهٗ آن داریم.

از برای أَحَادِیْثِ رَجَعَتْ، نمونه را، نگر: بحارالأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی)، ۵۳/۳۹ _ ۱۴۴؛ و: مختصرالبصائر، تحقیق مشتاق المظفر، ۸۷ _ ۱۷۰ و ۴۲۹ _ ۴۹۸ (بیش از ۱۴۰ حدیث)؛ و: موسوعه أحادیث أهل البيت عليهم السلام، هادی النجفی، ۴/۱۳۶. <

(۲) <در الغیبه چایی «تنتظره» است و همچنین در متنِ مطبوعِ چهل حدیثِ عربی. <

(۳) <در متنِ مطبوعِ چهل حدیثِ عربی «تشاء» بود؛ موافقِ بحارالأنوارِ (ط. دُرِیَابِ نَجْفِی) و بعضِ منابعِ دیگرِ إِصْلَاحِ کَرْدِیْم. <

(۴) الغیبه شیخ ۲۷۶/.

<نیز نگر: حَقِّ الْیَقِیْنِ، مجلسی، ط. کانونِ پژوهش، ص ۳۶۳؛ و: مرآه العقول، ۳/۲۰۳؛ و: بحارالأنوار، ط. دُرِیَابِ نَجْفِی، ۲۱/۵۹۷، ح ۹۸؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۵۳/۹۲؛ و: الإیقاظ من الهجعه، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

و نیز نگر: نَجْمِ الثَّاقِبِ، ط. مسجد جمکران، ص ۱۵۸؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۳۵۲ و ۳۰۱؛ و: کشف الحَقِّ، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۱۸۹. <

ص: ۳۳۹

«رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ:

إِذَا أذِنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، وَنَاشَدَهُمْ بِاللَّهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ، وَأَنَّ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسَيِّئِهِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَيَعْمَلُ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - جِبْرَائِيلَ حَتَّى يَأْتِيَهُ، فَيَنْزِلُ عَلَى الْحَطِيمِ يَقُولُ: <إِلَى> (١) أَي شَيْءٍ تَدْعُونَ؟ فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ (عج) فَيَقُولُ جِبْرَائِيلُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُكَ (٢) ابْسُطْ يَدَكَ!، فَيَمْسَحُ يَدَهُ، وَقَدْ وَاثَاهُ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَبَضْعَةُ عَشْرٍ رَجُلًا - فَيُبَايِعُونَهُ، وَيُقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ آلَافٍ (٣) نَفْسٍ، ثُمَّ يَسِيرُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ. (٤).

(یعنی):

مُفَضَّل بن عُمَر جُفَعِي روایت کرد و گفت: از اَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَر بن مُحَمَّد علیه السَّلَام شنیدم که می گفت:

هنگامی که خدای متعال قائم را اِذْن بیرون شدن دهد، بر مَنبَر رَوْد، و مردمان را به سوی خویش فراخواند، و به خداوند سوگندشان دهد، و ایشان را به سوی حَقِّ خود و به این که در میان آنان به سَنَّتِ رسولِ خدا _ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ رفتار کند و به کردارِ آن حضرت عمل کند، دعوت نماید. آنگاه خداوند _ جَلَّ جَلَالُهُ (۵) _ جِبْرئیل را برانگیزد تا به سراغ وی آید و بر حَطیم فرود آید و بگوید: به چه چیز فرا می خوانی؟! قائم (عج) او را بیاگاهاند و آنگاه جِبْرئیل بگوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می کند، دست بگشا! پس دست بر دست او کشد و سیصد و ده و اند مرد نزد او آمده باشند و با او بیعت کنند، و او به مکه اقامت کند تا یارانش ده هزار تن شوند؛ آنگاه از مکه به مدینه رهسپار گردد).

ص: ۳۴۲

(۱) <إلى> را از چاپهای مؤسسه آل البيت عليهم السلام و رسولي محلاتی از الإرشاد مفید (ره) افزودیم.<

(۲) <در متن چاپی الأربعون حدیثا، «بیایعیک» است.<

(۳) <در متن چاپی الأربعون حدیثا، «ألف» است.<

(۴) الإرشاد / ۳۳۲ >؛ طبع مؤسسه آل البيت عليهم السلام _ با اندکی تفاوت _ : ۲/۳۸۲ و ۳۸۳؛ طبع رسولي محلاتی _ با اندکی تفاوت _ : ۲/۵۲۳ و ۵۲۴؛ إعلام الوری، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ص ۴۳۱ (با تفاوتهایی چند).<

(۵) <یعنی: بزرگ است شکوهمندی او.<

اشاره

>أمیرِ مؤمنان علی علیه السلام ، در خطبه ای که در آن از رخدادها و پیشآمدهای آینده یاد می کند، می فرماید: <
«يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ».

(یعنی:

خواهشِ نفسانی را به راهِ هدایت می آورد، در هنگامی که هدایت را پیروِ خواهشِ نفس ساخته اند، و رای را پیروِ قرآن می سازد، در هنگامی که قرآن را به راهِ رای خود برده اند(۱)).

و از همان خطبه است:

«حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا، حُلُومًا

ص: ۳۴۵

رَضَاعُهَا عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا. أَلَا- وَفِي غَدٍ - وَ سَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَالَهَا عَلَى مَسَاوِي ۚ أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كَبِدِهَا، وَ تُلْقَى إِلَيْهِ سَلْمًا مَقَالِيدَهَا؛ فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ، وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ» (۲).

(یعنی:

تا آن که به جنگی سخت گرفتار آئید؛ که [چون شیرِ درنده [دندان نماید؛ [و چون ماده شتری بیقرار به میدان آید] پستانها پُر شیر؛ نوشیدنش گوارا و شیرین است، و پایانِ آن، تلخ چون حنظل.

هان! فردا - فردائی که آبستنِ رخدادهائی است که نمی دانید - فرمانروائی که از جُز آنان (۳) باشد، کارگزارانشان را از برای کردارهای زشتشان کیفر دهد. زمین از برای او پاره های جگرش را برون افکند (۴) و کلیدهایش را از راه آشتی به او دهد. پس او شیوه دادگرانه را به شما بنمایاند و مُرده کتاب و سنت را زنده گرداند.

در هاشم دستنوشتی از نهج البلاغه که به خطِّ حسین بن حسن بن حسین مؤدب، از اعلامِ نزدیک به روزگارِ شریفِ رضی جامعِ نهج البلاغه، است، چنین نوشته شده: «الوالی هو المهدی علیه السلام» (۵) (یعنی آن فرمانروا [که در متن خطبه مذکورست] همان مهدی علیه السلام است).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته: «این اشارت است به امامی که خداوند او را در آخر الزمان می آفریند و او همان کسی است که در اخبار و آثار وعده [ی آمدن] اش داده شده...» (۶).

>علامه شیخ محمد تقی شوشتری - طاب ثراه - در بهج الصباغه این سخنِ ابن ابی الحدید را تصحیح کرده، می نویسد: ... بل که خداوند آن حضرت را در آخر الزمان ظاهر می فرماید، و این که آن امام، دهمین نسل از فرزندانِ امیرمؤمنان علیه السلام و دوازدهمین تن از ائمه دوازده گانه است، از ضروریاتِ مذهب

إمامیه می باشد؛ و چگونه نباشد؟! حال آن که نزدِ خاصّه و عامّه از امیرِ مؤمنان علیه السّلام به تواتر رسیده است که _ در سخنی بلند _ به کُمیل فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَى، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ. (۷)

و این جُز بر مذهبِ ما راست نمی آید و ابنِ اَبی الحدید نیز در گزارشِ این سخنِ امیرِ مؤمنان علیه السّلام بدان اعتراف کرده...
(۸) <.

ص: ۳۴۷

(۱) > منظور از قرآن را به راه رای خود بُردن، تأویلِ قرآن و حملِ آن بر مقتضایِ آراء و أهواءِ خویشتن است... نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۳/۱۶۹.<

(۲) خطبه ۱۳۸.

(۳) > در ترجمه «من غیرها» نوشتم: «از جُز آنان»؛ زیرا _ چنان که ابن میثم بحرانی هم گفته است _ گویا پیش از این (احتمالاً در بخشی از خطبه که در نهج البلاغه نیامده)، امیرمؤمنان علیه السلام از گروهی از صاحبانِ فرمانروائی و اِمارت یاد کرده بوده و اینک خاطر نشان می فرماید که فرمانروایِ موردِ نظرش از «آنان» نیست.

نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۳/۱۷۰ _ ۱۷۱.

برخی از شارحان درباره این که گروه موردِ اِشارتِ امیرمؤمنان علیه السلام کدام گروه بوده است، گمانه زنی کرده اند.

علامه شیخ محمدتقی شوشتری، احتمال می دهد صورتِ کلامِ مسطور در نهج البلاغه، مُصَيِّحٌ حَف باشد. باری، برای صورتِ پیشنهادی وی و تفسیرِ آن، نگر: بهج الصباغه، ۶/۱۹۲ _ ۱۹۳.<

(۴) > مراد از برون آمدنِ پاره های جگرِ زمین، خروجِ خزائن و گنجینه هایِ آن است. نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۳/۱۷۱.<

(۵) شرح نهج البلاغه، مصوّر من نسخه مخطوطه من القرن الخامس محفوظه فی مکتبه آیه الله المرعشی /۱۱۴.

(۶) شرح نهج البلاغه، ۲/۶۰۹ ط. دارالفکر، بیروت؛ و: ۹/۴۰ ط. مصر.

(۷) > در شرح نهج البلاغه، ضمن حکمت ۱۴۷ آمده است.

یعنی: آری، زمین از کسی که از برای خداوند حجت به پا دارد، تهی نماند؛ خواه پدیدار و شناسا باشد و خواه بیمناک و پنهان. تا حجتها و نشانه های آشکار خداوند از میان نرود.

(نیز نگر: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۳۶؛ خصوصاً از حیث مدلول هائی که نعمانی _ رضوان الله علیه _ به آنها توجه می دهد؛ و: همچنین: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السلام)، الشاکری ۱۶/۲۶۱ _ ۲۶۹)؛ و: گفتمان مهذویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، ص ۵۷ و ۵۸ و صص ۸۷ _ ۸۹.<

(۸) > نگر: بهج الصباغه، ۶/۱۸۸.<

ص: ۳۵۰

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعِيدَ أَنْ وَصِلَتْ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الدَّرِيْعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوْامِرِهِ، وَ الْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ أَلَّا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِضْمَةُ اللَّائِدِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيَّكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ أَعِنِّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَرْزُهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَ انصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَ امدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَعْلَبِ، وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ _ صِلْ مَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ ، وَ أَحْيِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْلُ بِهِ صِدَاءَ الْجُورِ

عَنِ طَرِيقَتِكَ، وَ أَيْسُرَ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أَزَلَّ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ امْحَقَّ بِهِ بُغَاهَ قَضِيكَ عَوْجًا، وَ أَلْنِ جَانِبَهُ
لِأَوْلِيَاءِكَ، وَ ابْسِطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ هَيِّبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاةٍ
سَاعِينَ، وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ _ صَلَوَاتُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ _ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ.»

[صحیفه سجادیه <ع> / نیایش روز عرفه / ۴۷]

(ترجمه نیایش:

خدایا! تو در هر زمان دینت را با پیشوائی نیرو بخشیده ای؛ پس از آن که ریسمان او را به ریسمان خود پیوستی و او را
دستاویز خشنودی ات ساختی و طاعتش را واجب گردانیدی و از نافرمانی اش بر حذر داشتی و فرمان دادی که به فرمانهایش
گردن نهاده شود و چون نهی کند دست بازداشته آید و پیش رونده ای بر او پیشی نگیرد و دیر آینده ای از وی بازپس نماند،
آنگاه او را نشانه سان از برای بندگانت و چونان بلندائی فروغمند در سرزمینهایت برافراشته ای؛ که او نگاهدار پناهندگان و
پناهجای مؤمنان و دستاویز متمسکان و روشنای جهانیان است.

خدایا! ولی خود (۱) را شکر نواختی که بر او روا داشته ای در دل انداز، و ما را نیز چنان شُکری در باب او در دل افکن، و او
را از نزد خود چیرگی کار آمد ده، و از برایش گشایشی آسان فراهم آر، و به استوارترین پشتیبانی ات یاری اش فرما، و
پشتش را استوار دار، و بازویش را نیرو بخش، و او را تحت نظر خود بدار، و به پاسداری خود حمایتش کن، و با فرشتگانت
یاری اش نما، و به سپاه پیرومندات مددش رسان. کتابت و حدود و شرایعت و سنتهای پیامبرت را _ که خدایا درودهای تو بر
او و خاندانش باد! _ بدو برپای دار.

ص: ۳۵۲

آن نشانه های دینت را که ستمگران میرانیده اند، بدو زنده دار، و زنگارِ انحراف را به واسطه او از طریقتِ خویش بزُدای، و تنگنا و سختی را با او از راهِ خود دور ساز، و آنان را که از راهِ تو گشته اند به وسیله او از میان بردار، و آنان را که راهِ راستِ تو را کژ می خواهند ریشه کن فرما. او را با دوستانت نَرْمَخوی دار، و دستش را بر دشمنانت بگشائی، و رأفت و رحمت و عَطُوفَت و مهربانی اش را بهره ما کُن، و ما را چُنان کُن که شنوا و فرمائبردارش باشیم، و در خُشَنودی اش بکوشیم، و به یاری و پاسداری از او دست یازیم(۲)، و به تو و به پیامبرت _ که خدایا دروذهایِ تو بر او و خاندانش باد! _ تقَرَّب جوئیم).

*

این رساله شریفه بر دستِ نویسنده و مصنّفِ آن، بنده گنهکار، هادیِ نجفی، به

روزِ دوشنبه دهم ذی الحِجّه، عیدِ اَضْحایِ سالِ ۱۴۰۸ ه. ق. ، در شهرِ اصفهان فرجام یافت.

> و ترجمه آن نیز به دستِ کمترین خادمِ کتاب و سَنَت، جویا جهانبخش _ عَفَى عَنْهُ و عَنْ وَالِدَيْهِ _ ، به روزِ خجسته ۱۸ ذی الحِجّه ۱۴۲۳ ه. ق.، عیدِ مبارکِ غدیر، به فرجام رسید.<

و الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا - و آخِرًا و ظَاهِرًا و بَاطِنًا و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ لَاسِيَمَا الْمَهْدِيِّ الْمُتَنَطَّرِ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ.

ص: ۳۵۳

(۱) >برخی گفته اند: کنایه از حضرت مهدی علیه السلام است؛ و بـرخى گفته اند: وقتى «ولئى» به طورِ مطلق به کار رود مُراد آن حضرت مى باشد. تفصیل را، نگر: طبع جدید مُتَتَخَبُ الأَثَر (سه جلدی)، ۳/۲۰۳ (هامش).<

(۲) >شاید در ترجمه این عبارت اندکی از تطابق و امانت دور افتاده باشیم؛ شاید هم ترجمه ما درست تر از برخی ترجمه های متداول باشد. به هر روئى، شارح واژه شناس و ادب دانی چون سیدعلیخان _ قُدَّسَ سِیْرَه _ نیز در فهم مقصود بی تردید نبوده است. نگر: ریاض السالکین، تحقیق: السَّیِّدُ مُحَسِّنُ الْحُسَيْنِیِّ الْأَمِیْنِیِّ، ۶/۴۱۱.<

* إثبات الهداه، الشَّيْخ مُحَمَّد بن الحسن الحُرِّ العاملي.

* أحاديث المهديّ عليه السَّلام من مُسندِ أحمد بن حنبل، السيّد محمد جواد الحُسَيْنِي الجَلالِي، جماعه المدرّسين بقم، ١٤٠٩ هـ .
ق.

* الاحتجاج، أبو منصور الطُّبرسي، تعليقات و ملاحظات: السيّد محمد باقر الموسويّ الخراسان، الأعلميّ، بيروت، ط: ١٤٠٣، ٢ هـ .
ق.

* الاختصاص، الشَّيْخ المفيد، صحَّحه و علَّق عليه: علي أكبر الغفّاري، جماعه المدرّسين بقم.

* الإرشاد، الشَّيْخ المفيد، دارالكتب الإسلامي، اصفهان، ١٣٦٤ هـ . ق.

* إرشاد القلوب، الشَّيْخ حسن الدَّيلمى، منشورات الشَّريف الرضى، قم.

* أسمى المناقب فى تهذيب أسنى المطالب، محمد الجزرى الدمشقى الشافعى (فـ: ٨٣٣ هـ . ق.)، هذَّبَه و علَّق عليه: الشَّيْخ محمد باقر المحمودى، بيروت، ١٤٠٣ هـ . ق.

* أصلُ الشَّيْعه و أصولُها، الشَّيْخ محمد الحسين آل كاشف الغطاء، ط: ١٠، قاهره، ١٣٧٧ هـ . ق.

* الاعتقادات، الشَّيْخ الصَّدوق، ط. سنگى (با: شرح باب حادى عشر).

* أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ط: ٢، بيروت.

* الأمالي، السيد المرتضى، مكتبه آية الله المرعشي، ١٤٠٣ هـ . ق.

* بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ط. <معروف به > كمپاني و <چاپ > حروفی ایران.

* بهجه الامال في شرح زبدة المقال، ملاعلى العليارى التبريزى، بنياد فرهنگ اسلامي كوشانپور، ١٤٠٩ هـ . ق.

* البيان في أخبار صاحب الزمان، الكنجي الشافعي، جماعه المدرسين، قم، ١٤٠٩ هـ . ق.

> تاج المواليد & مجموعته نفيسه <.

> تاريخ الأئمة عليهم السلام & مجموعته نفيسه <.

* تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان در دو قرن أخير، سيد مصلح الدين مهدوي، نشر الهدايه، ١٣٦٧ هـ . ش.

* تقريب المعارف، الشيخ تقي الدين أبو الصلاح الحلي، تحقيق: رضا الأستادي، ١٤٠٤ هـ . ق.

* تخلص الشافي، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسين بحر العلوم، دارالكتب الإسلاميه، قم، ١٣٩٤ هـ . ق.

* الدليل إلى موضوعات الصحيفة السجديه، الشيخ محمد حسين المظفر، جماعه المدرسين، ١٤٠٣ هـ . ق.

* الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الشيخ آغا بزرك الطهراني.

* رسائل الشريف المرتضى، إعداد: السيد أحمد الحسيني و السيد مهدي الرجائي، ط. دار القرآن الكريم، قم، ١٤٠٥ هـ . ق.

* شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ط. دارالفكر، بيروت، ١٣٧٣ هـ . ق؛ و: ط. مصر.

* الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف، علي بن موسى بن طاوس، مطبعه الخيام، ١٤٠٠ هـ . ق.

* العبقري الحسن، الشيخ علي أكبر النهاوندي.

* عقائد الإمامية، الشيخ محمدرضا المظفر، المكتبة الإسلامية الكبرى.

* علم اليقين، الفيض الكاشاني، منشورات بيدار، قم.

* العمده، ابن البطريق، جماعه المدرسين، ١٤٠٧ هـ . ق.

* عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، تحقيق السيد مهدي اللاجوردی، ١٣٦٣ هـ . ق.

* الغيبة، الشيخ الطوسي، مكتبة نينوى الحديثه، ١٣٩٨ هـ . ق.

* الغيبة، التعماني.

* فرق الشيعة، أبو محمد حسن بن موسى النوبختي، صححه وعلق عليه: محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف، ١٣٥٥ هـ . ق.

* الفصول العشره في الغيبة، الشيخ المفيد، منشورات دارالكتاب، قم.

* فضائل الخمسه، السيد مرتضى الحسيني الفيروز آبادي، الأعلمي، بيروت، ط: ٤، ١٤٠٢ هـ . ق.

* فهرس البحار، الشيخ جواد الاصفهاني الدهسرخي، ١٤٠٣ هـ . ق.

* قواعد المرام في علم الكلام، ميثم بن علي البحراني، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ . ق.

* الكافي، ثقة الإسلام الكليني، دارالكتب الإسلامية، ١٣٧٥ هـ . ق.

* كشف الحق (أربعين)، ميرمحمد صادق خاتون آبادي، >پخش از: >بنياد بعثت، ١٣٦١ هـ . ش.

* كمال الدين و تمام النعمه، الشيخ الصدوق، صححه وعلق عليه: علي أكبر الغفاري، جماعه المدرسين، قم، ١٤٠٥ هـ . ق.

* كنز الفوائد، الشيخ محمد بن علي الكراچكي، حقه وعلق عليه: الشيخ عبدالله النعمه، دارالدخائر، ١٤١٠ هـ . ق.

* مجموعه نفيسه من آثار القدماء من علمائنا الإمامية، مكتبه آيه الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ . ق.

* المحجّه فيما نزل في القائم الحجّه <عليه السلام>، السيّد هاشم البحراني، تحقيق: محمّد منير الميلاني، مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ هـ . ق.

* مرآه العقول، العلامة المجلسي، تصحيح: السيّد هاشم الرّسولي، دارالكتب الإسلاميه.

* المقالات و الفِرَق، سعد بن عبدالله الأشعريّ القمي، صحّحه و قدّم له و علّق عليه:

محمّد جواد المشكور، منشورات علمي و فرهنگي، ١٣٦١ هـ . ش.

* مقدّمه ابن خلدون، عبدالرحمن ابن خلدون المغربيّ، المطبعه الأزهرية، مصر، ١٣٤٨ هـ . ق.

* منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر <عليه السلام>، الشيخ لطف الله الصّافي، ط: ٧.

* من هو المهدى <عليه السلام>؟، الشيخ أبو طالب التّجليل التّبريزي، جماعه المدرّسين، قم، ١٤٠٩ هـ . ق.

* المهدى <عليه السلام>، السيّد صدرالدين الصّدر، مطبعه عالي، طهران.

* ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذّهبي، ط: ١، مصر، ١٣٢٥ هـ . ق.

* نجم الثّاقب، ميرزا حسين نوري، ط: شيراز، ١٣٤٦.

* نهج البلاغه، ط: الدّكتور صبحي الصّالح، بيروت، ١٣٨٧ هـ . ق.

* نهج البلاغه (مصوّره من نسخه من القرن الخامس)، مكتبه آيه الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ . ق.

* وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، الشّيخ حسين <بن عبدالصّمد >العالمي، تحقيق: السيّد عبداللطيف الكوهكمري، مجمع الذّخائر الإسلاميه، ١٤٠١ هـ . ق.

* يأتي على الناس زمان من سئل عاش و من سكت مات، السيّد محمود الدّهسرخي الاصفهاني، قم: ١٤٠٨ هـ . ق.

* اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، سید علی اکبر قرشی، چ: ۵، قم: انتشاراتِ اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ه. ش.

* احادیث و قصصِ مثنوی (تلفیقی از دو کتابِ احادیثِ مثنوی و مآخذِ قصص و تمثیلاتِ مثنوی)، بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه کامل و تنظیمِ مُجدّد: دکتر حسین داودی، تهران: امیرکبیر، چ: ۲: ۱۳۸۱ ه. ش.

* أصل الشیعه و أصولها، الشّیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، تحقیق علاء آل جعفر، ط: ۱، قم: مؤسسه الإمام علی (علیه السلام)، ۱۴۱۵ ه. ق. / ۱۳۷۳ ه. ش.

* أصول الحديث، الدّکتور عبدالهادی الفضلی، بیروت: دارالمؤرّخ العربی، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق. / ۱۹۹۳ م.

* الإحتجاج، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطّبرسی، تحقیق الشّیخ إبراهيم البهادری و الشّیخ محمد هادی به، ط: ۱، انتشاراتِ أسوه، ۱۴۱۳ ه. ق.

* الإرشاد فی معرفه حُجّج الله علی العباد، الشّیخ المفید، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لإحياء التّراث، ط: ۱، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

* إعلام الوری بأعلام الهدی، امین الإسلام أبو الفضل بن الحسن الطبرسی، صَحَّحَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: علی أكبر الغفاری، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ هـ . ق.

* إلزام النَّاصِبِ فِي إِثْبَاتِ الْحُجَّةِ الْغَائِبِ (عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ)، الشَّيْخُ عَلِيُّ الْيَزْدِيُّ الْحَائِرِيُّ، ۲ ج، ط: ۲ قم: مكتبة الرضی، ۱۴۰۴ هـ . ق. / ۱۳۶۲ هـ . ش.

* إمامت و غیبت از دیدگاه علم کلام (ترجمه المقنن)، سید مرتضی علم الهدی، ترجمه و نشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ج: ۲، قم: ۱۳۷۸ هـ . ش.

* إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲ ج، ج: ۵، دفتر انتشارات اسلامی، بهار ۱۳۸۰ هـ . ش.

* اندیشه های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ هـ . ش.

* أنیس الموحِّدین (آموزش اصول دین)، ملا محمد مهدی نراقی (ره)، با تعلیقه مرحوم آیه الله قاضی طباطبائی، تصحیح و تدوین: نشر پیام مهدی (عج)، ج: ۱، قم: ۱۳۸۱ هـ . ش.

* الإیقاظ من الهَجَعَةِ بِالْبُرْهَانِ عَلَى الرَّجْعَةِ، الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُرِّ الْعَامِلِيُّ، تحقیق مُشْتَقِ الْمُظْفَرِ، قم: دلیل ما، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ . ش. / ۱۴۲۲ هـ . ق.

* البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، علاء الدین علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی الهندی، حقه و علق علیه: علی أكبر الغفاری، منشورات شرکه الرضوانی، طهران، ۱۳۹۹ هـ . ق.

* بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر، رضا استادی، ج: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۹ هـ . ش.

* بیست و پنج رساله فارسی، علامه مولی محمد باقر مجلسی، تحقیق سید مهدی رجائی، زیر نظر سید محمود مرعشی، ط: ۱، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی (قدس سره)، ۱۴۱۲ هـ . ق.

* پژوهش و حوزه (فصلنامه اطلاع رسانی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۷، پائیز ۱۳۸۰ ه. ش.

* پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، چ: ۱، انتشارات گویا، ۱۳۷۷ ه. ش.

* تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه چی، چ: ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۷ ه. ش.

* تبصره الولی فیمن رأى القائم المهدی علیه السلام، العلامة السید هاشم البحرانی، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ط: ۱، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.

* تحقیقات اسلامی (مجله علمی - ترویجی)، سال سیزدهم، شماره ۱ و ۲.

* تراثنا، السنه الثامنه، العددان الثالث و الرابع (۳۲ و ۳۳)، رجب - ذوالحجه ۱۴۱۳ ه. ق.

* ترجمان وحی (نشریه تخصصی مرکز ترجمه قرآن مجید به زبانهای خارجی)، سال ۵، ش ۱ (پیاپی: ۹)، شهریورماه ۱۳۸۰ ه. ش.

* تفسیر نورالتقلین، الحویزی، قم.

* تنزیه الأنبیاء و الأئمه علیهم السلام، الشریف المرتضی علم الهدی، تحقیق: فارس حسون کریم، ط: ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.

* جابر بن عبدالله الأنصاری: حیاته و مسنده، حسین الوائقی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ط: ۱، ۱۴۲۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ ه. ش.

* جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أصول الدین، الشیخ محمد بن محمد السبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق.

* جوامع الجامع، أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تحقیق أبوالقاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران و «سمت»، ۱۳۷۷ ه. ش.

* الجواهر السنّيه فى الأحاديث القدسيّه، محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسين العاملي، ط: ١، ١٤٠٢ هـ . ق. / ١٩٨٢ م. (افستِ نشرِيس).

* جهاد الإمام السّجاد عليه السّلام، السّيد محمّد رضا الحسينيّ الجلاليّ، قم: دارالحدیث، ١٤١٨ هـ . ق.

* حقيقه الجفّر عند الشّيعه، أكرم بركات العاملي، ط: ٢، بيروت: دارالصفوه، ١٤٢٠ هـ . ق. / ١٩٩٩ م.

* حليه الأبرار فى أحوال محمّد و آله الأطهار عليهم السّلام، السّيد هاشم البحرانيّ، ج ٥، تحقيق غلام رضا مولانا البروجردى، مؤسسه المعارف الإسلاميه، ط: ١، ١٤١٥ هـ . ق.

* حياتِ فكرى و سياسى إمامانِ شيعه عليهم السّلام، رسول جعفریان، ج: ٤، قم: انتشاراتِ أنصاريان، ١٣٨٠ هـ . ق.

* خاندانِ وحى [عليهم السّلام]، سيدعلى أكبر قُرشى، ج: ٥، تهران: دارالكتب الإسلاميه، زمستان ١٣٨٠ هـ . ش.

* الخرائج و الجرائح، قطب الدّين الرّاوندى، ج ٣، تحقيق و نشر مؤسسه الإمام المهدىّ (عليه السّلام)، بإشراف السّيد محمّد باقر الأبطحى الاصفهانى، ط: ١، قم، ١٤٠٩ هـ . ق.

* خضر و موسى (ع) در فرهنگِ إسلامى، قدرت اللّهُ مرادى، ج: ١، تهران: أمير كبير، ١٣٨٠ هـ . ش.

* الخصال، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمى، مقدّمه و ترجمه و تصحيح: سيّد أحمد فهرى زنجانى، انتشاراتِ علميه إسلاميه، بى تا.

* خورشيدِ مغرب، محمّد رضا حكيمى، دفتر نشرِ فرهنگِ إسلامى، ج: ٢٢، تهران، ١٣٨٠ هـ . ش.

* دائره المعارفِ تشييع، زير نظرِ أحمد صدرِ حاج سيّد جوادى و ... ، ج ٩، تهران: نشرِ شهيد سعيدِ محبى.

* دائره المعارفِ فارسی، به سرپرستی غلامحسینِ مُصاحب، ۳ ج، تهران: امیر کبیر (کتابهایِ جیبی)، ۱۳۸۰ ه. ش.

* در انتظارِ ققنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)، سید ثامر هاشم العمیدی، ترجمه و تحقیق: مهدیِ عزیزاده، ج: ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشیِ امام خمینی (قدس سرّه)، ۱۳۷۹ ه. ش.

* درایه فارسی (هدیه المحصلین)، حاج شیخ علی اکبرِ مَرُوجِ الإسلام، ۱۳۳۸ ه. ش.

* رجال النجاشی، الشیخ أبو العباس أحمد بن علی النجاشی، تحقیق: الحجه السید موسی الشبیری الزنجانی، مؤسسه النشر الإسلامی، ط: ۶، قم، ۱۴۱۸ ه. ق.

* رسائل و مسائل، ملا احمدِ نراقی (ره)، به کوششِ رضا استادی، ج ۲، چ: ۱، قم: کنگره بزرگداشتِ ملا مهدی و ملا احمدِ نراقی، ۱۳۸۰ ه. ش.

* رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ الْخَزَاعِيِّ النَّيْشَابُورِيِّ (مشهور به: أبو الفتوحِ رازی)، به کوشش و تصحیح: دکتر محمدجعفرِ یاحقی (و) دکتر محمد مهدیِ ناصح، مشهد: بنیادِ پژوهشهایِ اسلامیِ آستانِ قدسِ رضوی (ع)، ۲۰ ج، چ: ۲، ۱۳۷۸ ه. ش.

* سفینه البحار، الشیخ عباس القمی، دارالأسوه، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق.

* سَمَاءُ الْمَقَالِ فِي عِلْمِ الرِّجَالِ، أبو الهدی الکلباسی، تحقیق السید محمد الحسینی القزوينی، قم: مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الإسلامیه، ۲ ج، ط: ۱، ۱۴۱۹ ه. ق.

* شرح حدیثِ عرضِ دینِ حضرتِ عبدالعظیمِ حَسَنی (علیه السلام)، آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، قم: مؤسسه انتشاراتِ حضرتِ معصومه (علیها السلام)، چ: ۱، خرداد ۱۳۷۶ ه. ش.

* شرح و ترجمه احتجاجِ طبرسی، نظام الدین احمد غفاری مازندرانی، تصحیح: پاکتچی، تهران: کتابفروشیِ مَرْتَضَوی.

* شناختِ إمام، راهِ رهائی از مرگِ جاهلی، مهدیِ فقیهِ ایمانی، ج: ۱ (ویراستِ دوم)، عطرِ عترت، ۱۳۸۱ ه. ش.

* الطلیعه من شعراءِ الشَّیعه، الشَّیخ محمَّد السَّماوی، تحقیق کامل سلمان الجبوری، ۲ ج، بیروت: دارالمؤرَّخ العربی، ط: ۱، ۱۴۲۲ ه. ق.

* عصرِ ظهور، علی کورانی، ترجمه عبَّاسِ جلالی، تهران: شرکتِ چاپ و نشرِ بین المللِ سازمانِ تبلیغاتِ اسلامی، ج: ۴، بهارِ ۱۳۸۰ ه. ش.

* عَقْمُ الدُّرَّرِ فی أخبارِ المُنْتَظَرِ [علیه السَّلام]، یوسف بن یحیی بن علی بن عبدالعزیز المَقْدِسی الشَّافعی السَّیلمی، تحقیق: الدَّکتور عبدالفتاح محمَّد الحلوی، ط: ۱، مکتبه عالم الفکره، قاهره، ۱۳۹۹ ه. ق.

* علاقه التَّجْرِید، محمَّد أشرف عَلَوی عامِلی، تصحیح و تحقیق: حامدِ ناجیِ اصفهانی، ۲ ج، ج: ۱، تهران: انجمنِ آثار و مفاخرِ فرهنگی، ۱۳۸۱ ه. ش.

* علمِ حدیث و نقشِ آن در شناخت و تهذیبِ حدیث، زین العابدینِ قُربانی، ج: ۲، قم: انتشاراتِ أنصاریان، ۱۳۷۶ ه. ش.

* عمده القاری (شرح صحیح البخاری)، بدرالدین أبو محمَّد محمود بن أحمد العینی، بیروت: دارِ احیاءِ التَّراث العربی و مؤسسه التَّاریخ العربی (افست از رویِ چاپِ اداره الطَّباعه المنیریّه).

* عیون أخبار الرضا علیه السَّلام، محمَّد بن علی بن بابویه (شیخِ صدوق)، ترجمه حمیدرضا مُستفید و علی أكبرِ غفَّاری، ۲ ج، ج: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۸۰ ه. ش.

* الغیبه، الشَّیخ أبو عبد الله محمَّد بن إبراهیم بن جعفر الکاتب المعروف بابنِ أبی زینب النُّعمانی، تحقیق: فارس حَسُون کریم، ط: ۱، قم: أنوار الهدی، ۱۴۲۲ ه. ق.

* الغيبة، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق: الشيخ عبادالله الطهراني و الشيخ علي أحمد ناصح، ط: ١، قم المقدسه: مؤسسه المعارف الإسلاميه، ١٤١١ هـ . ق.

* الفائق في غريب الحديث، جلاله محمود الزمخشري، تحقيق: علي محمّد البجاوي (و) محمّد أبو الفضل إبراهيم، ٤ ج، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ هـ . ق. / ١٩٩٣ م.

* فرهنگ ألبسه مسلمانان، ر. پ. آ. دُزى، ترجمه حسينعلي هروى، ج: ١، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٥٩ هـ . ش.

* فرهنگ علم كلام، أحمد خاتمی، ج: ١، تهران: انتشارات صبا، ١٣٧٠ هـ . ش.

* فضائل الخمسه من الصحاح السيئه، العلامة السيد مرتضى الحسيني الفيروزآبادي، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط: ٤، ١٤٠٢ هـ . ق. / ١٩٨٢ م.

* كشف الخفاء و مزيل الإلباس، إسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي، ٢ ج، بيروت: دار إحياء التراث العربی.

* كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، العلامة الحلّي، صححه و قدّم له و علّق عليه: الشيخ حسن حسان زاده الآملی، ط: ٩، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه، ١٤٢٢ هـ . ق.

* كفايه الأثر في النصّ على الأئمه الاثني عشر عليهم السلام، أبو القاسم علي بن محمّد بن علي الخزّاز القمي الرازي، حقّقه: السيد عبداللطيف الحسيني الكوه كمرى الخوئي، قم: انتشارات بيدار، ١٤٠١ هـ . ق.

* كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، ترجمه منصور پهلوان، ٢ ج، ج: ١، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ١٣٨٠ هـ . ش.

(از این منبع معمولاً به اختصار و به عنوان پهلوان یاد کرده ایم).

* كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، ترجمه آيه الله شيخ محمّد باقر كمره ای، ٢ ج،

چ: ۳، تهران: انتشاراتِ اسلامیّه، پائیز ۱۳۷۷ ه. ش.

(از این منبع غالباً به اختصار و به عنوانِ کمره ای یاد کرده ایم).

* گزیده کفایه المهتدی، سیدمحمد میرلوحی اصفهانی، تصحیح و گزینش: گروه احیاءِ تراثِ فرهنگی، چ: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشاراتِ وزارتِ فرهنگ و ارشادِ اسلامی، ۱۳۷۳ ه. ش.

* لسان التزیل، به اهتمام مهدی محقق، چ: ۲، تهران: مرکز انتشاراتِ علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ه. ش.

* اللوامع الإلهیه فی المباحث الکلامیه، جمال الدین مقمّد بن عبداللّه الأسدی السیوری الحلی، تحقیق آیه الله الشّهِید السیدمحمدعلی القاضی الطّباطبائی، ط: ۲، قم: مرکز انتشاراتِ دفتر تبلیغاتِ اسلامی حوزة علمیّه قم، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.

* مُتّشابه القرآن و مُختلّفه، محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی، تحقیق حسن المصطفوی، ط: ۳، قم: انتشاراتِ بیدار، ۱۴۱۰ ه. ق.

* مثنوی، جلال الدین محمّد بلخی، به کوششِ دکتر محمّد استعلامی، ج ۵، چ: ۱، تهران: انتشاراتِ زوّار، ۱۳۷۰ ه. ش.

* مثنوی طاقدیس، ملاّ أحمدِ نراقی، به اهتمامِ حسنِ نراقی، چ: ۳، تهران: مؤسسه انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۸۲ ه. ش.

* المَجازات التّبویّه، محمّد بن حُسیّ بن الشّریف الرّضی، تصحیح مهدی هوشمند، ط: ۱، قم: دارالحديث، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.

* المختار من کلمات الإمام المهديّ عَجَل الله تعالی فرجه الشّریف، الشّیخ محمّد العروّی، قم: ۱۴۱۴ ه. ق.

* مختصرالبصائر، الشّیخ عزالدین الحسن بن سلیمان الحلی، تحقیق مُشتاق المُظفّر، ط:

١، قم: مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، ١٤٢١ هـ . ق.

* مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبائی قدّس سرّه، تهیّه و نشر: مؤسسه بوستان کتاب قم، ج: ١، ١٣٨١ هـ . ش.

* مستدرک الوسائل، الحاج میرزا حسین النوری، تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.

* مُسنَدُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلامَ اللَّهِ عَلَيْهَا، السَّيِّدُ حَسَنُ بْنُ شَيْخِ الْإِسْلَامِ، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات إسلامي حوزه علميه قم، ط: ١، ١٤١٩ هـ . ق. / ١٣٧٧ هـ . ش.

* مَشَارِقُ أَنْوَارِ الْيَقِينِ فِي حَقَائِقِ أَسْرَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، الْحَافِظُ رَجَبُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَجَبِ الْبُرْسِيِّ الْحَلِّيِّ، تحقیق السَّيِّدِ جَمَالِ السَّيِّدِ عَبْدِ الْغَفَّارِ أَشْرَفِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ، قم: انتشارات الشَّريف الرِّضِيِّ، ط: ١، ١٣٨٠ هـ . ش. / ١٤٢٢ هـ . ق.

* الْمُصْطَلَحَاتُ الْإِسْلَامِيَّةُ، الْعَلَامَةُ السَّيِّدَةُ مُرْتَضَى الْعَسْكَرِيِّ، جَمْعٌ وَ تَنْظِيمٌ: السَّيِّدُ سَلِيمُ الْحَسَنِيُّ، ط: ١، كَلْبَةُ أَصُولِ الدِّينِ، ١٤١٨ هـ . ق. / ١٩٩٨ م.

* معالم العلماء، الحافظ محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، المطبعة الحيدريّة، نجف، ١٣٨٠ هـ . ق.

* معجم التراث الكلامي، اللّجنة العلميّة في مؤسّسه الإمام الصادق (عليه السّلام)، إشراف: جعفر السّبحاني، قم: مؤسّسه الإمام الصادق (عليه السّلام)، ١٤٢٢ هـ . ق. / ١٣٨٠ هـ . ق.

* مفردات نهج البلاغه، سيّد علي أكبر قرشي، ٢ ج، نشر قبله، تهران.

* مُتَنَحَّبُ الْأَثَرِ فِي الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَطْفُ اللَّهِ الصَّافِي الْكَلْبَايْكَانِي، ٣ ج، ط: ١، ١٤٢٢ هـ . ق.

* موسوعه الإمام المهدّي (عليه السّلام)، رَبَّتْهَا وَقَدَّمَ لَهَا: مهدي الفقيه إيماني، ج ١، ط: ١، اصفهان: مكتبه الإمام أميرالمؤمنين علي (عليه السّلام)، ١٤٠١ هـ . ق.

* الموسوعه الرَّجَالِيَّة الميسره، مؤسسه الإمام الصادق (عليه السلام)، ٢ ج، ط: ١، قم، ١٤١٩ هـ . ق.

* موسوعه الْمُصَيَّفِي و العتره (عليه و عليهم السَّلام)، حسين الشَّكْرِي، ج ١٦ و ١٧، ط: ١، قم: نشر الهادي، ١٤٢٠ و ١٤٢١ هـ . ق.

* موسوعه كلمات الإمام الجواد عليه السَّلام، لجنه الحديث في معهد باقرالعلوم (عليه السَّلام)، قم: سازمان تبليغات إسلامي، انتشارات نورالسَّجاد، ط: ١، ١٣٨٠ هـ . ش. / ١٤٢٢ هـ . ق.

* مَهْدِيُّ مُنْتَظَر [عليه السَّلام] در اندیشه إسلامي، سيّد ثامر هاشم العميدي، ترجمه محمّدباقر محبوب القلوب، چ: ١، قم: انتشارات مسجد مقدّس جمكران، ١٣٨٠ هـ . ش.

* مَهْدِي موعود [عليه السَّلام] (ترجمه جلد سيزدهم بحار الأنوار)، علامه مجلسي، ترجمه علي دواني، چ: ٢٨، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٣٧٨ هـ . ش.

* نامه دانشورانِ ناصري (در شرح حال ششصدتن از دانشمندانِ نامي)، نوشته جمعي از فضلاء و دانشمندانِ دوره قاجار، چ: ٢، قم: مؤسسه مطبوعاتي دارالفكر.

* نجات بخشي در أديان، محمّدتقي راشد مُحصّل، چ: ٢، تهران: پژوهشگاه علومِ إنساني و مطالعاتِ فرهنگي، ١٣٨١ هـ . ش.

* نجم الثَّاقب، حاج ميرزا حُسينِ نوري (ره)، چ: ٤، قم: انتشاراتِ مسجدِ مقدّسِ جمكران، بهارِ ١٣٨٠ هـ . ش.

* نُزْهُةُ النَّظَرِ فِي غَرِيبِ النَّهْجِ وَ الْأَثَرِ، عادل عبدالرحمن البدري، ط: ١، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، ١٤٢٠ هـ . ق. / ١٣٧٨ هـ . ش.

* نظرات في تراث الشَّيخ المفيد، السيّد محمّدرضا الحُسيني الجَلالي، ط: ١، قم: المؤتمر العالمي لألفيه الشَّيخ المفيد، ١٤١٣ هـ . ق. / ١٣٧٢ هـ . ش.

* نَفْتَهُ الْمَصْدُور، شهاب الدّین محمّد خرندزی زیدری نسوی، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی، چ: ۳، تهران: توس، ۱۳۸۱ ه. ش.

* النّوادر، السّید الإمام ضیاء الدّین أبو الرضا فضل الله بن علی الحسینی الزّاوندی، تحقیق سعیدرضا علی عسکری، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ ه. ش.

* نهج البلاغه، با ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، چ: ۳، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.

* وسائل الشّیعه، الشّیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لإحياء التّراث، قم.

* یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، علیرضا رجالی تهران، چ: ۸، قم: انتشارات نبوغ، ۱۳۸۰ ه. ش.

* ینابیع المیوّدّه لِتذوی القُربی، سلیمان بن ابراهیم القُندوزی الحنفی، تحقیق سید علی جمال اشرف الحسینی، ط: ۲، قم: دارالأسوه، ۴ج، ۱۴۱۶ ه. ق. / ۱۳۷۵ ه. ش.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ،

وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ص: ۳۷۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

